

اكادمي علوم ج.د.۱
مرکز زبان و ادبیات
انستیتوت زبان و ادب دری

سیری در ادبیات سده سیزدهم

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

محقق حسین نایل

کابل - ۱۳۶۰

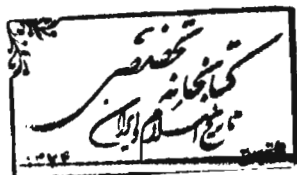


بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

لطفاً قبل از خواندن، نادرستیهای چاپ و ایه رویت در ستنامه اصلا ح نمایا

اکادمی علوم ج.د.ا.
مرکز زبان و ادبیات
انستیتوت زبان و ادب دری



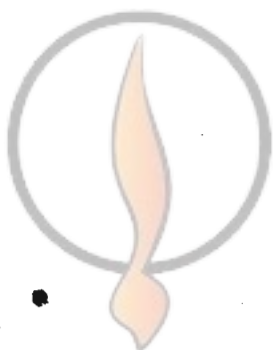
سیری در ادبیات سده سیزدهم

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

محقق حمید نایل

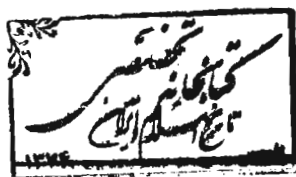
کابل - ۱۳۶۰



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

- سیری در ادبیات سده ۱۳
- پژوهش از حسین نایل
- شماره نشرات انستیتوت (۹)
- چاپ مطبعة دولتی
- شماره چاپ دوهزار
- به اهتمام سیماهنکار
- کابل: ۱۳۶۵



یاد داشت

تدوین یکدوره جامع و کامل تاریخ ادبیات زبان دری در افغانستان
نستأن که جوابگوی نیاز ادب‌پژوهان و راهیان به سوی این
مقصد باشد، کمال آرزوی فرهنگیان و طن‌ماوازان میان،
بخشی از خواسته‌های دیپارتمنت زبان و ادب دری در مرکز زبان
و ادبیات اکادمی علوم ج.د.ا. دانسته میشود تاروی این هدف
با یسته به فرجام آید و این آرزوی دیرینه به تحقق برسد و
دینی ازین جهت در برابر جامعه فرهنگی وطن ادا شود.

پژوهش در بخش‌های مختلف ادب سده‌های اخیر این منظور
را در بر دارد که زمینه‌یی برای نگارش و تدوین تاریخ نسبتاً جامع
ادبی فراهم آید.

مجموعه حاضر سیری به اجمال در تاریخ ادب دری سده
سیزدهم وطن ماست که حاصل پژوهش محقق حسین نایل‌کارمند
علمی این دیپارتمنت در ارتبای طبع و وظیفه رسمی ایشان در اکادمی
علوم ج.د.ا. میباشد.

این اثر در سه بخش تنظیم یافته و به این عناوین مشخص
میشود:

چشم اندازهای اجتماعی و ادبی افغانستان در سده سیزدهم
نمادهایی از ادب سده سیزدهم.

سرچشمه‌های ادبیات دری سده سیزدهم افغانستان.

در بخش نخست از وضع سده سیزدهم و اثرات آن در ادب
آن سده، به اجمال گفت و گوبه میان آمده و در بخش دوم
شاخص‌های ادبی این سده مورد بررسی و شناسایی قرار یافته
و در بخش سوم، سرچشمه‌های ادبیات سده سیزدهم که در آن
(سه صد و بیست) سخنسرا و سخنشناس و سخنساز و بیش از

(یکصد و بیست و پنج) سر چشمه و رجعتگاه به شمول دواو یمن چایی و خطی، تذکره ها و جنگها، یاد نامه ها و مجموعه ها، مقالات و گزارشها و جز اینها باز شناسی، معرفی و نشانی شده اند، رهنمود سودمندی برای جوینده گان و پویانگران ادب کشور تواند بود.

بلافاصله ضرورت به یادآوریست که ادبیات سده سیزدهم وطن ما با همه بی رونقی و فتور که بازتاب شرایط مسلط سیاسی - اجتماعی آن زمان است، با داشتند (سه صد و بیست) سیمای شناخته شده و شاید هم عده بی ناشناخته، نه چنان خواهد بود، که در مجموعه حاضر بگنجد و در فرصتی بدین کوتاهی به فرجام آید و نام تاریخ ادبیات را بتوان بر آن نهاد.

به انجام آوردن این کار، زمان بیشتر و کار بیشتر میخواهد و همکاری ادب پژوهان را بیشتر از آن.

با این وصف دفتر حاضر میتواند، سایه روشنی از وضع ادب در جامعه عهد (سیزده) را نشان بدهد و خطوط آن را تا حدی مشخص سازد. یعنی با مطالعه این اثر میسر خواهد بود که چگونگی ادبیات عهد سیزده را فرا چشم داشت و درباره آن آگاهی های ضروری و نخستین را به دست آورد.

دیار تمنّت زبان وادب دریضمن از جگزار ی به تلاش وپویش همکار گرامی محقق حسین نایل و تقدیم این اثر به پیشگاه فرهیخته - گان زبان وادب، امیدوار است که در پرتو انقلاب شکوهمند ثور و باتوجه و تلاش ادب پژوهان زمینه شناخت ادب سده سیزده و هم بدانسان ادب سده های پیشتر و بعد تر از آن و سرانجام شناخت ادبیات وطن ما در جریان تاریخ و سعت بیشتر کسب کند و بالنتیجه تاریخ جا معی از ادبیات کشور به دست آید.

معاون سر محقق حسین فرمند

مسوول دیار تمنّت زبان وادب دری

ثور ۱۳۶۵

درباره این اثر

توجه به تاریخ ادبیات و بحث در مسایل ادبی و سرگذشت شاعران و نویسندگان، اگرچه کار تازه‌یی به شمار نمی‌آید، اما نوشتن تاریخ ادب و بررسی وضع ادبی و احوال سخنوران سده‌های مشخص و برشمای معین زمانی خاص را در سرزمین ماسابقه و پیشینه زیاد ندارد.

سده سیزدهم اسلامی در کشورما از لحاظ سیاسی و اجتماعی روزگاری پر آشوب و ازدیدگاه فرهنگ و ادب تا حدی نابسامان است و بازار سخن و سخنوری در آن مقطع زمانی با کساد و سستی روبرو. درین عهد شعر دری که زمانی مثل اعلای فصاحت و بلاغت بود گرچه معنأ و لفظاً تا اندازه‌یی سست و ناتوان گردید، با این وصف نمیتوان سراسر این دوره را از نظر ادبی به کلی تادیده به حساب گرفت و این حلقه از زنجیره ادبی دری را از حلقه‌های دیگر آن جدا کرد و بیفایده در شمار آورد.

ادبیات سده سیزده اسلامی در افغانستان با تمام ضعف‌ها و بی‌سامانی‌هایش در خور بررسی و پژوهش است تا سبب‌ها و انگیزه‌های رکود آن به درستی به روشنی‌آید و آنانیکه با وصف نا مساعد بودن شرایط برای روشنی‌نگهداشتن مشعل ادب دری تلاش ورزیده‌اند به شناسایی آورد شوند و چگونگی وضع آن روزگار از لابلای اشعار واز وری الفاظ گفته‌هایشان نموده‌آید.

یکی از عللی که متتبعان ماکتربه پژوهش در ادب این دور اشتغال ورزیده‌اند، عدم دسترسی به منابع و به خصوص منابع دست اول است و دشواری‌هایی که ازین کار در برابر پژوهشگر ایجاد میشود.

پژوهشگر و منتقد ادب این عهد باید به کتابخانه ها و گنجینه های دستنویس و اسناد آرشیفی و گزارش ها و یادداشت های رسمی و خصوصی و متون نادرسترس داشته باشد و نیز روز ها و ماه ها در جست و جوی مواد مورد نظر بپردازد و نوشته هارایک به یک از نظر بگذراند و از اشخاص مطلع و باصلاحیت سخنهای بی بشنود و دشواری های ورق زدن و خواندن روزنامه ها و جراید مجلات و مجموعه ها را به دنبال مطالب مورد ضرورت بر خود هموار نماید که این امر به ساده گی برای کسی میسر نتواند بود .

علی رغم این نظر که سده سیزدهم از لحاظ شعر و ادب به کلی قابل توجه نیست ، افزون بر سه صدتن شاعر و نویسند ه در « سر چشمه های ادب دری » در این دور ه به شناخت آمده اند که دستاورد هایی دارند و به گنجینه زبان و ادب دری چیز هایی افزوده اند و در میان این بیش از سه صدتن سخنور و اهل ادب شاعران توانایی وجود دارند که به گفته نویسند ه این اثر « نگذاشته اند در میان ادب شکوهمند سده های پیشین و ادب پس از سده سیزده فاصله تکان دهنده یی بوجود آید ، شماری ازین تقافله سالاران شعر و ادب را با گفته ها و سروده های شان نویسند ه پر توان و نکته سنج و موشکاف حسین ناییل درین مجموعه مورد شناسایی و ارزشیابی و بررسی قرار داده است .

در نوشتن تاریخ ادبیات باید تمام سخنوران از خورد تا بزرگ خواه صاحب دیوان باشد و خواه سر آینده ایباتی معدود ، باید مورد شناسایی قرار داده شود تا هویت بیشتر به ادب عهد معین و مورد نظر بخشیده شود و نویسنده این رساله بدانگونه که « در چشم انداز های اجتماعی و ادبی در سده سیزدهم » خاطر نشان گردانیده اند به این امر توجه دارند که در جریان اوقات به اکمال و انجام آن خواهند پرداخت .

نویسند ه سابقه دار ماباقبول همه مشکلات و باعلاقه فراوان به تاریخ ادب دری و با پشتوانه وسیع فرهنگی و آگاهی از همه عرصه های این دوره احوال و آثار چندتن از سرایشگران برجسته این

عهد را مورد بررسی و پژوهش دقیق قرار داد و با ارا ثه نمونه هایی از زشمند و شایسته از سخنان دلنشین آنان مشام جان علاقه مندان شعر و ادب راتازه گی بخشید و گوشه هایی ناشناخته از ادب این سر زمین را در عهد مورد بحث نمایان و هویدا گردانیده است .

اوبه خاطر انجام این کار، دیوان های کمیاب ، نسخه های خطی نایاب و اسناد آر شیفی و گزارش ها را در اینجا و حتی در خارج از کشور مطالعه کرده و مورد استفاده قرار داده است .

دید تازه و روش علمی و امروزی درین نوشته طرف رعایت قرار یافته و منابع مورد استفاده دقیقاً در پایان هر بخش نشان داده شده است .

نویسندگان با آنکه از همه مراجع و نوشته های دیگر سود جسته اما به هیچ وجه به آن معلومات بسند نکرده و خود به تحلیل و قضاوت همت گماشته بانکات تازه و دقیق و ظریفی که دیگران از آن در گذشته اند خوانند و را آشنا میسازد که این امر به نوشته اوارجحیت قابل وصفی میدهد .

چون بیشتر نتیجه گیری ها و ابراز نظر های نویسندگان براساس آثار و گفته های خود سخنوران است و بر هر ادعایی شاهدی و سندی ارا ثه گردیده ، خواننده به سخنان او متیقن و مطمئن میشود و متوجه میگردد که با گفته های بی اساس روبرو نیست .

فی الواقع بررسی و تتبع امروزی باید بدینگونه مستند باشد و از قضاوت های مبالغه آمیز و احساساتی به دور ، زیرا در غیر آن نمی تواند مورد پذیرش نسل امروز و فردا واقع شود .

خوشبختانه درین اثر اضافاتی ها و ناصواب اندیشیهیجای پای نیافته اند و استدلال و اعتدال پیوسته مد نظر نویسندگان بوده و از آن دور نگشته است . موضوع این اثر یعنی بررسی شعر و ادب سده سیزده و شانسی سخنوران و نویسندگان این عهد که همواره کمبود آن محسوس بود از نیاز های جدی در عصره ادب بشمار میرود زیرا هم نسل موجود بدان دلچسپی دارند و هم برای آینده گان میراثی است در خور ستایش ، و چون نویسندگان خود فردی آگاه از وضع

جامعه و درد ها و شادی های مردم است مسایل اجتماعی را در بررسی خود به هیچ وجه از یاد نمیبرد و در برجسته ساختن مسایل انسانی و اجتماعی بیشتر چشم دوخته است که در پهلوی فواید دیگری که از آن متصور است و تاحدی بدانها اشاره رفت، دلبسته گان ادب دری را آگاهی میدهد و یاری میرساند.

آرزوی من این است که محترم نایل سالهای دیگر نیز به جستجو و بررسی این بخش مشخص از ادب سر زمین ما بپردازد و کارهایی را که خارج پروژه خود مربوط به این دوره کرده است نیز در فرصتی مساعد با آن یکجاسازد و در نتیجه اثری را که حیثیت تاریخ ادب این عهد را داشته باشد عرضه بدارد.

من این اثر را که دانشمند محترم نایل با تلاش پیگیر و استفاذه از منابع متعدد دست اول و نسخه های خطی نایاب در داخل و خارج و اسناد دیگر با جستجو و جو و صرف وقت بسیار تهیه و نوشته کرده است و از دقت نظر و اصالت رای او درین موضوع نماینده گمی میکند یک اثر سودمند میدانم و چاپ آنرا لازم می شمارم زیرا بررسی اینگونه مسایل از لحاظ دستیابی به منابع و مدارك و مطالعه نسخه های متعدد و اوین و مراجع دیگر و تطبیق و مقابله آنها و استنباط مسایل موجه از آنها، وقت زیاد را ایجاب میکند و در فرصت های اندك نتیجه بیشتر ازین به دست نمی آید.

سر محقق دوكتور جاوید

۳۱ حوت ۶۴

پیش بیان

بدانگونه که در «چشم اندازهای اجتماعی وادبی افغانستان در سده سیزدهم» که مقدمه نسبتاً گسترده تری بر وضع ادبی سده سیزدهم وطن ماست، وضاحت داده شده، با اینکه وضع شعر وادب در آن هنگام نظر به شرایط مسلط سیاسی-اجتماعی کشور، نظام و سامانی نداشته و رضایت بخش نبود، است، معالوصف بیش از سه صد گوینده و نویسندگانه وادب در آن محدود زمانی، در ساحت جغرافیایی این مرز و بوم، زندگی به سر می برده اند.

اگر فرصت یاری نماید و کسی به جست و جوی بیشتر در این زمینه برخیزد، بدون شک بانام و آثار شماری دیگر از سخن گستران وادبیان سده سیزدهم نیز آشنا میسر خواهد شد که تا کنون گمنام و ناشناس مانده اند و ما از حواله و افکارشان وسیعاً ناآگاهیم.

در میان این افزون بر سه صد تن اهل ادب، عده ای را میتوان بیاد آورد که مشعل شعر وادب را در عهد خود فروزان نگه داشته و فرهنگ این سرزمین را به شایستگی پاسداری کرده اند. نیز همین ها بوده اند که نگذاشته اند در میان ادب شکوهمند سده های پیشین وادب پس از سده سیزدهم فاصله تکان دهنده ای به وجود آید، هر چند گروهی برای فاصله صحیح میگذارند و قایل بر موجودیت آن اند. اما باید انصاف داد که اینان با عرضه آثار بالنسبه رنگین و بهامند، فاصله یا خلای به وجود آمده را تاحدی غیر محسوس گردانیده اند.

درین پژوهش بدانسان که به نام سیری در ادبیات سده سیزدهم یاد شده، درباره چند تن از پیشگامان و سر فرازان شعرو ادب این عهد که مشعلداران فرهنگ و سخن درین برش زمانی در وطن ما، به شمار می آیند و بررسی گفته های آنان به گفت و گو می نشینیم.

ذکر از پیشگامان ادب در ی‌به هیچ روی بدان معنی نیست که آن دسته از سخن‌پروران و ایجادگرانی که آثارشان کمتر است و یا در دسترس مانیست و شهرت زیاد ندارند، باید از نظر انداخته شوند. برعکس، آرزو و هدف چنان است که هیچ یک از سخن‌پردازان و گام‌نهادگان در راه ادب، هرچند شهرتی و نامی نداشته باشد و اثرش از نظر کمیت توجیهی را جلب نکرده باشد، باید ناسناخته نماند و از بی‌آوازه‌گی بدرآید و کارش مورد ارزیابی و بررسی واقع شود و نکات سودمند و به درد خوردنی آن نمودار آید و آنگاه پدیدآورنده آن جای خود را در تاریخ ادب روزگار خود احراز نماید.

این ایجادگران نظم و نثر، هرچند پدیدآورنده‌گان آثار بیشتر نباشند مع الوصف نماینده‌گان فرهنگ روزگار خود استند و آثارشان به هرپیمانه و کیفیتی که باشد، بیگمان تاحد قابل اعتنایی بیانگر حالت‌های مسلط در زمان خودشان تواند بود و پیامهایی از آن روزگاران برای مادر بر خواهند داشت. ضروری مینماید که برای دریا فت‌وشنا سایی تمامت جوانب شعروادب یک محدودۀ معین زمانی مثلاً یک‌سده، همه متون مربوط و مخطوطات و جنگها و بیا ضهاویاد داشت‌های رسمی و شخصی و آرشیفی و روایات شفاهی از نظر گذرانده شوند و شنیده آیند و مورد جست و جو قرار گیرند.

نگارنده بدین باور است که در همان گفته‌ها و نوشته‌های معدود که هیچگاه توجیهی معطوف نشده است نکته‌ها و رازهایی نهفته خواهند بود که مارا از درك آنها لذتی سرشار و فایده‌تی فراوان دست دهد.

شاید در بیتی از گوینده‌یی که هرگز نامش را نشنیده ایم به مطلبی دست یابیم که نتوان آنرا در هیچ جای دیگر و حتی در کلام سخنوری معروف به سراغ گرفت.

در ابیات معدود سخنساز گمنام دیگر که تاکنون هیچکس آنرا در نظر نیاورد و گفتنی‌هایی وجود خواهند داشت که لحظه ناشناخته‌یی از آن بروشنی خواهد آمد.

سخن شاعر پیام عصر او به زمانه ها و نسل های بعد از وست.
درین گو نه پیام هاممکن است به پدیده ها و پیشا مد ها و واقعیت
های زود گذری اشاره رفته باشد که دیگر ان از درك آن غفلت
نموده باشند و تنها چشم تیز بین وطبع حساس شاعر آن را دریافته
باشد .

درین نوشته که به نام میری در ادبیات سده سیزدهم یاد شده ،
از کسانی بحث به میان می آید که از ایجاد گران خوب عهد خودندو
آثار قابل اعتنایی از آنان برجای مانده و خوشبختانه از گزند بادو
باران و حوادث روزگار آسیبی ندیده و معروض خطر واقع نشده
اند و ما امروز ده ها و صد هائیکه نگفته و نشنیده را از خلال
آنها به دست می آوریم و به آگاهی خود می افزاییم .

بدانسان که به ذکر آورده شد در لایه لای آفریده ها و نوشته های
این سخن آفرینان با اندك توجه و دقت میتوان به نکته های سخت
ارزنده یی دستیافت که در آنها احساس های در نیمه راه مانده
و لحظه های گریزنده ، از زوایای یافته اند و پیام های در
رابطه به وضع جا معه آن روزگار و نماد هایی از شادی و غم .

امید است که دوستداران شعروادب در وطن ما ، بتوانند به
یاری یکدیگر پرده های ابهام را از چهره ادب سده سیزدهم و سده
های قبل و بعد از آن ، یکسو نمایند و با روشن گردانیدن زوایای
ناشناخته و چشم انداز های غیرمشهود در عرصه ادبیات و به
شناخت آوردن سیما های از یادرفته زمینه نگارش تاریخ ادب این
سده و سده های نزدیک به آنرا مهیا و مساعد گردانند .

محقق حسین نایل

چشم اندازهای اجتماعی
و ادبی افغانستان در سده
سیزدهم

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

سرخ‌ط‌های گفتار

- صفحه ده - نمودی از پس منظر موضوع
- صفحه سیزده - نخست سده سیزده
- صفحه بیست و یک - فرصت‌های بهتر در وضع فرهنگ و ادب
- صفحه بیست و چار - اشارات و توضیحات

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

نمودی از پس منظر موضوع

سده سیزدهم هجری قمری (۱۷۸۶-۱۸۸۳ میلادی، ۱۱۶۵-۱۲۶۲ شمسی)، از روزگار ن پر آشوب و بی سامان تاریخ کشور ما دانسته میشود. در میان دوانجام این سده یعنی در درازای سالهای (۱۲۰۱-۱۳۰۰) سر زمین ادب خیز و هنر پرور ما به عرصه تاخت و تاز و میدانگاه کشمکش دایان تاج و تخت و جنگ طلبان بی توجه به فرهنگ مبدل گردیده بود.

دو سلسله از دودمان های مسلط بر سر نوشت مردم، در تمام این مدت جز به خون کشیدن یکدیگر و به ویرانی آوردن مدنیت دیرینه و بیاد دادن داشته های مردم، کار دیگری نکردند و گامی در جهت مصالح و طین از لحاظ عمران و فرهنگ و آسایش مردم نداشتند.

درین بر شگاه زمانی بازار پر جوش و خروش ادب به سختی از رونق افتاده بود و دیگر کاروان حله های تنیده زدل و بافته ازجان درین بازار، بار نمی افکند.

پژو هسگران مسایل ادبی رادر زمینه قزو پاشی نظام ادبی این روزگار، گفته ها و سخن ها زیاد است که در اینجا یاد آوری از آن همه گفته ها و سخن ها میسر نیست. اما به منظور آشنایی بیشتر با وضع اجتماعی و ادبی عهد میتوان به نبذی از آن یاد کردها استناد نمود:

«... پس حالت ادبی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطا طی و تند هیب و نقاشی رو به ضعف و سقوط میرفت. غزلها به تقلید متاخرین اکثر بسیار سست و مبتذل و قصاید کمپایه و کم مایه سروده می شد. نثرها اغلبا یکنواخت و تقلیدی و فاقد متانت و ساده گی قدیم و عاری از صنایع بدیعی

وتكلفت دورۀ متوسطین بود ساده نویسی فصیح متاخرین ودورۀ جدید رانیز نیافته بود...» (۱)

«...فر هنگ زاد بو ما که در گذشته پر بار بود و شکوفا، بهروز گار سلاله های عقیم و بسته به زنجیره تاج و تخت از شکوفا و شکو فایی باز مانده و دوصدسالیا چیزی بیشتر از آن نه شکوفایی بود و نه گلی، هر چه بود هول بود و فترت و پوسیده گی...» (۲)

باوصف آنچه گفته آمد اگر کسی پیرامون ادبیات سده سیزدهم به پژوهش و بررسی بنشیند و جست و جوی همه جانبه یی را به فرجام بیاورد، بیگمان به تمامت یسابخش مورد اعتنای از آثار آفریده شده در آن دوره، خواه نظم و خواه نثر که حد اکثر در شکل غیر مطبوع و نسخه های یگانه وجود دارند روبرو خواهد شد.

بلی، در سده سیزدهم با همه آشفته حالی و فرو ریختگی نظام اجتماعی و بی تفاوتی اختیار مندان جامعه، به مسأله فرهنگ و ادب، کسانی وجود داشتند که راجع به این امر سترگ می اندیشیدند و از هر امکان و مجالی برای آفرینش آثار ادبی، سود می گرفتند و نگهداری میراث گرانبهای گذشته گان را فریضه خود میدانستند.

بایک بررسی ابتدای میتوان ملتفت شد که در امتداد سده (سیزده) بیش از (سه صد) تن انسان بنشینند و با فضیلت زنده گی بسر می برده اند که همه دارای قریحت و طبیعت و اهل سخن و ادب بوده و آثار ی از خود برجای نهاده اند.

البته میتوان فوراً یاد آور شد که نسبت نابسمانی و ضعیف اجتماعی و عدم شرایط لازم برای رشد و پرورش اهل فضل و ادب، آثار بیشتر این افراد از توانایی بیان و هنر زبانی بهره چندانی ندارند، اما در هر کدام چیزهایی هست که ادبیات ما را غنا می بخشد و در بررسی ادب این عصر، نمیتوان آنها را نادیده انگاشت.

ازین سخنسرا یا ن آثار زیادی برجای نمانده و مقداری از آنها که مورد اعتنا تواند بود، بر اثر حوادث متوالی و دردناك سده سیزدهم، از میان رفته و نابود شده اند و بخشی دیگر از آن،

شاید به صورت شخصی در تصرف کسان و در میان صندوق ها و پنهان گاه ها ، محفوظ باشد که به شناخت آوردن آنها نیز به ساده گی میسر و مقدور بوده نتواند و بیگمان به علت این از میان روی و نابودی آثار ، هویت و نشان شماری از پدید آورنده گان آنها نیز در حجاب نیستی پوشیده مانده است و آنچه امروز از آن همه گفته ها و نوشته ها درد سترس است بخشی و برشی از یک میراث عظیم و پر بهاست .

در میان آنانی که تمامت یا بیشتر آثارشان از گزند رویدادها نیستی آوردن امان مانده است ، چهره های درخشان و نام های ماندگاری هم دیده میشوند که نام و کارشان ادب زمان را رنگینی می دهد و آبرو می بخشد .

از شایستگی بدور نمی نماید که این چهره ها و نامها به حیث نمایانگران سزاواراد بدری در سده سیزدهم به شمار آورده شوند: میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل ، میر مجتبا الفت ، محمد محسن دبیر ، ادیب پشاور ، چنید الله حاذق ، عبدالواحد صدر صریر ، لعل محمد عاجز ، محمد نبی احقر ، حبیب الله آخند زاده یا محقق قند هاری ، مهرداد مشرقی ، عبدالواسع طبیب ، ولی طواف کابلی ، گل محمد افغان ، میر هوتک افغان ، حمید کشمیری ، کلب علی شرر جغتویی ، غلام محمد طرزی ، میر ظهور الدین ظهور انصاری ، و امثال اینها .

شماره ای از دست اندرکاران مسایل ادبی و تاریخ ادبیات ، بر این نظر اند که آن عده از سخن سرایان و گوینده گان ، که گفته های شان از استحکام و هنر زبانی بیشتر بهره مندی ندارد و کمیت سروده های شان تو جیهی را بر نمی انگیزد ، نیازی نخواهد بود که در تاریخ ادب عهد خود و مباحث ادبی ، جای داشته باشند و مورد شناسایی قرار بگیرند .

بر اساس همین نظر و اعتقاد در تاریخهای ادبیات نیز که تاکنون به نگارش در آمده اند ، شمار زیادی از سخن پردازان که آثار کمتری از آنان در دست است و شهرت لازم را ندارند ، راهی و جایی نیافته اند . اما تذکره نگاران غالباً بدین اعتقاد پابندی نشان نداده

هرگویند بی را که سراغ گرفته‌اند باو صف بی شهر تی و کمی
و سستی گفتارشان در کتاب‌های خود شامل گردانیده‌اند .

اصولا همه کسانیکه گام‌هایی در راه ایجاد آثار ادبی برداشته‌اند،
اگر چه آفریده‌های شان از نظر ادب پزو هان قابل اعتنا دانسته
نشود ، به سبب اینکه از ادب و فرهنگ روزگار معین و شرایط
مشخص نماینده گی میکنند و اندک‌پیا مهایی از دوره خود را به زمانه
های بعد و بعدتر بازتاب میدهند و درین پیام‌ها سایه روشن‌هایی
از حقایق و لحظه‌های زودگذر به مشاهده می‌آیند ، نباید از یادو
شناخت آنان اعراض بود .

به تاریخ هجده - بیست و یک اپریل سال ۱۹۸۳ در انستیتو
خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی در شهر
مسکو سمپوزیمی در موضوع تدوین و تهیه « دایرةالمعارف
ادبیات فارسی » به همکاری موسسه یونسکو برگزار گردیده بود
درین سمپوزیم مطالب سودمند ی پیرامون ادبیات دری و تدوین
یک دایرةالمعارف جامع از سخن‌سرایان این زبان بدون توجه به
چگونگی شخصیت شاعر و ارزش آثار آنان و تهیه و شناسایی تمامت
مدارک و اسناد دراین زمینه به بیان آورده شد .

در بنای اصلی سمپوزیم ، سخنان در خور توجهی در چگونگی
شناخت شاعران و آثار آنان وجود دارد که با این نوشته ارتباط
زیاد بهم میرساند و بنابرین قسمت‌هایی از آن در اینجا به
نقل گرفته میشود :

«... اشتباه نسبتا متداولی وجود دارد و آن این است که بجای
بررسی تمام روند ادبی در مقطع تاریخی ، فقط خلاقیت برجسته
ترین نمایندگان ادبیات که از آنها به عنوان سرآمد اقران یاد می
شود ، مورد تحقیق و بررسی قرار میگیرد . در نتیجه چنین برخوردی
تصور اشتباه آمیزی دربارۀ یکنوع ، رشد منظم و جهشی
آسای ادبیات بوجود می‌آید و حال آنکه ادبیات شامل روند بلانقطاع
و پیگیری است که خلاقیت تمام آفرینندگان آنرا دربر میگیرد . در
آثار نوابغ ، ایده‌ها ، اندیشه‌ها ، ژانرها ، فورمها و ابزار توصیف

به خودی خود بوجود نمی آید بلکه از طریق بهره برداری از دست آورد های شاعران متقدم و با احراز برتری نسبت به آنها تحصیل میگردند .

بدین جهت به عقیده ما، آن عده کثیر شاعران و نویسندگان کم شهرت و گاهی تقریباً نامعلوم را که آثار شکوهمند هر يك از ادبیات ملی روی استخوان های آنها به وجود آمده است ، نباید به طاق نسیان سپرد . نه فقط به خاطر عدل و داد تاریخی، بلکه مقدم بر همه به خاطر بررسی واقعا علمی و همه جانبه این مسأله به عنوان سیستمی يك پارچه که اجزای آن دارای روابط بغرنجی با تاثیرپذیری و خلافت و نوآوری میباشند، نباید این مسأله را از نظر بدور داشت . « (۳)



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

وضع ادب در سالهای

نیمه نخست سده (۱۳)

آغازین روزهای سده سیزدهم هجری قمری در وطن ما، باپسین سالهای حکمداری تیمور شاه درانی همراه بود. تیمور که به سال ۱۲۰۷ قمری ترک زنده گی گفت، فرجامین زمانه های توانمندی خود را در هفت ساله نخست سده سیزدهم نسبت به سالهای پیشین به آرا می و بی جنجال میگذرانید.

دلیل آرا مش نسبی و کم سر و صدایی سالهای اخیر حکمرانی تیمور، تلاشهای زیاد و بی گذشت پدرش بود برای از میان بردن قیامها و بی نظمی ها و از سر راه بر داشتن سر کشان و افراشته گردنان و نیز کوشش خود او در آغاز زمامداری خود در جهت سرکوبی کامل مخالفین و مدعیان تاج و تخت. با فرو کشی حوادث سیاسی و اجتماعی و پیدایی آرا مش نسبی در کشور، توده های مردم در اینجا و آنجا مختصر مجالی بدست آوردند تا برای ادامه زنده گی به حرکت در آیند و به حرفه ها و مشاغل مورد نیاز خود رو آورند.

در همین حال و مجال بود که شماری از اهل فضل و سخن را اندک فرصتی میسر آمد تا از پنهان گاه های خود که از بد حادثه پناه بسته بودند، بدر آیند و چیز ی بگویند و بشنوند و بنویسند.

تیمور که خود نیز صاحب قریحت شعر و ذوق ادبی بود با استفاده از این حالت تنی چند از سخن گستران و بینشمدان را به دور خود گرد آورد و بازار شعر و ادب را قدری از کرختی و یخزدگی بیرون گردانید.

چون کارهای ادبی تیمور در هفت ساله اخیر زند گیش که فرصتی در دست داشت، صورت پذیرفته است بدین اساس او در گروه شاعران و سخن پردازان اولیه سده سیزدهم بحساب آورده میشود. نشست ها و هم صحبتی های تیمور با بعضی از سخنگویان و

منشیان و تاریخ نگاران و صوفیان و هنرمندان ، باعث فیض یابی بیشتر او گردید و از آنان در سـ دانش و ادب گرفت و به پختگی رسید . (۴)

البته نمیتوان با اطمینان بیشتر ، خاطر نشان ساخت ، که تمام آشفته خالی های روز گاران گذشته درین هنگام از میان رفته و ناپسا مانی های ناشی از کشمکش های پیشین ، سامانی یافته بود ، بلکه باید به خاطر داشت که تیمور گاه بگاه مجبور میشد پاره ای از اوقات خود را به حل و فصل امور کشوری و منازعات گروه هایی از مردم و اطفا ی نایره های اختلاف بمصرف برساند .

این بدان معنا است که اثرات این حالات نا مساعد در فرهنگ و ادب هنوز تا حد چشمگیری باقی بود و اوضاع نوسانی فرهنگ و ادب هنوز سامان و ثباتی درخور نیافته بود .

در هر حال ، مصاحبت ها و مشاعر ت های تیمور با دانشوران و سخن پرو ران ، زمینه هایی بود برای شکل یابی و انسجام ادبیات قرن سیزده و یاپیریزی مجدد ادبیات به خاموشی گراییده آنروز گار .

بدین ترتیب سخنوران و سخن پردازان و نویسنده گان و اندیشمندان عزالت گزین و گوشه نشین یکدک و آهسته آهسته به عرصه ادب ظاهر شدند و جبهه ادبی زمان خود را پایه گذاری کردند .

گویند در آن هنگام انجمنی از شعرا و دانش پژوهان تشکیل یافته بود که در آن شعر میخواندند و غزلها ی یکدیگر را به دنیا له روی میگرفتند و سروده های بیدل را تحلیل و تفسیر و پیرو می نمودند .

نکته پردازانی که در آن برشگاه زمانی با آثار بیدل آشنایی یافته بودند و به خوانش ، استقبال و تخمیس آن دلچسپی نشان می دادند ، لعل محمد عاجز ، میرزا علی عسکر و صفی ، میر هوتک افغان ، میرزا قلندر ، مولوی جابز و شماری دیگر بودند . (۵)

اینان که یاد شدند از سخنوران گرد آمده در پیرامون دستگاه قدرت و نزدیک به مقامات بودند و غیر از اینان سخن آوران زیاد

دیگر نیز و جود داشتند که دوازده بار و در گوشه ها و کناره های مختلف مملکت و حتا بیرون از مرزهای کشور ، در آسیای میانه ، هند و ایران آثار بیدل را بادلگرمی میخواندند و باتوجه به آن به سخنگوی می نشستند که یادهمة آنان در اینجا مقدور نیست و بحث رابه درازا میکشاند .

گفته شد که حتا در ماورای مرزهای کشور ، گوینده گان همدیار مابه گفته های بیدل بااستحسان و دلگرمی می نگریستند . این بدان معناست که در سده سیزده و نیز سالیهای فراوان پیش از آن عهد که دوره فترت و انحطاط ادبی در این سرزمین جاری و ساری بود ، تعداد شایان تاملی از این روشن نگران مابه ماوراءالنهر و هند و فارس مهاجرت کردند و با این مهاجرت ها و دوری گزینی ها از دیار ، بخارا ، سمرقند ، دهلی و اصفهان مرکزیت ادب و فرهنگ را کسب کردند و کابل ، بلخ ، غزنی و هرات تا حدی و موقتا از نظر ادب و فرهنگ بی آواز شدند .

در هر حال یکی از خصوصیت های سده سیزده و ماقبل آن از نظر ادب ، روایی و نفوذ بیشتر آثار بیدل در دیار ماست و گرایش به تحلیل و تفسیر اشعار را و استفاده از مفاهیم و قالب های بکار گرفته او و در نتیجه اثرگذاری سبک هند در شعرا افغانستان .

بعضی از ادیبان و فاضلان همنشین و هم صحبت تیمور بعد از وی ، بکارهای قابل توجه مملکتی هم موظف میگردیدند و بدینسان آنان اضافه بر مشغله های علمی و ادبی ، کاردار دولت نیز بشمار می آمدند ، اما عده یی ازین فاضلان در گوشه های عزلت بسر می بردند .

از دانشورانی که در آن هنگام دارای سمت های دولتی بودند ، میتوان نام های الله و یردی حیرت و محمد رضا بر ناپادی و میر هوتک افغان را بگوئیم مثال بیاد آورد . (۶)

این نکته رانیز نباید از خاطر بدور داشت که بیشتر نکته سنجان زمان تیمور ، مدت کوتاهی از حیات خود را در عهد

اوبسر آورد ه و بخش ز یا د تر آنرا در روز گاران پسین ، یعنی در میانه سده سیزدهم به پایان رسانده اند . در این نوشته نیز بیشتر از همینگونه کسانی سخن بمیان می آید .

در دوران زمان شاه که ۱۲۰۷ (ز) تا ۱۲۱۶ (قمری) دوام یافت ، وضع فرهنگ وادبهما نند با دیگر مسایل اجتماعی رونق و جلوه یی نداشت و آن روشنی ضعیفی که در پایان روزگار پدرش ، عرض و جود کرده بود و به خاموشی نهاد اهل فضل وادب مجددا گوشه نشین و زاویه گزین و یا متواری گردیدند ، جز تنی چند که با دربار روابط نزدیکی داشتند و شرایط برای شان مساعد بود .

انحطاط و بی روشنی دو بار دعلم وادب درین هنگام زاد و دوعلت بود ، یکی اینکه زمان شاه خود به شعر وادب علاقه مند نبود و بدان تو جیبی نشان نمیداد و دیگر اینکه فرزندان متعدد تیمور ، بر سر جانشینی و تصاحب مسند سلطنت پیوسته در کشمکش و مجادله بودند و او آن مجال رانداشت تا به وضع شعر وادب یا بهبود وضع اجتماعی و رفاه مردم بپردازد . اما گفته میشود که فرزند اوبنام عبدالرزاق در ی به شعر وادب علاقه زیاد داشته و خود نیز شعر میگفته است . (۷).

گزارشها میرسانند که شماری از اهل فضل وادب که در زمان تیمور ، باز مانده نزدیکی نداشتند و بابر ادراش از جمله محمود روابطی داشته اند ، هنگام بقدرت رسیدن او از ترس جان پنهان شدند و یافرار کردند . (۸)

از جمله کسانی که از ترس جان ، اقامت در حوزه اقتدار زمان شاه را برای خود مشکل دانست و به ایران رفت رضا قلی نوایی متخلص به هما شاعر و نویسنده و منشی چیره دست وقت بود . او نسبت دانش و فضیلتی که داشت در ایران مورد توجه واقع شد و به مقامات بلند ی رسید و در سالهای پس از فوت زمان شاه دوباره به هرات آمد . (۹)

این پیشامد هارا میتوان دلیلی استوار بر نا استواری حالت ، فرهنگ وادب در روزگار زمان شاه به حساب گرفت .

شاه محمود مهمترین رقیب زمان شاه در مساله تصرف تاج و تخت بود و طرفداران او پیوسته موجبات تشویش و ناآرامی زمان-شاه را فراهم می آوردند .

باری عده ای از ناموافقان قدرت زمان شاه در خفا تلاش و رزیدند تا زمینه سقوط او را به نفع محمود مساعد گردانند و در میان آنان کسانی چون پاینده خان بن حاجی جمال ، نور محمد بابر ، ملقب به امین الملك ، امیر اصلان جوانشیر ، غلام محمد درویش و جز اینان شامل بودند که با افشای موضوع اکثر شان دستگیر گردیدند و تنی چند نیز به قتل رسانیده شدند . (۱۰) و سرانجام محمود او را از تخت بزیر کشید و چشمانش را نابینا ساخت و بجایش نشست (۱۱) .

با این حالت دور ده ساله زمام داری زمان شاه از بی ثمر ترین دوره های فرهنگی کشور دانسته میشود ، در حالیکه وضع اجتماعی از لحاظ آبادی ملک و آرامی و آسایش مردم و مساله تجارت و آب و نان و دیگر مسائل حیاتی نیز از وضع فرهنگی ، درین وقت بهتر نبود .

محمود دونو بت در بدست آوری سلطنت توفیق بدست آورد . بار اول در ۱۲۱۶ که تا ۱۲۱۸ دوام نمود و درین سال شاه شجاع او را از قدرت بر انداخت و بار دوم از ۱۲۲۲ که تا ۱۲۴۴ ادامه یافت و در همین سال یاب قو لسی در ۱۲۴۵ قمری در شهر هرات پدرود زندگی گفت . باید دانست که محمود در نوبت دوم تا سال ۱۲۳۴ زمام قدرت را در اختیار داشت و پس از این سال تا ۱۲۴۴ که مدت ده سال میشود اسم پادشاه بود ولی حکومتش هیچ گونه استحکام و ثباتی نداشت و مدعیان تاج و تخت چنان حالتی را بوجود آورده بودند که کمترین آرامش و رفاهی در حیات مردم دیده نمی شد .

بعد از فوت محمود نیز ثبات و سامان چندانی در کشور وجود نداشت و جنگهای خونینی میان قدرت طلبان در جریان بود تا اینکه در سال ۱۲۴۵ دوست محمد خان سلسله سدو زایی را انقطاع بخشید (۱۲) .

شاه شجاع بسال ۱۲۵۵، بر دوست محمد خان فایق آمد و بار دیگر سلطنت سدوزا پی رامستقر گردانید، اما این بار دورا نمارت او بسیا ر پر آشوب و در عین حال کو تا ه بود و بسال ۱۲۵۸ توسط یکی از مخالفین بوضع نا مطلوبی به قتل رسید.

غلام محمد درویش شاعر آن عهد در حدو ث این قضیه قطعه یی سروده که بیت آخر آن که ماده تاریخ نیز میباشد چنین است :

هاتفم گفت آه و ناله برار شمع دولت به صبحدم گل شد (۱۳)
 قیمت حروف مصرع دوم به حساب ابجد (۱۳۵۰) میشود و هر گاه قیمت «آه و ناله» که (۹۲) است از آن منفی شود (۱۲۵۸) باقی میماید. کلمه مرکب «گل شد» به معنی «خاموش شد» بکار برده شده که در اصطلاح عامیانه مورد استعمال دارد، چنانکه گویند «چرا غ را گل کن»، «آتش گل شد» و «بین که شمع گل نشود» و غیره.

شاه شجاع خود شاعر بود و در پهلوی کارهای مملکتی گاه بگاه به امر شعر نیز دست می یازید. دیوان اوباری بسال ۱۳۲۷ قمری در (۳۴۴) صفحه در لاهور به چاپ رسید که حدود (۵۰۰) بیت دارد و نسخه های خطی آن نیز در آرشیف ملی کابل و گنجینه دستنویسهای شهر دوشنبه و دیگر جاها دستیاب میشود. شعر شاه شجاع در سطح پایین قرار دارد و از خیال و تصویر و دیگر نزاکت های شعری خالیست مانند اشعار بسیاری از گوینده گان دیگر این عهد. گوینده دیگری که به عین نام دیوانی دارد، شاه شجاع فرزند مبارز الدین از خاندان مظفر است که به عربی نیز اشعاری از و در دست است.

دیوان این شاعر به وسیله سعد الدین انسی گردآوری شده و در بمبئی به چاپ رسیده است. (۱۴) نسخه یی از دیوان شاه شجاع سدوزایی که در ربیع الاول ۱۲۴۱ هجری (اکتوبر ۱۸۲۵ میلادی) در ناحیه لودیانه در (۲۷۷) ورق به خط نستعلیق خوش به استنساخ درآمده و توسط خود او به لغتنت بینت هدیه گردیده در برتش موزیم محفوظ است (۱۵). این نسخه و نسخه دیگری که آن نیز

به سال ۱۲۴۱ هجری باز نویسی شده (۱۶)، از نسخه های موثق و معتبر دیوان شاه شجاع سدوزایی به شمار می آیند.

برای شناخت و تفکیک اشعار این دوشاعر همانم که آثار هر دو نیز در هند به چاپ رفته و احتمالا گفته های یکی در دیگری تداخل یافته اند، پژوهشی لازم است که با مقابله نسخه های محفوظ یاد شده و نسخه های به طبع در آمده باید صورت پذیرد.

شاه شجاع اضافه بر شعر، به نوشتن نثر نیز دست می زده است. بدانسان که از «کتاب واقعات شاه شجاع» بدست می آید دفتر های اول و دوم از سه دفتر این کتاب به قلم خود او به تحریر در آمده است.

کتاب واقعات شاه شجاع بار اول به سال ۱۲۷۸ قمری به اهتمام سید اصغر حسین در چاپخانه «مجمع البحرین» لودیانه و بار دیگر به سال ۱۳۳۳ شمسی از روی نسخه قلمی موزه کابل باتوجه به نسخه چاپ نخست، با مقدمه احمد علی کهزاد در کابل به چاپ رسیده است.

دفتر سوم واقعات شاه شجاع را محمد حسین هراتی نوشته که از صاحب قلمان و واقعه نگاران آن عهد بشمار میرود.

شاه شجاع یکی از چهره های نامطلوب در سیاست وطن ما است. در باره ضعف سیاست و بی ارادگی و اتکالی بیحد او به بیگانه گان، مطالب فراوانی نوشته و چاپ شده است که در اینجا نسبت عدم ارتباط موضوع سخن گفتن در آن زمینه لازم دیده نمیشود و تنها به نقل کوتاهی از یک دانشمند معاصر اکتفا به عمل می آید.

«دوره سلطنت دو دفعه یحیی محمود و شجاع، دوره فتور تاریخ معاصر افغانستان است که در طی آن سدوزایی هادر کابل و هرات در دو کانون سلطنتی متفرق میشوند... ملت در اثر جنگهای دایمی و رقابت های شخصی و خاندانی شهزاده گان و سرداران طرفین خسته میشود. اجنبیان استفاده و مداخله میکنند و در نتیجه کشور ازین همه تفرقه های ذات البینی خسارهای جبران ناپذیر میکشد.

شجاع پسر تیمور و برادر عینی زمانشاه ، بار اول در ۱۲۱۹ هجری قمری به جای محمود بر تخت می نشیند و هفت سال سلطنت میکند ، بار دوم بعد از بیست و نه سال انتظار و آرزو و در سال ۱۲۵۵ هجری قمری به کمک انگلیس ، عوض امیر دوست محمد خان در بالا حصار تکیه بر اورنگ پادشاهی میزند و تا (۱۲۵۸) سه سال حکمروایی میکند ... » (۱۷)

صرف نظر از التفات بیشتر به نثر کتاب واقعات شاه شجاع که مجال آن میسر نیست بررسی از یک نبشته اثر مند در آن باره به نقل گرفته میشود .

«نثر واقعات شاه شجاع به مقایسه نثر کتاب نوای معارک در برخی موارد ، نسبتاً ساده تر است . مقدمه چینی های بیموردی که در آن کتاب وجود داشت ، در واقعات ... دیده نمیشود . نویسنده از همان آغاز و قوع هر رویداد ، یگراست به شرح و گزارش آن می پردازد با جمله کشایند . موضوع از گونه «شرح این مقدمه چنان است که ...» اصل حادثه را گزارش میدهد و لی در کار برد افعال ، به ویژه پیایی آوردن چندین فعل وصفی ، سستی ها و نادرستی های دارد که کمتر از سستی ها و نادرستی های نوای معارک نیست . عبارات ها ، ترکیب ها و کلمه های عربی نیز به فراوانی و به شیوه نثر نوای معارک سرتا سر کتاب رافرا گرفته است و گاهی کار برد بیش از اندازه کلمه های نامانوس و مترادفات زاید زبان عربی در بخش های توصیفی رویداد باعث نامنظمی های نگارش در کلیت متن کتاب گردیده است و بدینسان نثر کتاب واقعات شاه شجاع در تمام نثریست

خشک ، بیروح و عاری از زیبایی های نگارشی زبان دری . » (۱۸)

نویسنده هم عهد دیگر شاه شجاع که سالیانی چند بعد از او نیز زنده گئی کرد ، عطا محمد عطایی مولف کتاب نوای معارک یا تازه نوای معارک میباشد . او که مدتی باشاه شجاع بود و چند گاهی در کابل و قندهار و هرات و شکارپور بسر برد ، اکثر رویداد های زمان خود را که غالباً چشم دید خود او است و روابط دو سوی سرحد را به

تحریر در آورد پاره یی از مسایل مربوط به ادبیات عهد را نیز میتوان در آن به مشاهده گرفت.

کتاب یاد شده بسال ۱۳۳۱ بنام نوای معارک با مقدمه استاد احمد علی کهزاد از طرف انجمن تاریخ و به سال ۱۹۵۹ با تصحیح و تعلیق پوهاند حبیبی در کراچی چاپ شده است.

یکی دیگر از افراد متنفذ عهد شاه شجاع میر احمد معروف به میر واعظ بود که به پشتیبانی از شاه شجاع با محمود مخالفت می ورزید و در سقوط محمود نیز نقش موثر داشت، اما نقش او از لحاظ مصلحت مردم، سخت نامطلوب به حساب آمد. میر واعظ که به ملایی شهرت داشت و وعده یی از مردم به او اعتقاد نشان میدادند شعر هم میگفت اما شعرهای بسیار ضعیف و بی محتوا، مجموعه کوچکی از گفته های او نزد پوهاند سرور همایون موجود است. (۱۹) بعد از قتل شاه شجاع اوضاع مملکت آشفته تر و بی سامان تر گردید و در هر حال عده یی از اهل حل و عقد که از طرفداران دودمان سدوزایی بودند، فتح جنگ پسر او را بجای پدرش نشانیدند. مدت پادشاهی فتح جنگ و پس از او برادرش شاپور سخت کوتاه بود و هیچ گرهی از مشکلات مملکت و مردم در عهد آنان کشوده نشد، بلکه اوضاع کشور بحران یی تر گردید.

باتوجه به آنچه گفته آمد هر دو نوبت حکومت محمود و نیز هر دو نوبت حکومت شاه شجاع، از نظر فرهنگ و ادب به هیچوجه از روزگار تاریک زمان شاه، روشن تر نبود و آنچه در عهد او (زمان شاه) بر مردم و خاصا اهل زبان و علم میگذشت در هنگام حکمرانی این دو پادشاه نیز همان حالت وجود داشت و اهل دانش در هر دو موقع در گمناهی و بلا تکلیفی بسر می بردند و کسانی که هم به صورت نسبی درین راه گام برمیداشتند و در روشنگر نگه داشتن این فانوس سعی بکار می بردند، زمینه رشد و رونق بخشی در کارشان کمتر موجود بود و پیشرفت شایان تو جبهی نصیب شان نمیگردید و « با اینهم حس و ذوق بدیعی ملت تماها از میان نرفته یکتعداد شاعران، فاضلان و اهل ادب و علم پدید آمدند که نگذاشتند روشناهی علم و ادب در کشور خراسان که روزی

کانون فضل ، علم و فرهنگ آسیای میانه بود خاموش شود. البته این آثار به پایه و مایه گذشتگان نمرسید و بخشی از این آثار بنابر اغتشاشات و جنگهای خارجی و داخلی ، نابود شده اند و آنچه هم مانده گاهی آثار قابل اعتنایی در آنها وجود دارد . (۲۰)

سال های ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ که سالهای اخیر سلطنت شاه شجاع و پایداری مردم در براندازی اوو بیرون راندن انگلیسها از افغانستان بود و در نتیجه آن شاه شجاع به قتل رسید و انگلیسها از افغانستان رانده شدند ، ازلحاظ زنده گی مردم روزگار مشقت باری بشمار میرفت .

این حالت بی سامان اجتماعی و مضیقت معیشت مردم با پیاپی های نیکی همراه بود که یکپیداری های مردم برای آزادی از سلطه بیگانگان و دو دیگر جنبش جنگ نامه سرایی و سرایش اشعار حماسی میباشد .

قیام مردم افغانستان علیهمدخله و دست درازی و تجاوز انگلیسها در امور این سرزمین و حمایت از شاه شجاع ، پادشاهی که مردم او را نمی خواستند و او با اتکا به نیروی انگلیس پادشاه بود و مردم را پاک از یاد برده بود و در عین حال اختیاری هم از خود نداشت و رشادت بعضی از شخصیت های ملی در پشتیبانی از خواست مردم ، محرک و سبب گردید تا بعضی از سخن پردازان که مایه سانه در بلا تکلیفی بسر می بردند در آفرینش آثار حماسی توجه نمایند .

از جمله آثار حماسی که درین هنگام بوجود آورده شد یکی «جنگنامه» مولانا محمد غلام غلامی کو هستانی است که در ۱۲۵۹ هجری قمری سروده شده و در آن از رشادت های رجال ملی و مجاهد در مقابل انگلیسها گفت و گو به عمل آمده است . این اثر که صفحاتی از انجا م کعبود دارد به سال ۱۳۳۶ در (دو صد و ده) صفحه با مقدمه احمد علی کهزاد از طرف انجمن تاریخ به چاپ رسیده است .

مولانا غلامی ناظم جنگنامه به تاریخ بیست و شش رجب ۱۳۰۶ قمری وفات یافته . (۲۱) اثر حماسی دیگر این عهد اکبر نامه است که از جنگ اول افغان و انگلیس بحث میراند و از مجاهدان افغانستان در برابر

انگلیسها و مجاهدات شان گفت و گو می نماید . این اثر بنام محمد اکبر خان یا وزیر اکبر خان پسر دوست محمد خان موسوم می باشد و ناظم آن حمید کشمیری نام دارد . کتاب اکبر نامه که در کشمیر بوزن شاهنامه یا بحر متقارب سروده شده به سال ۱۳۳۰ شمسی یا تحشیه علی احمد نعیمی و مقدمه احمد علی کهزاد در (دو صد و چهل و شش) صفحه از طرف انجمن تاریخ نشر کرده شده است . (۲۲) .

جنگنامه دیگر از آن عهد، از یک شاعر گمنام ملی است که خود در جنگ شامل بوده و چشم دیدهای خود را به نظم آورده . این شاعر از اهل قریه ده یحیا بوده است و حدس چنین است که او میسر فیض الدین فرزند میر امام الدین درویش بوده باشد .

گرچه اشعار این جنگنامه از نظر ادبی ارزش چندانی ندارد ، اما از لحاظ جنبش جنگنامه سرایی و یاد کارروایی های بعضی از رجال ملی و نکات تاریخی خالی از اهمیت نمی باشد . کاتب نسخه مورد گفت و گو محمد امین بن ملک شیرگل و تاریخ کتابت آن ۱۲۸۳ قمری می باشد و نسخه های دیگری از این اثر نیز موجود است (۲۳) .

محارب به کابل و قندهار از شاعری بنام قاسم علی و نظیره یی از اکبر نامه حمیدی است که به همان وزن و موضوع سروده شده و به سال (۱۲۷۲) قمری در آگره به طبع درآمده است . (۲۴)

واثر رزمی دیگر در این زمینه اکبر نامه منشی قاسم که در سال ۱۲۶۳ سروده شده و (دوصد و یک) بیت از آن در کتاب محاربه کابل و قندهار منشی عبدالکریم جا داده شده و در (۱۲۶۷) درهند به چاپ آمده نیز قابل یادآوری است (۲۵) .

وبدینگونه محمود نامه نجم الدین ذاکر که منازعات امرای محلی را در صفحات شمال بازتاب میدهد . (۲۶) .

فرصت های بهتر در وضع فرهنگ و ادب

دست یا بی دوم بار دوست محمد خان به امارت افغانستان نقطه ختم عهد سده زایی بود. تاریخ افغانستان ازین زمان یعنی از سال ۱۲۵۹ و رق میخورد و سر آغا زدیگر می یابد.

دوران بیست ساله زمامداری دوست محمد خان گرچه با یک سلسله بی نظمی ها و زدو خورد های پراگنده در گوشه و کنار مملکت همراه بود، ولی چون این حادثات کوچک بودند خللی در ارکان سلطنت او وارد نیاورد، و همین استقرار و ثبات حکومت او بود که بعدا پسرش شیر علی خان توانست با خاطر آرا متر سلطنت کند و دست به اصلاحات روشن فکرا نهایی بزند و پاره یی از امور مربوط به مسایل مملکتی را بنیان گذاری نماید.

امیر دوست محمد خان پیش از بیست سال زمامداری و کشمکش ها در بیست و یک ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ قمری در شهر هرات در گذشت و درین وقت هفتاد و دو سال داشت. میرزا محمد محسن دبیر شاه توانای آنوقت که دبیر بود و بدر بار نزدیکی داشت مرثیه یی در (هفده) بیت برای او ساخت که از متانت و پختگی بر خور دار است و از طبع بلند و توانای شاعر نماینده گی میکند.

چند بیتی از آن مرثیه چنین است :

مهری به برج سلطنت اید و استان گرفت

کز حسرت فروغ جمالش جهان گرفت

در عهد او به مهاد امانت غنوده خلق

ز انسا ن که از زمانه زمین صد ضمان گرفت

ره را چنان ز رهن ناپاک، پال ساخت

کز دزد، مزد بدرقه کاروان گرفت

تسخیر کرد خلق جهان را به حسن خلق

آری به حسن خلق جهان میتوان گرفت

نگر فت کس بد هر عنا ن هزیمتش
 غیر ا زاجل که آخر عمرش عنا ن گر فت
 محسن سوال کرد ز پیر خرد که آه
 تاریخ فوت این شه غاز ی چسا ن گر فت
 حوری سر از جنا ن بدر آورد در جواب
 گفت از امیرجاهد غاز ی توان ن گر فت

ازین شعر ، تا حدی روش خوب دو ست محمد خان بدست می
 آید و از بیت های دوم و سوم آن معلوم میشود که در آن هنگام
 یک اندازه امنیت و آرامی نصیب مردم شده بوده است . و چون
 اساسا این شعر باتوجه به غزل معروف حافظ با مطلع :

حسننت باتفاق ملاححت جهان گرفت

آری باتفاق جهان میتوان گرفت
 سروده شده ، بیت چارم آن کاملاً مفهومی و حتی کلمات مطلع
 حافظ را در خود جذب کرده است .

اما محسن دبیر که از منشیان دربار بود مسلماً از شعرا ن
 بسیار توانا و اعتنا مند زمان خود نیز بشمار میرود و اشعار او از
 پختگی خاص بهره ور است ، خصوصاً مرثیه های او در ابتلای
 آل عبا که گاه بگاه از زبان روضه خوانان شنیده میشود .

امیر شیر علیخان ششمین فرزند دوست محمد خان بود که بعد
 از فوت پدر ، تاج و تخت او را به تصرف در آورد و از دیگر
 برادران و مدعیان امارت پیشی گرفت (۱۲۷۹ق) . دوره اول
 سلطنت شیر علی خان کوتاه بود و قبل ازینکه او امکان و مجال کاری
 را در زمینه اصلاحات مدنی و اجتماعی و فرهنگی پیدا بدو امری
 را بانجام برساند به سال ۱۲۸۳ مغلوب محمد افضل خان گردید و
 محمد افضل خان نیز پس از یکسال یعنی در (۱۲۸۴) ترك زنده گی
 گفت و محمد اعظم خان به جایش نشست و شیر علی خان توانست
 به سال ۱۲۸۵ سلطنت از دست رفته را دوباره به کف بیاورد .
 گرچه مدعیان سلطنت و مخالفین سیاست شیر علی خان در نوبت
 دوم نیز گاه گاه او را به ناآرامی و تشویش مواجه میگردانیدند ولی

توان برانداختن او را نداشتند و نیافتند و او با استفاده از خصلت روشنفکرانه و مجال و امکاناتی که برایش میسر بود یک سلسله تحولات و اصلاحات را در کشور رو نما گردانید و جنبش های اجتماعی و فرهنگی را در افغانستان به آغاز آورد که تا سیس مطبعه و چاپ جریده ی بنام شمس النهار به سال (۱۲۹۰ق) و ترجمه و چاپ چند کتاب در مسایل عسکری و جز آن و بنیاد گذاری کارخانه اسلحه سازی از آن جمله اند.

بکار افتادن چاپخانه و نشر جریده شمس النهار که نخستین بار در افغانستان مردم با آن آشنایی شدند و در بیداری آنها نور شد فرهنگ و ادب ارزش نمایا نی داشت ، در شرایط آنروز تحو لی بزرگ بشمار میرفت .

ترجمه از زبان های دیگر نیز از همین زمان در وطن ما آغاز یافت و کتاب « و عظما مه » که ترجمه آن از تایمز لندن بوسیله عبادا - القادر نامی صورت گرفت و ترجمه مصطلحات نظامی از زبان انگلیسی به زبان پشتو ، نمونه هایی از تراجم آن روزگارند . همچنین چاپ رساله شهاب ثاقب و کتاب ذخیره الملوك و کتاب فتاوی برهنه به آن عهد تعلق دارد .

همزمان با توجه با مور فرهنگی و طباعتی ، در این هنگام ، در ساحه های دیگر اجتماعی نیز فعالیت هایی به انجام رسانیده شد که تاسیس مکتب عسکری برای تربیه کادر های نظامی ، وضع نام ها ، القاب و اصطلاحات نظامی ، طبع تکت پستی ، پیشرفت در تهیه و ساخت آلات و مواد حربی مانند تفنگ و باروت و غیره میتوانند از آن جمله بشمار آورده شوند .

باید یادآور شد که یکی از کسانیکه در مسایل اجتماعی و فرهنگی پیوسته به امیر شیر علی خان مشوره میداد و او را در اجرای اینگونه امور تشجیع و تحریک می نمود ، رجل بینشمند و سیاستگر عصر ، سید جمال الدین بود . امیر نیز که خود مرد اصلاح طلب و ترقی پسند بود و جود سید را غنیمت دانسته کار های مهم را بدون نظریه و مشوره او بانجام نمی رسانید و بدین ترتیب افکار سید مکمل افکار روشنفکرانه امیر بود و مویده کارهای او .

مسلمانان پیدایش چنین شرایطی زمینه را برای انکشاف و شکوفایی نسبی ادبیات مساعد گردانید و گوینده گان و وقت که اکثر به مایوسی در انزوا میگذرانیدند، جرات پیدا کردند تا از نو بازار شعر واد برادر متر سازند.

میرزا محمد محسن دبیر شاعرنا مور که یادش رفت، میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل، میرمجتبا الفت کابلی غزلسرای خوش سخن، میرزا محمد جان، میرحاجی بن میرواعظ و حیرت کابلی و ده ها تن شاعر و نویسندگان دیگر، درین هنگام فرصت بدست آوردند تا به آفرینش آثار ادبی و هنری و تاریخی دست یازند و صفحاتی به مجموعه بزرگ ادبی مایه فرایند، که گرچه همه از ارزش زیاد بهره مند نباشد مسلمانان بخش هایی از آن ها ادبیات ما را رنگین تر و غنی تر میگرداند.

آثاری در نشر نیز از این شرایط زمانی وجود دارد که کتاب «گلشن امارت» نوشته نور محمد نوری از آن میان است. این کتاب از آغاز زنده گی شیرعلی خان تادوسال از سلطنت دوم اورا انعکاس می بخشد (۱۲۳۷-۱۲۸۷ق) و نه سال باقیمانده از دوره دوم زمامداری اورا در بر ندارد (۲۷).

برای شناسایی بهتر این اثر و چگونگی نشر آن از قسمت های از نوشته پویا فاریابی، سوگرفته میشود.

«... این کتاب که از نامش پیداست به شرح و تفسیر واقعات و حوادث دوران امیر شیرعلی خان اختصاص دارد، به سخن دیگر کلیت متن آن نوعی گزارشها می باشد که از لحظه پیدایی امیر شیرعلی خان (۱۸۲۱م) تا دوسال امارت او (برای بار دوم (۱۸۷۰) بوقوع پیوسته، متن نسخه قلمی گلشن امارت که مشتمل بر شش گلشن یا چهل و سه گل و (دو صد و شصت و پنج) صفحه بوده در سال (۱۹۵۶) به سلسله نشرات انجمن تاریخ افغانستان در مطبعه دولتی چاپ شده است. متن چاپی آن پس از دیباچه استاد احمد علی کهزاد و فهرست مطالب، بایک مقدمه دو صفحه ای عنعنی به ستایش و ثنای خداوند آغاز

شده و در ذیل همین مقدمه هدف نامگذار ی کتاب گلشن امارت تا حد ی روشن گردیده است... شیوه بیان واسلوب نگارش این کتاب نه تنها مبین جریان نثر نویسی او ایل سده هجدهم و پیشتر آن است بلکه تا حد و زیاده نشان دهندۀ نثر فنی و مصنوعی قرنهای ششم و هفتم هجری نیز هست.

به سخن دیگر گلشن امارت درحالیکه کلیۀ مشخصات و ممیزات نثر «تاریخ احمد شاهی»، نوای معارک و واقعات شاه شجاع را داراست، در بسیاری موارد از این مرحله فراتر رفته شگردهای نثر نگاری سده های ششم و هفتم را باز نموده است.

... در کتاب گلشن امارت نیز بسیاری از مختصات نثر فنی آنروز گار دیده میشود و موارد رعایت یا کار برد شیوه اطنا ب، سجع، ازدواج، اقتباس آیات و احادیث، درج اشعار و امثله و برخی مشخصات بدیعی بس فراوان است، ولی موردی که قابل تأمل مینماید این است که نثر گلشن امارت، با وجود دارا بسودن مختصات نثر فنی و مصنوعی سده های ششم و هفتم، همسنگ و هم پایه نثر فنی معیار ی آن زمان نیست...

میتوان گفت که نثر گلشن امارت در حالی که در محدوده نثر خشک و بیروح سده های هجدهم و نوزدهم از رهگذر فن بیان دارای ویژه گی نسبتا معینی است، مبین مشخصات کلی نثر دو ران انحطاط فرهنگی نیز هست و تا ثیرات و همچنان خصوصیات عمومی نثر نویسی این دوره را بوضاحت نشان میدهد...» (۲۸)

شیر علی خان به تاریخ بیست و نه ماه صفر ۱۲۹۶ قمری در مزار شریف ترک زنده گی گفت و در میان فرزندان او مقصد تصاحب تاج و تخت منازعاتی به ظهور پیوست و سرانجام محمد یعقوب خان در ماه ربیع الثانی، براریکه قدرت تکیه زد. اما بسیار زود یعنی پس از چند ماه نسبت قتل کیوناری، از طرف انگلیس ها گرفتار و به دیره دون فرستاده شد و مملکت در فترت و آشفتگی قرار گرفت تا اینکه پس از مدت نزدیک بیک سال یعنی در رمضان سال ۱۲۹۷ عبدالرحمان برکشور تسلط پیدا کرد. دوران این امیر که در این نوشته بران بحث نمیشود، با ویرانی و کشتار همراه

بود و در تمام آن مدت از فضای کشور جز بوی خون و خاک ویرانه
 هاجیزی احساس نمیشود .

یکی از خبرهای آخرین هفته سال (۱۳۰۰) که سو مین سال
 امارت عبدالرحمان و آخرین سال سده سیزدهم هجری است
 و در اینجا بحث پایان رویداد و نقطه ختم سده مورد گفت و گو و پایشان
 نگاه این بحث به ضبط می آید و ایرانی مصلاهای هرات به هدایت امیر
 است که در سراج التواریخ، کتاب رسمی و سالن سور شده آن عهد به
 ثبت رسیده است .

«ذکر تخریب مصلاهای هرات همدرین هنگام ، امر تخریب
 مصلاهای هرات که در عهد سلطان حسین نبیره امیر تیمور گورکان
 مرحوم بغایت متانت و استحکام از حجر و آجر بنیاد گشته و تا این
 وقت بر پا و استوار بود ، از پیشگاه حضور اقدس شرف صدور یافته
 از صدقه باروت پست شد که در وقت محاصره و محاربه ، پناهگاه
 خصم نبوده از آنجا در حصار هرات راه نیابد . » (۲۹)

با این حال سرنوشت ادب و فرهنگ را بعد از امیر شیرعلی
 خان تا مرگ عبدالرحمان به نیکی میدانیم و از محدودۀ این گفتار
 بیرون است و در ساحة ادب سده چهارده قرار دارد . این بررسی
 بر اوضاع اجتماعی و ادبی سده (سیزده) به اجمال صورت پذیرفته
 است و میتوان با امکانات و مجال دیگر ، به تدقیق و جست و جوی
 بیشتر همت گماشت و به دقایق و حقایق دیگر دست یافت .

اشارات و توضیحات

- ۱- تاریخ ادبیات افغانستان - قسمت پنجم ، نوشته شاد روان میر غلام محمد غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص ۳۳۱
- ۲- نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان، پویا فاریابی . مجله هنر، شماره چار، سال سوم، ۱۳۵۹، ص ۴۸.
- ۳- از بیانیه اصلی ایراد شده توسط پرو فیسر م.ن. عثمانوف، در سمپوزیم «دایرة المعارف ادبیات فارسی» ، منعقد ه مسکو، ۱۸-۲۱ اپریل ، ۱۹۸۳.
- ۴- تیمور شاه درانی ، تألیف عزیز الدین وکیلی فولزایی، ج ۱ ، صص ۵۸-۵۹.
- ۵- برای آشنایی با تعداد دیگر ازین سخنوران میتوان به کتاب تیمور شاه درانی (چیک، ص ۸۱) مراجعه نمود .
- ۶- تیمور شاه درانی ، جلد دوم، صص ۴۶۶-۴۶۹.
- ۷- درة الزمان ، صص ۱۱-۱۲
- ۸- تیمور شاه درانی ، جلد دوم، ص ۴۷.
- ۹- همان کتاب ، صص ۴۷۰-۴۷۱.
- ۱۰- درة الزمان ، صص ۱۲۶-۱۳۰.
- ۱۱- همان کتاب ، صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۱۲- برای معلومات بیشتر تاریخ درین مورد ، به جلد اول سراج التواریخ تألیف فیض محمد کاتب مراجعه شود .
- ۱۳- سراج التواریخ ، جلد اول، ص ۱۸۲.
- ۱۴- فهرست نسخه های فارسی، از احمد منزوی ، جلد سوم ، ص ۲۳۷ ، تهران ، ۱۳۵۰
- ۱۵- ضمیمه کتلاک نسخه های خطی در برتش موزیم ، ص ۲۲۶ ، لندن ، ۱۸۹۵.

- ۱۶- فهرست نسخه های فارسی ج.م. مردت او نز ، ۱۸۹۵-۱۹۶۶ ، لندن .
- ۱۷- مقدمه واقعات شاه شجاع به قلم احمد علی کهزاد ، ص الف .
- ۱۸- بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نهم ، پویا فریابی ، مجله هنر ، شماره های چار و پنج ، سال دوم ، ۱۳۵۵ .
- ۱۹- این مجموعه کو چک مدتی مورد استفاده نگارنده قرار داشته است .
- ۲۰- تاریخ ادبیات افغانستان ، محمد حیدر ژوبل ، کابل ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۴ .
- ۲۱- مقدمه جنگنا مه ، از احمد علی کهزاد ، ص ص ۱-۵ .
- ۲۲- اکبر نامه چاپ انجمن تاریخ دیده شود .
- ۲۳- جنگنا مه نسخه خطی منظوم ... میر غلام محمد غبار ، مجله آریانا ، شماره یازده . سال ششم ، ۱۳۲۷
- ۲۴- تاریخ ادبیات افغانستان ، ژوبل ، ص ص ۱۴۵-۱۴۶ .
- ۲۵- دو روایت از یک حماسه ، نوشته خانم سارا ، مجله آریانا ، شماره یازده . سال ششم ، ۱۳۲۷
- ۲۶- جنبش جنگنا مه سرایی در شعر دری سده نهم افغانستان دکتور اسد الله حبیب . مجله خراسان ، شماره اول ، سال دوم ، ۱۳۶۰ .
- ۲۷- گلشن امارت ، مقدمه احمد علی کهزاد .
- ۲۸- بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نهم ، بخش سوم . مجله هنر ، شماره اول ، سال سوم ، ثور ۱۳۵۹ .
- ۲۹- سراج التواریخ ، جلد سوم ۱۳۳۳ ، ص ۴۲۱ .



فمادهایی آزادب
سدهٔ سیزده

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

سرخ‌های ابن‌پخش

- سخنی از ادب زمین داور
- زن در عرصه ادب سده سیزده
- چگونگی شعر در سالهای اخیر عهد تیمور
- حلقه وصل شعر افغانستان و آسیای میانه
- توجه به نظیر هگویی واقتفای پیشینان
- آمیزه مفاہیم صوفیانه در شعر
- سرا یشکر غزلهای رنگین
- غزل سرای بلخ در خاستگاه رودکی
- مساله بازگشت ادبی در شعر افغانستان
- انعکاس بیشتر وارسته گوی
- وصوفی منش در شعر
- رواج شعر سرایی میان درباریان
- شکوفایی شعر در ادبستان قندهار
- بازتاب زمینه های دیگر در سخن
- شاعر سالهای پسین سده سیزده

سخنی از ادب در زمین داور

زمین داور ، در تاریخ وطن ما در گذشته های دور تر آن ، نامی بلند آوازه دارد و حدود سی سال پیش از امروز در چوکات تشکیل کشور ، يك علاقه داری در جه اول در ولسوالی موسی قلعه با وسعتی کمتر ، بدین نام یعنی « زمین داور » وجود داشت که از طرف شرق به دهر اودو از جانب غرب به موسی قلعه و از سوی شمال به علاقه بغنی بغرا و از ناحیه جنوب به هیرمند پیوسته بود (۱). اما امروز در تشکیلات ملکیه وطن ما کدما م واحد اداری بزرگ یا کوچک به نام زمین داور وجود ندارد و ساحتی که در گذشته به این نام یاد می شد در تشکیل سالهای اخیر ، به ولسوالی ها و علاقه داری های جدید تشکیل منسوب و منقسم گردید و گو با بخش اساسی زمین داور فعلا به علاقه داری کجکی در ولایت هیرمند واقع میباشد .

در آبیاری اراضی زراعتی زمین داور ، از چشمه ساران خود منطقه و عمدتاً از رودخانه هیرمند که از آنجا میگذرد ، استفاده شایان صورت میگیرد و مردم آنجا حداکثر به دهقانی و مالدار اشتغال دارند .

زمین داور با وصف آوازه مند در تاریخ کشور ، از نظر شعر و ادب زیاد قابل توجه نیست ، یعنی نویسنده گان و شاعران معروسی از آنجا برنخاسته اند .

با این حال اگر جست و جوها و پویش های وسیعتر درین زمینه صورت بگیرد ، از کنج و کنا رده کده های آنجا آثار ی به دست خواهد آمد که موجب آشنایی با چندی از چهره های ادبی ، هرچند شهرت فراوانی نداشته باشند ، گردد و بدین صورت برگی دیگر بر اوراق زرین ادبیات ما ، این دایرة المعارف عظیم ادب بشری افزوده آید .

یکی از گوینده گان دری زبان، در او اُخرسده (دوازده) و اوایل سده (سیزده) اسلامی که خانواده اش در زمین داور میزیست و آثار او از دستبرد حوادث مصون مانده و اخیراً به دسترس اهل ادب قرار گرفته است، محمد علی متخلص به «شرر» میباشد که تا کنون زیاد شناخته نیست.

از احوال محمد نصیر پدر محمد علی شرر اطلاع بیشتری در دست نیست، اما اینقدر معلوم است که خانواده او اهل سواد و معرفت بوده اند و ازین سبب او به تربیت و تعلیم فرزندان خود و از جمله (شرر) اهتمام بلیغ به خرج داده است.

محمد نصیر که در اوایل عهد سده زایی ها بسر می برد و در آن هنگام شهر قندهار جمع و جوش بیشتری داشت، زمین داور راترک گفت و با خانواده اش متکمن شهر قندهار گردید. در شهر قندهار کوچه یی وجود دارد که به نام «ملاطاهر» معروف است. این کوچه در ناحیه اول شهر قندهار وقوع دارد و آن ملاطاهر که کوچه به نام اوست فرزند محمد اسماعیل و برادر زاده شرر میباشد و محمد اسماعیل مدتی درین شهر در سمت استیفا ی شهزاده همایون بوده است.

شیخ محمد طاهر عالم جلیل و دانشمند معروف معاصر که تا چند سال پیش حیات داشت، نیز از احفاد دودمان شرر است که پدرش مدتی امین نظام بود.

شیخ طاهر مبادی علوم رانزد فضلالی قندهار آموخت و بعد به ایران رفت و در شهر مشهد در صف شاگردان مرحوم ادیب نیشاپوری قرار گرفت که مرحوم بدیع الزمان فروزانفر دانشمند معروف، نیز در آن حلقه درس می نشست و از همدستان شیخ بود. شیخ به سال ۱۳۱۰ شمسی به قندهار مراجعت کرد و در آن شهر اکثر از فضلا و روشنفکران عصر از محضر او کسب فیض می نمودند و به سال ۱۳۳۰ نسبت مریضی در کابل تحت معالجه قرار گرفت و لی نسبت زیادت سن کاملاً صحت یاب نگردید (۲) و سال های اخیر عمر را گاهی در قندهار و گاهی در هرات بسر رسانید.

مجموعه یی از اشعار شررنزدمایل هروی موجود است که به قول خود او از نسخه متعلق به طالب ارزگانی ثم قندهار استنساخ شده است. این مجموعه حدود (هشتصد) بیت دارد که شامل چار قصیده، یک ترجیع بند، یک مخمس و تعدادی غزل و ابیات متفرق دیگر میباشد.

شرر در او آخر سده (دوازده) و اوایل سده (سیزده) زنده گی میکرد که بدین حساب میتوان او را هم در ردیف شاعران سده (دوازده) به شمار آورد و هم از گوینده گان سده (سیزده) محسوب داشت.

با مروری کوتاه در اشعار «شرر» به خوبی میتوان درک نمود که سروده های او تما مایکدست نیست مگر در لابلای آنها پارچه هایی را میشود به دست آورد که از محتوای روشن و دل انگیز برخوردار دارند. وایات شکوفا و شفاف نیز در خلال گفته هایش کم نیست. یکی از مزایای سروده های شرر این است که در لابلای آنها، نکات تاریخی را میتوان به مشاهده گرفت، مثل تاریخ و فات بزرگان و مداحی رجال عهد و صاحب اختیاران و مانند اینها، و این از حسن اتفاقی است که دیوان این شاعر از میان نرفته و ما میتوانیم امروز برشهایی از مسایل ادبی و اجتماعی روزگار او را از میان گفته هایش درآئیم. او در یکی از قصاید خود، از گروهی از مردم زمان خویش به شکایت می نشیند و از پیشامد آنان گله هاسر می دهد و حساب تند ی سخن میگوید که دلچسپ است و ما را به گوشه هایی از رابطه های اجتماعی مردم آن عهد آشنائی سازد. این قصیده بدینگونه آغاز می آید.

دارم زبان پر کله و چشم اشکبار

از دست این جماعت و از خلق این دیا و

تا اینکه در مذمت آنان گوید :

هریک مساوی دو سنگ میخورند آن

هر یک برابر دوسه خر میبرند بار

بر قصد خون بیگنهای چون کمان به تیر
پیرو جوانشان شده با هم رفیق و یار
اولادشان خوردند شراب و دهند ...

دارند این معامله ز اجداد یاد گار

اگر سخن شرر در مورد استفاده از شراب در آن هنگام و در آن
موضع بر حسب تعریض نباشد این نکته جالب است که در آن
روزگار نسبتاً تاریک و در چنان محلی که دور از شهر و مدنیست
بوده، خوردن شراب بین جوانان رواج داشته است.

شرر در قصیده دیگری از ناهلان و اشرار زمین داور به نایب
السلطنه قندهار شهزاده‌ها یون شکایت می‌برد و اعمال آنان رانکو-
هش میکند و در بیتی از همین قصیده، زمین دآوری بودن او مسجل
میشود و این قصیده (چهل و چار) بیت دارد.

طالع مدد نکرد که یابم نشان و نام

بختم نگشت یار که جویم طریق ننگ

نالم چو عندلیب که با وسعت جهان

داور زمین به من چو قفس گشته است تنگ

و بالاخره در شکایت از عده‌یی از ناهلان گوید :

کسب و کمال شان همه دزدی و رهنی

رزق خلل شان همه دایم شراب و بنگ

کردند ملک غارت و بر قتل مالکش

شمشیر تیز و خنجر خونریز شان به چنگ

چون مال و ملک خلق گرفتند در عوض

بر صاحبش دریغ نکردند چو ب و سنگ

قومی چنین ستمگر و، داریم حاکمی

باشیر هم چورو به و با موش چون بلنگ

و در پایان از شهزاده‌ها همایون بدینگونه استمداد می‌جوید :

ای شاهزاده چون به توحق داده مملکت

تعمیر دین و دل کن و تحصیل نام و ننگ

غافل مشو ز گوشه نشینان بینوا

مایل مشو به نغمه سرایا نشو و شنک

یکی از قصاید او شرر در وصف رحمت الله خان ، پسر ارشد فتح الله خان است که (بیست و هفت) بیت دارد و نسبتاً پخته و غرامی باشد . او درین قصیده از رحمت الله خان تمنا نموده که به وی توجه نماید و نیز تاریخ فوت فتح الله خان سدوزایی ملقب به وفادار خان را در (سیزده) بیت سروده که تاریخ آن ازین بیت به دست می آید .

سال فوتش جستیم از پیر خردگفتا که کند

« جان و دل خان و فادار از جهان بیوفا »

۱۲۰۳ ق

محمد اسماعیل پدر ملا طاهر ، بدانگو نه که گفته آمد ، برادر شرر بود و مدتی مستوفی شاهزاده هایون در قندهار . اسماعیل به سال چهل و هفت حیات تر ک زندگی گفت و شرر شعری در مرثیت اوساخت که (یازده) بیت دارد و تاریخ فوت او ازین بیت به دست می آید .

ز پیر عقل چو تاریخ فوت او جستیم

« اجل فگندز پا سرو قدر عنا یش »

-۱۱۹۹-

از نمود های دیگر شعر ، مخمسی بر غزل اسیری در دیوان شرر به نظر میرسد و یک مثنوی به نام « خواب و خیال » بر وزن یوسف وزلیخای جامی در (یکصد و هفتاد) بیت .

مثنوی دیگری به نام « قضا و قدر » در دیوان او وجود دارد که (یکصد و چهل) بیت است و دوبیت ذیل در تعریف (خر) از آن مثنوی است :

تندرو چون سمند چرخ برین بار بر دار همچو گاو زمین

به جهان درد راز گوشی طاق دم او به زریش اهل نفاق

به نظر نگارنده ، شرر در قصیده و مثنوی موفقتر از غزل است و میتواند آرمان ها و تمنیات خود را و درد های دل خود را درین

دو نوع شعر بهتر و آسانتر افاده نماید و نا ملایمات روزگار خود را بیان کند، چنانکه نمونه های آنرا به اختصار از نظر گذرانیم. و اما در غزل های او آن شور و حالی را که مردم ازین نوع سخن تقاضا دارند دیده نمیشود.

مایل هروی مینویسد:

«شرر گو یا از پیش کسوتانی چون حافظ شیرازی در قلمرو شعر خود مدد میجوید و پیروی برخی از غزلیات او را به عهده میگیرد. استقبال شاعری از شاعر پیشین یا معا صر سنت قدیمی سخنوران است و این کاریا بر سبیل طبع آزمایی بوده و یا موضع گیری از لحاظ وزن و قافیه در انواع اشعار و هر چه باشد قدرت شاعر را با مضمون آفرینی او میرساند...» (۳)

نمونه های مختصری از غزلهای شرر را بخوانیم:

تاباد چنین بادا

ابر آمد و گریان شد، تا باد چنین بادا

گل خرم و خندان شد تا باد چنین با دا

آن پادشاه خوبان، ملکش همه در فرمان

چون مهر در خشان شد، تا باد چنین بادا

جان از پی جانا ن شد، دل کشور ویران شد

عشق آمد و سلطان شد، تا باد چنین با دا

یا قوت لبش گفتم قوت د ل ما باشد

خندید و در افشان شد، تا باد چنین با دا

این غزل به استقبال غزل لای سروده شده که مطلعش چنین است:

معمشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا

کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین با دا

شمع مزار

درین حدیقه که آن سرو گلزارم نیست

چو غنچه لب بجز ناله های زارم نیست

گل و مل و چمن و باغ و نغمه بلبل

چه سود ازینکه همه هست ولیک یارم نیست

بیاد عار ضش از سبز ه یی نمی گذرم
 که ز اشك ، لاله ستان دا من و کنار م نیست
 رقیب گفت مکن اختیار ، عشق و را
 دریغ و درد که عشقش به اختیار م نیست
 جهان ز ناله من پر نواست لیک چه سود
 که گوش یار سوی ناله های زارم نیست
 چنان ز تربتم آتش براید از عشقت
 که احتیاج به شمع سر مزارم نیست
 موسم گل

بهار آمد و وقت نوا ی بلبل شد
 شکوفه چشم تو روشن که موسم گل شد
 غزال دیده که جو یای سبزه خط بود
 اسیر دام دلاویز زلف سنبل شد
 رسد به کعبه مقصود خویش از سر صدق
 کسی که را هرو جاده توکل شد
 بوی وفا

افروخته است هر که زمهرت چراغ دل
 چون لاله نیست جز گل داغش به باغ دل
 ما را چه احتیاج به جام و به باده است
 خون جگر همیشه خورم از ایاغ دل
 طی شد بهار عمر و ز گلهای باغ دهر
 بوی و فاخته خورد شرر بر دماغ دل

وفا

هزار تیر به جانم زدی و دورنگشتم
 هزار تیغ کشیدی بفرق و پاکشیدم
 من آن زمان که به زلف کج تو عهد ببستم
 زهر چه غیر خیال تو بود از آن ببریدم

بیا که رخت سکو ن و قرار باتوفگند م
 بیا که جامه صبر و شکیب بپوشد در ید م
 به رهنمونی عشق تو تا که ره نسپر دم
 ز وادی تگذاشتیم ، به منز لی نرسیه — دم
 در پی اهل حال
 دلم ز مدرسه و قیل و قال کشته ملول
 روم به صومعه کانا ست اهل حا لی چند
 رفتن

رفتی چنانکه جان زتن زار بی خبر
 عمر عز یز همچو تو عاجل نمی رود (۴)

اشعارات و پانوشته‌ها

- ۱- قاسم موس جغرافیا یی افغانستان جلد دوم ، نشر کرده اداره دایرة المعارف ، ۱۳۳۶، ص ۳۷۳
- ۲- دکنده هار مشا هیر ، نوشته ولی زلمی ، ۱۳۳۹، ص ۲۸۷
- ۳- سرود گری از زمین داور ، نوشته مایل هروی ، مجله خراسان ، شماره سوم ، سال سوم ، ۱۳۶۲، ص ۷۵
- ۴- در تهیه این نوشته دیوان خطی شرر متعلق به مایل هروی از همه بیشتر مورد استفاد ه بوده و تمام اشعار آورده شده در اینجا بی واسطه از آن دیوان انتخاب گردیده اند .

زن ، در عرصهٔ ادب سدهٔ سیزده

جریده نسیم سحر عایشه را از این جهت که دیوانش به چاپ رسیده و شرح حالش روشن است از خوش بخت ترین شاعران و طن مبی شمارد (۱)

این گفته را تا حدی میتوان قابل پذیرش به حساب آورد ، خاصتا باتوجه به شرایط آنروز افغانستان که سخت تاریک بود و جانگزی .

بلی ، با محدودیت های وسایل طبع و نشر آنروز گاران و سخت گیری های بیحد و حساب خدمت گزاران و قتل ، چاپ دیوان یک شاعر را میتوان برای او یک خوشبختی دانست .

پاره یی از مطالب مربوط به زننده گی عایشه به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که تمام گزارشگران احوال او از آن سود جسته و یا یکی از دیگری آنرا به نقل گرفته اند .

اما گفتنی های بسیار ی راجع به مسایل خصوصی حیات و رابطه اجتماعی و اندیشه و انگیزه ها و محرکات و نفسانیات او هنوز قابل جست و جو و معلومات است که مقداری از آنها در لابلای اشعارش نهفته اند و باید آنها را پیدا کرد و توضیح نمود و بدین ترتیب تاریکی های زننده گی او را روشن تر گردانید .

عایشه که نام و تخلص او هردویکیست ، دختر یعقوب علیخان بن عبدالرحمان خان توپچی باشی بود و گو یا منصب توپچی باشیگری از طرف امرای و قتل به این خانواده اختصاص داده شده بوده است .

او خود درین مورد گوید :

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب

بنت یعقوب علی ، والده فیض طلب

قوم بارک زبی و شاعر ملک و جود

عهد سلطان زمان ، بحر عطا شاه محمود

پشت در پشت خطاب آمده مارا منصب

توپچی باشی ، همه بودند ذوی الجاه و حسب

تاریخ و فات عایشه را (۱۲۳۵) ق. نوشته اند ولی در باره تاریخ تولد او نظری و جود ندارد و خود نیز در اشعارش اشارتی بدان نکرده است. اما میتوان به قراین، سال تولد او را به صورت تخمین نزدیک به یقین تعیین نمود.

فیض طلب پسر عایشه به سال ۱۲۲۷ ق. در حالیکه بیست و پنج سال داشت کشته شد که خود شاعر آنرا چنین بیان میکند:

بدی خانه سال او بیست و پنج
که چون برق کرد رخس عمرش گذر

زهجرت بد الف ودو صد بیست و هفت

چو زد غوطه در موج خون بی خبر

پس اگر عایشه در هجده سالگی که سن مناسب و معمول برای ازدواج است، وصلت کرده باشد، در سال ۱۲۲۷ ق یعنی موقع کشته شدن پسرش (چهل و سه) ساله بوده است که بدین ترتیب تاریخ تولد او به (۱۱۸۴ ق) برابر میشود. (۱۲۲۷ مساوی ۴۳ جمعی ۱۱۸۴). گرچه تاریخ و فات عایشه در ۱۲۳۵ یعنی هشت سال پس از حادثه قتل پسرش دانسته شده که درین صورت او باید در پنجاه و یکمین سال عمر، چشم از جهان پوشیده باشد. اما این شعر پیری و ناتوانی بیشتر او را نشان میدهد که با قدری احتیاط میتوان تاریخ ۱۱۸۴ را تا ۱۱۸۰ و حتی ۱۱۷۵ به عقب برد.

موی سپید و روی سیا هم چه فایده

سر تا قدم غریق گناهم چه فایده

عمر عزیز خویش عبث کرده ام تلف

من بعد ازین ندامت و آهم چه فایده

عهد شباب چون بسر آمد در انتظار

هنگام پیری حشمت و جاهم چه فایده

اکثر گزارشگران احوال عایشه نوشته اند که او بدر بار تیمور تقریب داشت و همواره از صلوات او مستفید میگشت و بیست ساله بود که به گفتن شعر آغاز کرد و اولین شعرش این بود.

شفق را لاله گون دیدم نمازشام در گردون

مگر خور شیدرا کشته که دارد دامن پر خون

باید یاد آوری نمود که عایشه در روزگار تیمور شاه در خورد سالی و نو جوانی بسر می برد و هنوز در شعر بدان پایه از پختگی نرسیده بود که به حیث یک شاعر ورزیده و شناخته شده به دربار تیمور شاه راه یابد و مورد تقدیر قرار گیرد .

بنابر این بار د این نظر یه میتوان گفت که او در نخستین سالهای شعر گوئی خود، سالهای انجا مین زنده گی تیمور را مشاهده میکرد و بسیار امکان دارد که از لحاظ اینکه پدر و پسر کلان او توپچی باشی بوده اند خانواده اش با احترام میز یسته و این دختر جوان و شاعر تازه کار را تیمور می شناخته و مورد نوازش قرار می داده است .

شعر « شفق لاله گون » را نیز نمیتوان اولین شعر عایشه به حساب آورد . در دیوان عایشه نیز اشعاری به نظر نمیرسد که ذکر تیمور بدان رفته باشد و یسادلالت بر نزدیکی شاعر به دربار او را بنماید .

دوران پختگی و کمال عایشه در شعر سرایی باروزگار فرمانروایی شاه محمود مصادف است و این امر بارها در اشعار او بازتاب یافته است . شاه محمود در اشعار عایشه گاهی مورد ستایش قرار میگیرد و زمانی طرف انتقاد واقع میشود . انتقاد او بر محمود اکثر بعد از کشته شدن پسرش فیض طلب میباشد . مثلاً این شعر که شامل انتقاد اتی از کارها و رویه محمود است .

شاه محمود که وصفش به زبان ناید راست

حیف گز مملکت خویش بسی بی خبر است

مال دنیا به خران داد و نعمت به سگان

قوت از باب خرد جمله زخون جگر است (۲)

سفله پرور شده سلطان چکنم و اوایلا

خوردن مردم ابله همه شیر و شکر است

داد از دست شه و وای زبی غوری او

خنجر کبر به هر سنگ صفتان در کمر است

کرکس و زاغ و زغن کرده به گلشن ماوا
عند لیبا نه همه سر گشته و بی بال و پر است

مادر فیض طلب سوخته در نار فرا ق
کشور روی زمین در نظرش چون سقر است

باخت در خدمت شه گوهر بحر دل خویش

پرسشی نیست که حالش به چسان در گذر است

این شعر مفصل است و مطالب انتقاد آمیز راجع به شاه محمود، کارها و کار دآران او در آن به نظر میرسد که نسبت ضعیف افاده و سستی بیان گویند. همه آن نقل نشد. شاعر، کار داران و اطرافیان محمود را مردمان اهل و غیر مستحق میداند، حتی آنان را به صفت های زشت سفله و خروسک یاد میکند و عقیده دارد که اشخاص لایق و شایسته همه خانه نشین و محروم میباشند.

از بیت هفتم شعر فوق چنان برمی آید که او انتظارات و توقعاتی از شاه محمود نسبت گذشته شدن پسرش داشته که بر آورده نشده و این امر سبب دل آزرده گی و در نتیجه انتقاد و اعتراض او گردیده است.

شعر ذیل نیز در بد گوئی از محمود است که در آن او را به صفات ظالم، بیدادگر و سفله پرور یاد میکند:

دست ظلمش داغ کرد سینه ام

تیسغ بیدادش دلم را پار و پار

خانه ها شد خانه گداز عصر او

خاصه من گشتم فقیر و خاکسار

سفله پرور شد نمیدا نم چرا

خسرو کشور ستان نامدار

عدل و انصاف و مروت شد بباد

حق و باطل را نپر سد شهر یار

ازوی این بی اعتدالی در جهان

ثبت دفترها بماند یادگار

بند از بی غوری محمود شاه

رنج و محنت ها کشیدم بیشمار

در جای دیگر این شعر میگوید که شاه جهان (شاید منظور شی تیمور است پادشاه زمان) دستخطی به او داده ولی ازین دست خط چیزی حاصل نشد و او را بی اعتبار کرد و اگر آنرا به گور هم برد به کارش نمی آید . گو یا این حکم که حاوی يك اندازه پول و احتمالا ده هزار روپیه بوده (کلمه ده هزار در شعر ذکر شده) از طرف محمود مورد توجه قرار نگرفته و اجرا نشده است .

مهمترین حادثه در زندگي عايشه

بدون شك مهمترين حادثه در زندگي عايشه كشته شدن فيض طلب پسر جوان اوست . او توپچی باشی و مير آتش سپاه شاه محمود بود که به معیت وزیرفتح خان در جنگ کشمیر اشتراك داشت و در آن جنگ كشته شد . قتل این جوان که در آن هنگام بیست و پنج ساله بود (۱۲۲۷ق) در روحيه عايشه تاثیر شدیدی وارد کرد و سیر تفکرات او را به کلی تغییر داد . باتامیل در دیوان عايشه این مطلب را می توان دریافت که زندگي این شاعر از دو بخش یاد و دوره ساخته می شود ، یکی قبل از مرگ فرزندان که با خوشی ها و شادی ها و آزادگی ها و در عین حال باشکوه و شکایت از مقامات و وقت همراه است و دیگر بعد از آن که با غم و اندوه و سوز و گداز آمیخته می باشد و ضمناً انتقاد از قدرت عهد را در بر دارد .

سال ۱۲۲۷ق . مرز این دو حادثه است . اشعار عايشه در دوره اول بیانگر عشق و خوشی و امید به زندگي است ، ولی گفتار دوره دوم سراسر با ناله و فریاد و شکایت و انتقاد ملازمه دارد . این نکته در کمیت و حتی کیفیت اشعار او اثر دارد که دوره اول زندگیش مدت درازی را در بر میگیرد و عمر دوره دوم آن از هشت سال بیشتر نیست . غزل زیرین نشان دهنده روز های خوش زنده گي شاعر است :

از برای بت جهان افرو ز مرغ دل را بز ن به سیخ کباب
نوش ، از دست ساقی گلرخ جام چون آفتاب ، پر می ناب
ای پری پیکر خجسته خصال سوی ما هم نگر ز بهر صواب

خانه دهر را ثباتی نیست . چون حبابی که هست بر سر آب
 پنجروزی به دهر خرم باشی رفتگان باز، کی دهند جواب
 ویا :

يك نصیحت بشنو از پیر خردمند ای جوان
 فضل گل بی باد ه بودن کار نادانی بود
 ساقیا بر خیز و در ده باد چون ارغوان
 مغتنم دان عیش را آخر جهان فانی بود
 نمود هایی از اشعار دور دور زندگی او که همه در ماتم فرزندش
 سروده شده و با سوز و درد آمیخته یافته است :
 ایدریغا نور چشم خوشتر را با ختم
 تاج عزت مخزن در عدن را با ختم
 سرو قامت ، گلرخ شکر لب عذب اللسان
 شمع بز موبلبل شیرین سخن را با ختم
 نور چشم و قوت دل ، راحت روح و روان
 یوسف ثانی ، غزال سیمتن را با ختم
 هم چو مرغ نیم بسمل می تیم در خون دل
 صفید زمیدان امیر صف شکن را با ختم
 * * *

گلغذاری ، گلرخی ، گلچهره گل پیرهن
 ای عزیزان یوسف زرین کمر را با ختم
 میر آتشخانه محمود شاه نامدار
 چون کتم واحسرتا ، شیرین پسر را با ختم
 سو ختم در نارهجران ، ساختم در موج غم
 راحت روح و روان ، نور بصر را با ختم
 دور دارد بر سرم گردون چوسنگ آسیا
 مونس جان ، همدم شام و سحر را با ختم
 در بیتی از شعر دیگر که آن هم ریدف «باختم» دارد گوید :
 سخت دلتنگم نردم از فراق يك پسر

ماه ذیحجه ، تحفه شهر رجب را با ختم
 از این بیت برمی آید که او لاعایشه همین يك پسر را داشته و
 دیگر اینکه این پسر در ماه رجب تولد یافته و در ماه ذی حجه سال

۱۲۲۷ ق کشته شده است . اما بیت ذیل فقدان دختر ی از او را نیز بیان میدارد :

هجر پسر و فراق دختر
دارند مرا خراب و ابتر
در بیت دیگر ، عایشه خطاب به پسرش آرزو میکند که ایکاش قبلاً مثل پدر او می مرد تا این مصیبت را به چشم نمیدید و بدین ترتیب روشن میشود که او قبل از پسرودختر ، شوهر خود را نیز ازدست داد . بود . است :

چون کنم واحسر تا افسوس وارمان و درین
کاشکی پیش از تورفتی ، مادر ت همچو ن پدر
در قطعه ذیل باز هم با بعضی از اوصاف فیض طلب آشنایی به دست می آید و درد و سوز مادرش که رساتر بیان شده بیشتر احساس میشود :

سینه اش پر ز نور عرفان بود
صاحب علم و حلم و عقل و ادب
طوطی طبع او چو خوشخوان شد
شاهباز اجل شدش ز عجب
برزخ حیات خویش نخورد
رفت وقت نشاط و عبش و طرب
بر سر مادرش ز قهر خدا
سنگ از آسمان فتاد عجب
کوه نورم ز کف بشد ایوای
روزم از گردش فلک شده شب
ساغر م پر ز آب حیوان بود
ریخت از دست ، نا رسیده به لب

بیت اول ، او را صاحب معرفت و علم و ادب به مقتضای آن روز نشان میدهد و بیت سوم بیانگر این است که او قبل از اینکه به مراد برسد ، یعنی ازدواج کند ، کشته شده است . با اینکه شوهر و دختر عایشه ، قبل از پسرش از دست اورفته اند ، مع الوصف هیچگونه یاد آوری و اظهار تأثری از آن جهت در اشعارش

به نظر نمی‌رسد. اما مرگ فیض طلب‌چنان در او اثر بخشیده است که بیدریغ فریاد میکشد و سوز درون خود را در قالب سخنان آتشین و سوزناک ظاهر می‌سازد. اگر مجال دقت بیشتر در ابیات زیرین میسر باشد، فریادهای جانگدازشاعر هنوز هم از وای الفاظ آن بگوش می‌رسد و سوزنده گی آن احساس می‌شود.

آسمان دور و زمین سخت چگویم یارب
که چهاربسر آمد زغم فیض طلب
آسیاوش بسرم چرخ فلک می‌گردد
روز روشن شده اندر نظر م تیره چو شب

* * *

مادر بیو فای فیض طلب چون نمردی برای فیض طلب
شهباز فرشته خوی مادر
ای سرو ریاض کا مرا نی
ای یوسف ثانی زما نه
یکبار بیا به سوی ما در
گلدسته مشکبوی ما در
سر تابدم نکوی ما در

* * *

شهید اکبر ما در کجایی بیا بنگر مرا در بینوایی
بدام هجر افتادم شب و روز دریغا داد از دست جدایی

بنیاد اندیشه

تا آنجا که معلوم است کمتر شاعری از جنس زن و حتا از مردان چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت، اینگونه اشعار جانگداز در رثای فرزند خود گفته است. فی الواقع حادثه کشته شدن فیض طلب بود که تو فانی در نهادعایشه بوجود آورد و باعث ایجاد این ترانه های غم انگیز گردید و او را در شعر دیرینه گی بخشید.

دیوان عایشه

دیوان عایشه به تاریخ پنجم ماه رمضان ۱۳۰۵ هجری قمری، در مطبعه سرکاری دارالسلطنه کابل، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ، از طبع بیرون شده است (۳) این دیوان با قطع بیست و چهار در شانزده دارای (سه صد و هشتاد) صفحه می‌باشد که (بیست و هشت) صفحه

آن را قصاید و (سه صد و پنجاه و دو) صفحه آنرا غزلیات و انوار دیگر شعر او و مقدمه و تقریظ احتوا میکند. هر صفحه این دیوان حد اکثر (چهارده) بیت دارد و مجموع اشعار او از (پنجاهزار) بیت بیشتر میشود.

مهمتم دیوان (منشی عبدالرزاق بیگ) در آخر کتاب زیر عنوان «خاتمة الطبع» به جای مقدمه چنین مینویسد.

«... این کتاب لا جواب از کلاشاعر و جادو زبان سحر بیان که هر غزلیش بحر یست که سفینه خرد در تلاطم امواجش در تزلزل است، در بلده کابل اعنی صاحب غفت و عصمت بی بی عایشه درانی بارکزی، از ابکار افکار مسوده نموده، از ناقد ر دانی، کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتوبه مر حومه در کتابخانه خسروی بود. سپس حضرت پادشاه اسلام پناه ... عبدالرحمان خان دام سلطنت کتاب مر حومه را در چاپخانه سرکاری داده امر نمودند که چاپ شود. به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سار جن میجر و به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۳۰۵ هجری طبع شد.» (۴)

نوشته دیگری (بدون امضا) در آخر دیوان تحت عنوان «نکته دقیق و سر عمیق» به چاپ رسیده که قسمتی از آن در ذیل آورده میشود:

بنیاد اندیشه

«بر ضمیر منیر نکته سنجان روشن نفس و گوهر آزمايان دقیقه رس واضح باد که چون اکثر طوایف عالم و فرق بنی آدم، شجاعت و اولوالعزمی طایفه افغان را مسلم دارند و در نکته دانی و سخن سنجی شان قیل و قال پیش می آرند، فلهمذا جناب رفعت قباب اعلی حضرت گردون بسطت سرور افغان و درة التاج طایفه دران، خواست که شمه یی از فنون بلاغت و فصاحت این طایفه فاضله رانیز به عقلای جهان و فضیلا دوران ظاهر سازد و به طرز حکیمانه و شیوه عاقلانه بنیاد شک و شبهت مردم را بر اندازد زیرا که از ابتدای ترویج شعر پارسی دیوانی به این اسلوب و اینقدر حجم از زبان اهل زبان به ظهور نرسیده چه جای آنکه از اهل زبان دیگر ...» (۵)

از تقریظ مفصل احمد جان الکو زای قسمت هاییکه به این نوشته یاری میرساند به نقل گرفته میشود . (... دیوان ملاحت عنوان محبت ترجمان ... موسوم به (شکر کنج) از تصنیف عقیقه ظریفه و شاعرۀ لطیفه ... بی بی عایشه بنت یعقوب علی توپچی باشی ... که در عهد سلطنت محمود شاه بن مرحوم مغفور رجت آرا مگاه تیمور شاه ، مقارن ۱۲۳۲ هجری به اتمام رسید . بود ... تاحال که سنه ۱۳۰۵ هجرت است ، مدت هفتاد و سه سال به نسبت عدم قدر دانسی های اهل کمال و ظهور فتن و اختلال در طاق نسیان و کنج فراموشی افتاده و از غایت فرسوده کی با خاک یکسان گردیده بود ، به حسن التفات ... امیر عبدالرحمان ، چابک داستان مطبع فیض منبع دارالسلطنه کابل صانه الله تعالی عن التطاول به تصحیح تام و تنقیح ما لا کلام ، آنرا به قالب طبع در آوردند و نقس با احتجاب را از چهرۀ عرو مس زیبا بر انداختند » (۶)

عایشه یکبار در زمان حیات خود ، دیوانش را به نام « شکر کنج » تنظیم و تکمیل نمود و تاریخ آنرا نیز تذکر داده است تاموضوع به خوبی مسجل باشد .

یوم پنجشنبه بیست و شش ازماه رجب

یافت تحریر شکر کنج به مضمون ادب

یکهزا رو دو صدوسی و دو از هجرت بود

که چنین نظم گهر بار به ارقام نمود

و چون تاریخ و فات او را در (۱۲۳۵) ق . نوشته اند ، لذا سه سال قبل از وفات ، دیوان خود را پایا بخشیده است که اشعار سه ساله اخیر عمرش در آن شامل نمیشد .

گو یا اعتمادی ، که نسخه دیگری از دیوان او را به قلم خودش دیده ، میگوید که این نسخه بانسخه چایی تفاوت زیاد دارد و ترتیب دیوان چایی نیز با آن مطابقت ندارد و علاوه بر نسخه مورد بحث هفت غزل ، سه قصیده و دو اوده رباعی اضافه تر نسبت به دیوان چایی موجود است (۷) .

احتمال دارد که نسخه تنظیم شده در (۱۲۳۲) به خطه شا عر نزد خود و ی با قی مانده و نسخه دیگر ی با ترتیب دیگر ، توسط کسی انجام پذیرفته باشد که بعد از وی آن ، چاپ کابل در (۱۳۰۵) صورت گرفته و اشعار ی که شاعر در سال های بعد از ۱۲۳۲ تا ۱۲۳۵ سرو ده به نسخه موجود در نزد خود اضافه کرده است و نسخه ای که به مطالعه گو ی — اعتما دی رسیده و اشعار اضافی داشته بسیار امکان دارد که همان نسخه اصلی شا عر بوده باشد . شاید نسخه های دیگر ی نیز از دیوان او نزد اشخاص و جود داشته باشد که روز ی ظا هر گردد و در اکمال آثار او برای طبع دیگر کمک برساند .

سر چشمه های اساسی شناخت شاعر

نخستین منبع در باره آشنایی با احوال و آثار عایشه « خاتمه الطبع » دیوان او به قلم منشی عبدالرزاق بیگ و تقریظ احمدجان الکو زایی است که هر دو در انجام آن دیوان به طبع رسیده اند . این دو نوشته معلومات اولیه را راجع به عایشه ارایه میدارند که اساس کار تمام گزار شگران احوال او به شمار میروند .

عبدالمحمد مودب السلطان مولف امان التواریخ ، اولین نگارنده یی است که (سی و پنج) سال بعد از طبع اشعار عایشه (یعنی در ۱۳۴۰) ق دیوان او را دیده و به ملاحظه اشعار او و دو نوشته ذکر شده ، مطالبی در باره او در جلد هفتم آن کتاب ارایه میدارد و لی چون کتاب امان التواریخ به چاپ نرسیده و نسخ خطی آن نیز در دسترس کسی قرار ندارد ، متتبعان موضوع اطلاعی از آن ندارند .

قرار معلوم اخیرا پنج جلد از مجلدات هفتگانه امان التواریخ توسط آرشیف ملی خریداری شده است و عکس جلد هفتم آن را کتابخانه اکادمی علوم در اختیار دارد .

پس از منابع ذکر شده تا آنجا که معلومات در دست است ، چند نوشته کوتاه و میانه در مطبوعات کشور و در خلال تذکره های پیرامون زنده گی و شعر عایشه به نشر رسیده ، اما ازین یاد نامه ها ، به استثنای خاتمه الطبع و تقریظ چاپ شده در دیوان و یکی دو

نوشته دیگر ، هیچکدام مطلب دلچسپ و قابل توجهی مربوط به او ارایه نمیدارد و مطالب تمام آنها تکراری است که یکی از دیگری به نقل گرفته اند و حتا بعضی از نگاران آن نوشته ها در غایت بی اطلاعی بوده اند. به طور مثال مولانا خسته تذکره نگار معروف وطن ، علاوه بر اینکه از مطبوع بودن دیوان شاعر معلوماتی نداشته تصور کرده که رحمان جد عایشه در جنگ کشمیر کشته شده است که رحمان را با فیض طلب پسر او به اشتباه گرفته .

در هر حال بهترین و موثق ترین مرجع شناسایی عایشه دیوان اشعار او باید دانسته شود که مطالب و گفتنی های زیادی را جمع به زنده گی و اندیشه او به صورت طبیعی در آن بازتاب یافته است و چون همه سخنان دل او و مربوط به خود اوست جدا قابل اعتنا و اعتماد میباشد .

اشعار عایشه

گرچه نمیتوان اشعار عایشه را از نگاه تصویر و توضیح و سلاست و زیبایی های بدیعی و هنر شعر در ردیف آثار گوینده گان بزرگ و سخن سنجان نامور زمانش قرارداد ، مع الوصف از لحاظ اینکه اولین بانوی صاحب دیوان از یک دوره نسبتا تاریک وطن ماست و اشعار زیادی سروده و مطالب قراوانی از شرایط عصر خود را در خلال سروده هایش برای آینده گان انتقال و انعکاس داده است ، مقام ارجمندی را در عرصه شعر و ادب این سرزمین دارا میباشد .

با اینکه اشعار عایشه یکدست نیست و فراز و فرود زیاد دارد ، اما با مروری در دیوانش میتوان از غزل های طولانی وی چند بیت خوب و پر محتوا بدست آورد و بعضی از غزل هایش را با حذف دو سه ، بیت نااستوار یکدست ساخت و همچنان میتوان بیت های زیبا و دلچسپی از بخش های مختلف اشعار او به گزینش گرفت . غزل « بد عهدی » از سروده های ساده و روانی است که خواندن آن لذت میدهد و شادی می بخشد :

بد عهدی

به تیر - غمز ه ام کـردی نشانه
کنم پیش که از دست تو فر یاد
دلم بردی و رخ پنہا ن نمودی
چہ باشد گر به دیدار م کنی شاد
جفا هاییکه از دست تـودید م
نکر داین ظلم را شیرین به فر هاد
ترا این رسم بد عهدی که آموخت
کـه هرگز از غریبا ن نا و ری یاد
وجود م سوختی در نـار هجران
چو خاکستر مرا دادی تو بر باد
غزل «درد بیدرمان» را نیز که از گفته های شاداب اوست میتوان
به شنیدن نشست .

درد بیدرمان

بی وصال جنت الفر دوس چون زندان بود
گل به چشم خارو گلشن آتش سوزان بود
بوسه یی زان لعل شکر باردارم آرزو
گر به جان سودا کنی منت به جان ارزان بود
دل زمن بردی و قصد جان کنی، مقصود چیست
چشم جا دوی تودانم آفت دوران بود
شہد نوشیدن بدون دوست زهر قاتل است
درد بیدرمان که میگویند ، این هجران بود
اینقدر مغرور حسن خویش بودن خوب نیست
زشت و زیباعاقبت خود طعمه مو را ن بود
از خلال پاره یی از اشعار عایشه پیداست که او دیوان حافظ را در
اختیار داشته و غالباً آنرا میخوانده است . موارد بسیاری به نظر
میرسد که در تحت تاثیر سخنان و بیان حافظ قرار گرفته و به پیروی
از حافظ توجه نشان داده و غزل های بی به اقتضای او سرورده
است ، مثلاً این غزل :

عمر بگذشته مرا اد بسوی می آید
 وز نسیم سحر ی بو ی کسی می آید
 که به پیروی ازین غزل حافظ می باشد :
 مرده اید ل که مسیحا نفسی می آید
 که زانفاس خوشش بو ی کسی می آید

مفهوم و معنای سخنان حافظ نیز در گفتار عایشه زیاد دیده می شود ، و حتی گاه عین گفته او را با اندک تغییر در اشعار عایشه مشاهده میکنیم :

اسب تازی زیر پا لان گشته مجروح و ضعیف
 طوق زر در گردن خر شد نمیدانم چرا
 نزد صراف فلک خر مهره و سنگ و سفال
 قیمتش با در برابر شد نمیدانم چرا
 این مفاهیم در اشعار زیبا ی حافظ بدینگونه جلوه یافته است :
 اسب تازی شده مجروح بزیر پالان
 طوق زرین همه در گردن خر می بینم
 * * *

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس
 هر زمان خر مهره را بادر برابر میکنند
 و یا این بیت :

نیست بر لوح دلم جز الف قاصد تو
 غیر سودای رخت نیست خیالات مرا
 که گرفته شده ازین شعر حافظ است :
 نیست بر لوح دلم جز الف قاصد یار
 چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

پیروی از گفته ها و به عاریه گرفتن اندیشه های دیگران در شعر عایشه به حافظ محدود نمی ماند بلکه گاه به گفتار کسانی دیگر نیز تاسی می جوید .

میان مسجد و میخانه حیرتی دارم
 درین دوراه ندانم ره صواب کجاست

این اندیشه راقبل از و شا عردیگری بدینگو نه ارایه داشته است :

نه درمسجد گذارندم که رندی نه در میخانه کاین خمارخام است
میان مسجد ومیخانه راهیست غریبم، عاشقم، آن ره کدام است
عایشه در شعر زیرین ه تنیدی اظهار عقیده میکند که همه کسانی
که به جایی رسیده اند غیر مستحق اند و افراد اهل و مستحق، همه
فراמוש شده و محروم میباشند :

بی بی زنا ن (۹) مضطرب وحیران شدند
ماچه خرا ن سلسله جنبان شدند
حجله نشینان حر یسم حجاب
هم نفس غول بیا بان شدند
قند و قروت آنکه نمیکرد فرق
مصلحت آمیز و سخندان شدند

این موضوع در جای های دیگر اشعار عایشه نیز دیده میشود و او
را که به سبب انتساب خود به دودمان درانی افتخار میکرد و
انتظارات قدر دانی زیاد از دولت وقت را داشته است، در مورد
اعتلای مقام واحترام دیگران قدری حسود و تنگ نظر نشان میدهد و
اتکای زیاد او را به حسب ونسب و خانواد ه بیشتر وانمود میسازد .
به قول عزیز الدین فوفلزایی، قبر عایشه در اونچی چهار دهی
واقع است (۱۰). این یاد داشت با دوغزل نسبتا خوب عایشه به
پایان آورده میشود :

مقاصد دل

بتا به گلشن جنت روم چسان بیتو
مرا که دوزخ سوزان بود جنان بیتو
قسم که جز سرکویت به نیم جونخرم
اگر دهند به من حشمت کیان بیتو
کجا روم، ز که پرسم مقاصد دل خویش
مرا که نیست دگر هیچ در جهان بیتو
زفرقت تو مساویست روز و شب بر من
دما دم است مرا دیده خو نقشان بیتو

نه میل جنت و نی فکردوز خاست مرا
به خاطر من نبود فکر این و آن بیتـــــــو

گذشت یار

دو شم از دیده نور دیده ه گذشت
مونس قلب آر مید ه گذشت
میخرا مید با کر شمه و ناز
از تکبر بمن ندیده ه گذشت
زدنمک بر جراحت دل ریش
چونکه آن ماه نو رسیده گذشت
آن پر یچهر ه شوخ بسی پروا
نالۀ زار من شنیده ه گذشت (۱۱)

نشانی ها و پانوشت ها

۱- سرور ، شعرا ی وطن . جریده نسیم سحر ، ش چار ، حوت
۱۳۶۷ش

۲- باتو چه به شعر حافظ که گوید :

«قوت دانا همه از خون جگر می بینم»

۳- بعضی از گزارنده گان احوال عایشه از جمله گویند
اعتمادی ، مهتم دیوان عایشه ، احمد جان الکو زایی را دانسته
اند که این درست نیست ، الکو زایی تنها تقریظی بر دیوان عایشه
نوشته که در آخر آن چا پ شده است .

۴- دیوان عایشه ص ۳۴۸

۵- پایان دیوان

۶- دیوان ، صص ۵۲ و ۵۱ و ۳۴۹-۳۵۱

۷- گویند یا اعتمادی ، شاعر افغان ، مجله کابل ، ش ۱۲ ، ص ۱ ،
۱۳۱۱ .

۸- غزلها در دیوان عنواندارند این عنوان و عنوان های دیگر را
نگارنده اختیار کرده است .

۹- عبارت (بی بی زنان) دروزن شعر صد مه میزند و شاعر که به
استعمال آن ضرورت احساس نمود ه بوزن توجه نشان نداده
است .

درین شعر علاوه بر کلمات غیر عقیف ، عیب های ادبی و دستوری نیز مشاهده میشود .

۱۰- دیوان تیمور شاه ، ص ۸۰.

۱۱- سر چشمه اساسی در تحریر این مقاله ، دیوان مطبوع شاعر میباشد .



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

چگونگی شعر در سالهای اخیر عهد تیمور

از شاعران معروف و نامور حلقه ادبی عهد تیمور، یکی میر هوتک افغان فرزند محمد زمان فوفلزی بود که به هر دو زبان دری و پشتو شعر می سرود و در زبان دری از شاعران برجسته عهد خود بشمار میرفت.

افغان هم از لحاظ اینکه به دودمان نی پیوستگی می رسانید و هم ازین حیث که مردشاعر و فاضلی بود، نزد تیمور شاه منزلت زیاد داشت و تیمور همواره از مصاحبت ها و مشورت های او در مسایل ادبی و امور مملکتی و کشورداری استفاده میکرد و حتی دربار کفایت بعضی از ارباب انشاء و سیاق او، مشورت و تصدیق میخواست و احتمالاً اشعار خود را از نظر او می گذرانید و غزلهای همدیگر را استقبالی میکردند.

غزل زیبایی از افغان در دست است که تیمور نیز به همان وزن و قافیه غزلی دارد و معلوم است یکی با توجه به دیگری ساخته شده، اما نمیتوان گفت که کدام یک مقدم است. چند بیت از غزل افغان را میخوانیم.

بی لب ت گرهو س بادۀ، گلغام کنم
لخت دل را بگداز آرم و در جام کنم
هر کجا مدنظر عارض و زلف تو بود

نیست ممکن که خیال سحر و شام کنم
منتظر چند نشینم بر عهد و وصل
تابکی شاد، دل از بوسه به پیغام کنم

چاره و حشت چشمت به فسون نتوان کرد
نرگست نیست غزال که منش رام کنم

تادهان و لب و چشم تو بود، ممکن نیست
 که خیال شکر و پسته و با دام کنم
 گر به سودای دو چشم تو بود دسترس
 بگدا ز م دل خود را و میش نام کنم
 نو بهار آمد و آن به که چوبلبل افغان

عمر صرف طلب یار گندام کنم
 پوهاند عبدالحی حبیبی در مقاله «دیوان اعلیحضرت تیمور» این
 غزل افغان را با غزل تیمور شامقایسه و ارزیابی کرده
 است (۱).

غزل تیمور نیز از نظر رابطه اش با غزل افغان و نیز از لحاظ
 بختگی برای پژوهشگران وادب دوستان قابل خواندن
 است :

سر قدم ساخته پابوس تو احرام کنم
 چندی در دست صبا بوسه به پیغام کنم
 تلخکام زبس از زهر فراقت توراوست
 طلب بوسه اگر از تو به پیغام کنم
 یکدم آرام بگیرم به جهان در طلبت
 آخر ای آهوی وحشی به چه ات رام کنم
 بسکه بینم به چمن چرو جفا از خس و خار
 که تمنای قفس گه هوس دام کنم

شب خود را به خیال رخ تو کردم صبح
 روز خود را به غم زلف تو چون شام کنم

کندش دیده خو نبار من آغشته بخون
 با ده گری می گلگون تو در جام کنم
 جانم آمد به لب و لب به لبم نه ایدوست
 تا دمی آب حیات از لب تو وام کنم

درین دو غزل نکات مشترک زیاد به نظر میرسد و از جمله میتوان
 مفاهیم بیت های اول و سوم و چارم افغان را به ترتیب در بیت های
 ششم و دوم و سوم تیمور به روشنی مشاهده نمود.

تولد افغان در اواخر عهد احمدشاه درانی (حدود ۱۱۷۵-۱۱۸۰) در قندهار به ظهور پیوسته و پدرش محمد زمان در آن هنگام حاکم کشمیر بوده است که شاید روزگار طفولیت وی تحت سرپرستی پدرش در آنجا گذشته باشد و اکنون اطلاع موثقی از آن در دست نیست.

مادر میر هوتک افغان صبیۀ میر سیف الدین (ایشان صاحب استائف) بود و کلمه «میر» در نام او از همین ارتباط وارد گردید و بعداً هم این کلمه به حیث جزئی از نام در میان احفاد او بر جای ماند. بقول فوغلزایی «کاریز میر» نیز منسوب به نام او می باشد زیرا به خانواده او درین محل جاگیر داده شده بود و این محل از آن سبب به کاریز میر موسوم گردید. (۲)

افغان به جد مادری خود، ایشان صاحب استائف ارادت زیاد داشت و غالباً در نزد او و به خدمت او به سر می برد و از همین سبب به تصوف گرایش پیدا کرد و به راهیان این طریق پیوست.

محمد زمان پدر افغان نیز از دوستان و ارادتمندان میر سیف الدین ایشان صاحب استائف بود و چون ایشان موصوف او را بسیار دوست میداشت بنابراین دختر خود را به عقدش در آورد.

شعر ذیل که برای مزار ایشان صاحب استائف گفته شده است، کمال ارادت افغان را به جدش نشان میدهد.

کعبۀ امید از بساب شهود

قبلۀ جان معبد اهل سجود

جسم پاکی هست مخفی زیر خاک

گنج پنهان است در آن خاک پاک

آن مزار حضرت ایشان ماست

و آن مکان، منزلگاه جانان ماست

ای به نسبت سید عالمی نسب

ای به گوهر نیر والا حسب

کو هدا من از تو رنگین گلشن است

از تو گل در دا من کهدا من است

خاصه استائف که جای خاص تست

اند رویاران با اخلاص تست

گر فتوحی هست در کار م تو یی

۱ زکسی امید اگر دارم تو یی

دیده ام پر خون و دل از درد چاک

چند باشد در جهان ای جسد پاک (۳)

سر دار جهان خان از رجا ل، معروف عهد تیمور شاه، عمومی افغان بود که به سال (۱۲۰۰ هـ) قافغان با دختر اودر کابل ازدواج کرد و آن زن به سال (۱۲۵۰) قمری یعنی پنجاه سال بعد از ازدواج در کابل در گذشت و در جوار خواجه مسافر دفن شد.

شعری در مرثیه هسمرافغان در دست است که معلوم نیست از کیست و اگر افغان در آن هنگام حیات داشته، شاید شعر از خودش باشد. سه بیت از شعر یاد شده طور نمونه نقل میشود.

افسوس که آن مریم ثانی ز جهان رفت

زین دهر کهن طایر رو حش به جنان رفت

آن شاه زنان، پرده نشین، قاری قرآن

افسوس که از خانه سردار جهان (۴) رفت

از خصلت نیکش به قلم راست نیاید

وصفش نتوان کرد که از شرح و بیان رفت

فرزندان میر هوتک افغان به نام های حاجی محمد اشرف و الله داد در کتا بها نام برده شده اند که الله داد در ۱۲۵۹ در گذشته است. بنا به گفته فوفلزایی، افغان علاوه بر اینکه از نظر مقام ادبی و شخصیت علمی خود، نزد تیمور شاه احترام داشت، به اساس اعتمادی که به او موجود بود در زمان پادشاه مذکور به رتبه های سرکار مراسلات و داروغه اخبار و هر کاره باشی نیز منصوب گردیده بود و همچنان به قول تذکره روز روشن، در عهد شاه زمان هم «چندی داروغگی دفتر و مدتی اختیار اخباری را بر عهد داشته و بالاخره هر کاره باشی کل مملکت به وی مفوض شده» (۵) و بعضی از این عهد ها ی او در کتب دیگر مانده

تاریخ حسین شاهی و تا ریخ احمد نیز تذکر یافته است (۶) و بدین ترتیب او در دوران زمان شاه نیز از رجال مهم و مورد اعتماد زعامت و قوت به شمار می‌رفت و به اساس همین اعتبار و اعتماد سفرهایی در رکاب د و پادشاه مذکور و گاهی به غرض اجرای امور مملکتی به هندو پنجاب و کشمیر و ملتان و هرات و بلوچستان و نیشاپور و مشهد و سمنان عمل آورد و با این سفرها تجارب و اندوخته‌های خود را افزایش بخشید.

در جبهه ادبی عهد تیمور شاه درانی، میر هو تک افغان از کسانی بود که به اشعار بیدل علاقه مندی زیاد داشت و گویا آشنایی با اشعار بیدل در وطن ما از همین مقطع زمانی آغاز میشود و افغان از پیشقدمان این پیشامد ادبی میباشد.

خسته و فوفلزی، افغان را پیرو مکتب بیدل می‌شمارند و لگو یا اعتمادی سبک او را به سبک شاعر هم عصرش واقف لا هوزی نزدیک میدانند.

چون افغان اساساً متمایل به سبک هندی بود لذا به آثار راهیان آن سبک که بیدل و واقف از سر بر آوردگان آن به حساب می‌آیند توجه زیاد داشت و از همین جهت بود که گفت:

داده افغان حجت بیدل را مرا بر قبول

«طالع غوری که با دست سلیمان آشنا ست» (۷)

نفوذ و یژه‌گی‌های زبانی بیدل در سخن افغان به فراوانی دیده می‌شود. انتخاب قالبها، قافیه‌ها، ردیف‌ها و بحر‌ها، در غزلها و نحوه کاربرد تشبیهات و استعارات و کنایات و ترکیبات و استعمال مکرر الفاظی مانند: موج، سیل، حیرت، آینه، وحشت، شرر و جز اینها به وضاحت دلیل بر توجه افغان به اشعار بیدل است و نشانه تعمق او در سروده‌های آن سخن‌سرای بزرگ:

زرنگ خود نمایی چاره نبود اهل عالم را

نماید هر سحر گلشن ز گل رنگین قبا ییما

عدم سرمایه رنگ هجوم سجده اش گشتم

سرم شد خاک یعنی در رهش از جبهه سایما

جوانی تا شد از کف در ره مطلب دو تا گشتم
ز پا افکند مارا آخر افغان بی عصا بیس

* * *

حریف موج جفا ی تو کی تواند شد
دل زخود شده ام قطره است ، دریانیست

جهان چگو نه حریف جنو ن ما گردد
کفیل وحشت عشاق ، کو و صحرانیست
مباش غافل از انجام نقد فرصت خویش
که آن نشاط که امروز هست ، فردا نیست

* * *

به ترك عرض معنی میتوان ایمن شد از آفت
شکست رنگ، گل را در چمن خط امان با شد
این اندك نمونه ها به روشنی میتوانند موید ارادت افغان به
بیدل باشند .

گویند خانه افغان حیثیت يك انجمن ادبی را داشت که
دوستانش در آن جمع می شد ندوغز لهای بیدل را میخواهند و
مورد طبع آزمایی قرار میدادند و به تفسیر می گرفتند .

توجه به نزاکت ها و کشودن گره ها و رمز های اشعار بیدل و
گرایش شمار ی از سخنو را نوقت به پیروی از او را میتوان
تا حدی نتیجه و تاثیر همین نشست ها و گفت و گو ها در خانه
افغان دانست . از اشعار پشتوی میر هو نك افغان متا سفانه چیزی
در دست نیست و از اشعار دری او حدود هفت تا ده هزار بیت نزد
اولاد او و بعضی از علاقه مندان شعر و ادب وجود دارد .

سرور گو یا نسخه یی از دیوان او را که دارای قطع بیست و يك
در پانزده و سه صد و هفتاد و چهار صفحه و ششصد و نود و هشت
غزل بوده ، دیده و معرفی کرده است . او میگوید که هر صفحه
این دیوان نه و ده سطر دارد و اگر هر صفحه آنرا ده بیت حساب کنیم
در آن صورت تعداد آن به (سه هزار و هفتصد و چهل) بیت
بالغ میگردد . و غزلهای آن حداکثر یازده بیت و حداقل
پنج بیت میباشد .

این دیوان به خط میر محمد عثمان این قاضی، فرزند ابن قاضی شاعر معروف است که دیوانش چاپ شده، کاتب در بایان دیوان چنین مینویسد:

«بحمد الله تعالى عز شأنه که تمام شد و صورت اختیار پذیرفت
تحریر کتاب دیوان افغان از کلام بلاغت انجام جناب مرحوم مغفور
میر هوتک خان درانی فوفلزیایی ایوب زایی تخلص افغان که جد
مادری والدین هیچمدان، را قلم این دیوان است - به قلم بند درگاه
حضرت سبحان و راجی الی رحمت العزیز المنان میر محمد عثمان
ابن مرحوم جنت مکان قاضی میر حسین ابن رحمت بنیان قاضی
میر فتح الله خان قاضی بوده، در بلد طیبه کابل صا نه الله و اهله
عن الجور و التناول و احقته و اهله من التزلزل والضلال
والعصیان، بحرمت سیدالر سالت ونبی آخر الزمان صلی الله علیه و
آله و اصحابه وسلم، به تاریخ یوم دوشنبه بیست و یکم ربیع الاول
قمری، بیست و هفتم برج میزان شمسی یک هزار و سه صد و چهل و
سه از سنه قمری و سنه ۱۳۰۳ شمسی هجری نبوی.» (۸)

علاوه بر غزلیات شاعر که قسمت اعظم دیوان را دربر می
گیرد، چارمثنوی کوتاه به وزن بوستان سعدی (فعولن فعولن
فعولن فعولن)، محزون الاسرار نظامی (مفتعلن مفتعلن فاعلات)،
سلسله الذهب جامی (فاعلاتن فاعلاتن فعولن) و بحر هزج مسدس
محدوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) و مقدهای رباعی و معما و جزاینها
نیز در دیوان مذکور جلب نظر میکنند. گویا، نوشته است که
نسخه کا ملتری از دیوان افغان در کتابخانه نایب السلطنه بوده
است، ولی اکنون معلوما تی از آن نسخه در دست نیست.

عزیز الدین فوفلزیایی در باره اشعار افغان میگوید: «با آنکه
کلیت قصاید و قطعات و غزلیاتش در یافت نشده، اما بیش از ده هزار
بیت به نهایت برجستگی بیادگار گذاشته ...» (۹).

در یافت های خسته در باره اشعار افغان از همه جالبتر و
مستند تر و به زمان مانزدیکتر است. او مینویسد که مدتها
بعد از فوت افغان دو نسخه ناتمام از دیوان اشعار او به دست
اهل ذوق افتاده و حسن خان قرغه یی که از احفاد افغان است

مقداری از اشعار او را جمع نمود و دیوانی ترتیب داده که شامل غزلیات و قصاید و مخمسات و ترجیعات و ترکیبات و حکایات منظوم و ساقینا مه و قطعات تاریخی و رباعیات می باشد و جمله (نه هزار و دو صد و سی و هشت) بیت میشود و این دیوان (چارصد و نود) صفحه را احتوا میکند. وی می افزاید که دیوان یاد شده رادر پاییز (۱۳۳۱) شمسی مطابق ۱۳۷۱ قمری در منزل شخصی حسن خان در قرغه مطالعه کرد و است. مولوی خسته منتخبی از غزلیات افغان را نیز دیده که به خط نستعلیق استادانه بود و حدود (شش هزار) بیت داشته است.

آنچه گفته آمد معلوم است و استنباط واستدراك دیگران در باره چگونگی و عدد سرو رده های افغان بود که در زمانه های جدا از هم و در فاصله های متفاوت به بیان آورده شده اند. اما پس از جست و جوی زیاد سراغ نسخه دیگر از دیوان این شاعر بدست آمد که در آرشیف ملی محفوظ میباشد.

نسخه آرشیف ملی که مرو رشتابانی در آن میسر آمد در جمله کتابهای خطی و اسناد دیگر از کتابخانه دارالتحریر شاهی سابق به آرشیف ملی آورده شده است و بدانسان که مینماید پیشتر از آن، این اثر در اختیار مرحوم عبدالحی حبیبی بود و است که مهر آن در یکی دو جای کتاب بیانگر این مطلب است.

معلوم میشود که نسخه در ابتدا صفحه زده نشده و بعد ها صفحات آن مشخص گردیده است. صرف نظر از ورقهایی که از میان افتاده، یعنی به اعتبار شمار غزلی بعدی، عدد صفحات به (ششصد و هفت) بالغ میشود در حالیکه قطع اثر بیست و شش در شمار زده و خط آن عادی است.

گرچه سراسر دیوان به خط يك شخص نیست و خطوط متفاوتی در آن دیده میشود، با این وصف قسمت زیاد آن بوسیله کاتبی به نام عبدالسمیع حکیم نوشته شده که خط و املاش هر دو چندان تعریفی ندارد. او در پایان نسخه نوشته است: «تمت الكتاب بعون ملك الوهاب به دست خط فقیر حقیر سراپا نقصان و تقصیر عبدالمسمع حکیم خلف الصديق حاجی الحر مین شریفین عبدالحلیم

حکیم غفر الله ذنوبه ، در حینیکه از درد پا از پا افتاده و بستر ی بود م ، قلمی نموده شد . ابتدا ای نوشتن بیستم ذالحجه ۱۳۰۳ اتمام یوم یکشنبه غره ربیع الاول یک هزار و سه صد و چار ، وقت نماز عصر تمام شد .

بیاد گار نوشتن من این خط بدرا
وگر نه این خط من لایق نوشتن نیست

* * *

هر که خواند دعا طمعه دارم

زانکه من بنده گنه کارم . « (۱۰)

در نسخه آرشیف در مر تبه اول غزلیات قرار دارد که بیش از نهصد غزل است و چار صد و شصت و سه صفحه کتاب را دربر میگیرد و پس از آن مخمسات و مثنویات و مدایح و مادیات و تاریخ ها و مرآت و سرانجام یک مثنوی تقریبا (ششصد) بیتی در مناظره با دو آب و آتش و خاک با حکایات تمثیلی .

مرآئی و مادیات و تاریخها و مدایح این اثر از نظر تاریخی و شناخت بعضی از رویدادها و اشخاص مهم و نزدیکان و ممدو حاشا شاعر ارزش زیاد دارند .

در مخمس های او که از (سی و پنج) متجاوز است (بیست و شش) پارچه آن به تخمیس غزلهای پیدل اختصاص دارد .

روزی هم رفته مجموعه ادبیات این دیوان از هفت هزار بیت در میگذرد و یکی از نسخه های مهم و معتبر اشعار افغان بشمار می آید ، خاصتا ، که جزء ملکیت عامه شده و هر کسی از آن استفاده میتواند .

اگر روزی کسی بخواهد اشعار افغان را جمع آوری و تدوین نماید و یک چاپ انتقادی از آن بدست بدهد و یا گزینشی از آن بعمل آرد ، بیگمان این نسخه هم از نظر پیشینگی و هم از لحاظ زیادت اشعار نسخه اساسی تواند بود .

لعل محمد عاجز و میرزا قلند رعزت و میرزا احمد خان احمد از شاعران هم عصر افغان بودند که در سفر و حضر با تیمور شاه همراه می بودند و حاشیه نشین محافل و مجالس او بشمار می آمدند و هم چنان بایکدیگر خود روابط صمیمانه ادبی داشتند . شعر ذیل کسه

افغا ، دربار ء روابط خودو عاجزگفته است کمال دوستی وازاد
اورا به عاجز نشان میدهد :

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم
محل افروز هم وانجمن آرای همیم

اثر عالم کیفیت ما هر دویکیست
نغمه ساز هم و باده مینای همیم

قطع الفت نپسندیم یکی از دیگر
یعنی از نار هوس سلسله در پای همیم

من و آن دوست ز قید دوجهان آزادیم
میتوان گفت که دین هم ودنیا ی همیم

زنده گمی من و او از سبب یکدگر است
مادر احیای خود امروز مسیحا ی همیم

افغان بعد از وفات جد خودایشان صاحب استالف ، بسیار
اندوهناك شدو عزم سفر مکه نمود و بعد از مراجعت دو بازه
به استالف متمکن گردید و سرانجام در کابل در گذشت و طبق
وصیت خودش در جوار مزارایشان صاحب در استالف دفن شد .

واکنون قبرش به خوبی معلوم نیست و تاریخ و فاتش نیز روشن
نمی باشد . در کتاب درةالزمان شعر ی از افغان دربار ء تاریخ
وفات محمد علم خان و کیل الدوله درج است که سال آن ۱۲۴۲
قمری میباشد واین تاریخ نشان میدهد که او تاسال ۱۲۴۲ قمری
در قید حیات بوده و درین هنگام حدود (شصت و پنج الی هفتاد)
سال داشته است . چند بیت از شعر ذکر شده به منظور مستند
گردانیدن موضوع در ذیل نقل میشود :

دریغ از بیداد دست اجل
که دایم کند خانه ها را خراب

درستی مجوید ، کـــز جور او
بسی شیشه بشکست هم چون حباب

چو شمع سحر رفت از بزم ، وای
محمد علم خان عالی جناب

چو افغان ما کرد سال وفات

سوال از دل زار پر اضطراب

بگفتا که « مغرب » بیاید شناخت

غروب علم را که بود آفتاب (۱۱)

کلمه « مغرب » برابر با (۱۲۴۲) است .

صرف نظر از بخش کو چك اشعار افغان که جنبه تاریخی و اجتماعی دارد ، بخش معظم سروده های اورانوع مطلوب و معروف شعر یعنی غزل احتوا می کند و این امر بیانگر علاقه او به این شکل شعر به حساب می آید .

غزلها ی افغان همه یکدست نیست و غث و سمین در میان آنها زیاد به نظر میرسد ، با این وصف بسیاری از آن غزلها لبریز از شادابی و احساس است و خواننده را لذت میدهد . الفاظ خوش آهنگ و ترکیبات مناسب که سخن را رنگینی می بخشد و غنا مند میسازد ، در گفتار او کم نیست و هم بدینگونه میتوان جنبه های گونه گونه زندگی آنروز مردم را از لابلای سخنانش استنباط نمود .

با موجودیت دیوان افغان در آرشیف ملی ، بررسی موارد متفاوت سروده های افغان برای پژوهشگران میسر شده است ، اما این امر بسیار به ساده گمی به فرجام آورده نمیشود . بلکه تعمیق بیشتر و فرصت مساعدتر و بحث جداگانه یی را ایجاب می نماید .

باسیری شتابان در دیوان افغان ، نمود هایی از اشعار او از بخش های متفاوت دیوان انتخاب و اقتباس گردید که مطالعه آن ، خواننده را با قوت ذهن و استحكام کلام و دیدگاه اجتماعی شاعر بیشتر آشنا میسازد .

ترك تعلق

آخر ز ترك خود به من ومازیدیم پا

بر عمر پشت دست و به دنیا زدیم پا

دل از تپش نگشت گرفتار دام وهم

چون شعله بر غبار هوسها زدیم پا

ما را تعلقات عنا ن گیر دل نشد
هر کسی به عیش دست زدو ما زدیم پا
کردیم تر ك صحبت سنگین دلان دهر
چو نوحشت شرار به خارا زدیم پا
افشنا نده ایم دست به همت ز کاینات
آمد هر آنچه پیش زد نیا زدیم پا
افغان گذشت از فلک آنسو غبار ما
بنگر ز عاجزی به کجا هاز دیم پا
این غزل که به استقبال بیدل سروده شده پختگی و توانایی
شاعر را در پیروی از بیدل و آشنایی به سبک مطلوب وی
نشان میدهد . (۱۲)

آنچه که نشد

گفتم که در فراق توام جان شود نشد
یا مشکلی ز بند غم آسان شود نشد
یا بیتو مرگ چاره درد م کند نکرد
یا دردمند وصل تو در مان شود نشد
یا در رهت بباد فنا سر رود نرفت
یا کارم از وصل ، بسا مان شود نشد
یاد ل بدست دامن صبر م دهد نداد
یا پنجه ام حریف گریبان شود نشد
یا غنچه لب ز و فادم زلف نزد
یا نرگست ز جور پشیمان شود نشد .
یاد ل به شام هجر دمی خوش زیده تزیست
یا یک نفس خلاص ز هجران شود نشد

پنجه مژگان

منه ایشو خ برون پا، زسرای نگهم
کافرید است خدایت ز برای نگهم
عرصه ، گلگون ترا ، صفحه چیرانی ماست
نیست جولان تو بیرون ز فضا ی نگهم

بسکه از گریه خونین بدنم رنگ گرفت
 سرخ شد پنبه مژگان زحای نگه
 دیده دارد ز تو تشریف تماشا دربر
 عنبرین است زخمتو قبا ی نگه
 آب شد باز ز غیرت دلم امشب یارب
 که به گرد سر او گشته به جای نگه
 میتوان آینه از نقش بساطم چیدن
 حیرت از بسکه بود فرش سرای نگه
 صید عبرت به جهان کرده ام از بس افغان
 رشته هر مژه شد دام برای نگه

ترک مدعا

عشرتی نبود ز ترک مدعا بهتر مرا
 جز گداز آرزو می نیست در ساغر مرا
 دخل کس بر نکته فکر دقیقه نیافت
 شد بلند یهای مضمون، سد اسکندر مرا
 عزت از رنگ جنون دارم بزم سوختن
 نیست غیر شعله دل شمع سنان افسر مرا
 کشتی بیتاب دل چون موج از خود میرود
 کوه غم در هجر اونتوان شدن لنگر مرا
 در لابلای غزلهای چند بیت هاو تک بیت های فراوان را می
 توان در نظر آورد که هم از لحاظ فورم و خوشا هنگی الفاظ
 و زیبایی های شکلی بغایت دل انگیز اند و هم از لحاظ مفاهیم
 انسانی و ارتباط به زنده گی آدمی و نکو هشی ناپسندی ها و توجه به
 جهات نیک، دارای ارزش فراوان نبندی از ینگونه سروده های
 دلپذیر را میخوانیم.

بایدت از پی تحصیل هنر گردیدن
 عزت قطره فزاید ز گهر گردیدن
 به سر کویتو تا چند به امید وصال
 خشک لب رفتن و با دیده تر گردیدن
 دارم از تیر تو ای یار، چو واقف افغان
 «آن هم آموخت زمزگان تو بر گردیدن» (۱۳)

در غمت از خویش هرساعت برنگی میروم
 بیخود د ی تا هست نبود حاجت پرواز ما
 شب که می شد دل بهشوق وصل او گسترده بود
 از کتان پر توش مهتاب پای انداز ما
 تا کشایم بال همچو نشعله از خود میروم
 در فضای نیستی با شد پر پرواز ما

درد خود نمایی

مشو غافل ز هجر دوستان در آشنایی ها
 که جمعیت چوشبم در کمین دارد جدا ییم
 جوانی از مزاج پیر طبعان کی رود بیرون
 فلک هم مینماید از شفق رنگین قبا ییم
 ز درد خود نمایی بار ها رفتم چورنگ از خود
 ز خجلت آیم آخر ساخت اظهار رسا ییم

شکست و ریخت
 گرد بباد رفته مارا هوای او
 زاشفتگی به کوه و بیابا شکست و ریخت
 در یاد صبح وصل توهر شام از سرشک
 مژگان هزار گوهر غلتان شکست و ریخت
 از انقلاب رنگ خزان ، جوش بر گریزیشه
 گل میکند همین ز گلستان شکست و ریخت

قطع علایق

بر غبار کلفت عالم بیفشان پشت دست
 هست در قطع علایق تیغ عریان پشت دست
 تا ندامت های عمر رفته می آید بیاد
 میگز م چون موج ، هرساعت بدندان پشت دست
 گر غنا در کنج فقر م هست موری دهد
 میتوان افشانده بر ملك سلیمان پشت دست

صبح پنهان

هر رگم از یاد مژگان تو برتن میخلد
 استخوانم خا رماهی گشته در اندام ها

طالع از تیر ه بختی هانمی آید برون
صبح پنهان است اینجا در سواد شا مها
ساغر هستی
دارد از کیفیت دل سا غر هستی کمال
نشأ از معنی است موج باد ه تقریر را
جویبار چشم

نیست بی روی تو غیر از گریه کار چشم من
اشک را کارش گذشت از اختیار چشم من
هست فکر قا متش سروی که شوق از خون دل
دایم می پرو رد در جویبار چشم من
ای چرا غ چشم و دل بر خیز از نازو نشین
که به پهلوی دلم که در کنار چشم من
موج گو هر

نبا شد عزت آفاق بی تشویش مایوسی
دل از بیم زوال جاه فارغ نیست شاهانرا
ندارد موج گو هر رنج تشویش از شکست خود
ز آفات جهان جمع است دل عزلت پناهانرا
ظاهر و باطن
اصل خود پیدا بود ظاهر مصفا کرده را
سختی باطن ز طبع شیشه و مینا نرفت

غفلت
سعی از ارباب غفلت دوره مطلب مجو
پای خواب آلوده گان راقوت رفتار نیست
اثر پذیر

برنگ باده که از شیشه چاره اش نبود
نمیرود اثر شوق از ضمیر مرا
پرپر واز
شوقم هوا گرفت ز اقبال بی خودی
از خوشی رفتنم پرپر واز شد مرا

نشان کعبه

هر کجا از من کسی پر ســد نشان کعبه را
صورت نقش کف پا یت به مژگان میکشم

آفتاب خیال

تابود مهر خیالش کلبه ام تاریک نیست
خانه را از برق فکر دوست روشن کرده ام

پیرو جوان

باجوانان کی توان سنجیدگار پیر را
یک کمان آوار میسازد هزاران تیر را
چاره غمهای دل نتوان به سیر باغ کرد
لاله و گل کی کشاید خاطر دلگیر را

دلیل حال

نیست از آواره جز با خاک زره یکسان شدن
هر کجا نقش قدم بینی دلیل حال ماست

ستم

سبب میرس که خوبان چرا جفا کارند
به شهر ماکه ستم بردل شکسته روا ست

الفت

عشق در هر حال با حسن تو دارد الفتی
شب من از گل، موج از آغوش دریا دور نیست

بی پروا

نبود از دور فلک پروا دل از کف داده را
یکسر موج را تشویش از گرداب نیست

اسیر

به ظلمت شب هجران چنان اسیر شدم
که سایه نیز ز پهلوی من کنار گرفت

غم عشق

آخر از من غم عشق تو برانگیخت غبار
هر که در راه تو بنشست چنین بر خیزد

هنر

جوهر ، ظهور رتبه اصل است تیغ را
یعنی عزیز، هر که بقدر هنر شود

مصلحت

با ناز بگو قصه چشم و دل پاکم
شاید نبود مصلحت اوبه هلاکم

در باره زندگی ادبی میر هو تک افغان و چگو نگی سروده های اوسخنان گفته نشده زیبا دوجود دارد که از حوصله این یادداشت بیرون است و باید روزی برای شناخت ابعاد شخصیت این غزلسرای کمتر شناخته شده و بررسی گفته هایش کار های به انجام آورده شود و دیوان اشعار او یا گزیده ای از آن به چاپ برسد تا برگی دیگر بر تاریخ ادب و طن ما افزوده گردد .

راجع به تاریخ و فاته افغان نیز تاکنون مدرکی روشن در دست نیست ، اما از ماده تاریخی که در فوت محمد علم وکیل الدوله گفته واضح میشود که تا سال ۱۳۴۲ قمری زنده بوده است (۱۴) .
یادداشت ها و پا نوشت ها

۱- مجله کابل ، ش (سی و یک و سی و دو) ، سال سوم (۱۳۱۲)

۲- تیمور شاه درانی ، جلد دوم ، ص ۴۶۲

۳- کلمه « جد » درین مصراع ، نسبت نوا سگی اورا به ایشان صاحب نشان میدهد .

۴- سر دار جهان ، اشاره به پدر اوست .

۵- یاد از رفتگان ، ص ۷-۸ و سراج التواریخ ، جلد اول ، ص

۵۶

۶- تیمور شاه درانی ، جلد دوم ، ۴۶۳

۷- مصراع دوم ، ازین بیت بیدل است که تضمین شده :

گرد خط در دور حسنش ابر عالمگیر شد

طالع موری که با دست سلیمان آشناست

و مطلع این غزل بیدل چنین است :

عجز بینش باتعلق های امکان آشناست

اشک ما تا چشم بکشدن به مرگان آشناست

۸- دیوان میر هوتک افغان ، مجله کابل ، ش سی و چار ، ص ۳ (۱۲۱۲).

۹- تیمور شاه درانی ، جلد دوم ، ص (۴۶۲)

۱۰- نسخه خطی کلیات افغان ، آرشیف ملی ، ص ۶۰۷

۱۱- درة الزمان ، چاپ کابل ، ص ۲۲۸.

۱۲- مطلع غزل بیدل بدینگو نه است :

آخر ز فقر بر سر دنیا ز دیم پا

خلق به مال تکیه زدو ماز دیم پا

کلیات بیدل جلد اول ص ۴ کابل ۱۳۴۱

۱۳- مطلع غزل واقف و بیتنی که تضمین شده چنین است :

زنده دل را نسزد گرد هنر کردیدن

صرفه آب بقانیست ، گهر گردیدن

قبل ازین تیر ترا بر دل مابودگذر

آن هم آموختن مرگان تو بر گردیدن

۱۴- کلیات میر هوتک افغان نسخه مخطوط و موجود در آرشیف

ملی از منابع دست اول در مورد شاعر به شمار میرود و اشعار

آورده شده در این نوشته جداگرا از آن نسخه گرفته شده است .

علاوه بر مصادر یاد شده که از آن سود گرفته شده ، میتوان از

کتاب خطی امان التواریخ ، جلد هفت ، تالیف مودب السلطان

اصفهان و مقاله « عاجز افغان و افغان عاجز » به قلم حافظ

نور محمد ، نشر شده در مجله کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ،

(۱۳۱۲) و تاریخ ادبیات افغانستان چاپ ۱۳۳۰ و کتاب افغانستان

قسمت ادبیات نوشته بهروز ، چاپ ۱۳۳۴ و جز اینها نیز

استفاده به عمل آورد .

حلقه وصل شعر افغانستان

آسیای میانه

از سخنان ناشناخته‌ی که دانستن هویتش در تاریخ ادب سده (سیزده) و طن ما فارغ از نیاز مندی نتواند بود گل محمد افغان است.

او در شعر مر تبتی بلند و قریحی ار جمند داشت اما محیط ادبی و فرهنگی ما از آن به درستی آگاه نبود.

آنچه در منابع شناخته شده، نسبت به این شاعر به نظر میرسد غالباً، گفته‌های مکرر و نابسنده‌ی است که به هیچ وجه در بازتابی هویت ادبی او به حد قابل توجه یاری نمیرساند.

یکی از نوشته‌هایی که گویا اولین بررسی نسبتاً جامع به گل محمد افغان دانسته میشود، مقالتهی است که در مجله خراسان به چاپ رسیده است. (۱)

نسخه‌هایی از دیوان افغان، در کتابخانه‌های آسیای میانه دیده میشوند، اما از موجودیت نسخه‌ی از آن در افغانستان تا کنون گزارشی در دست نیست و گویا هیچ نسخه و یا سوادى از نسخه‌ی، از آن دیوان به افغانستان آورده نشده است و دلیل اساسی ناآشنایی ادب شناسان ما با آثار و شخصیت این شاعر، نیز جز این نتواند بود.

نویسندۀ مقاله «یکی از شاعران کم شناخته شده» از موجودیت چند نسخه از دیوان افغان در کتابخانه‌های اکادمى علوم ازبکستان و اکادمى علوم تاجکستان گزارش میدهد.

بیگمان و جود این نسخه‌های دیوان شاعر برای پژوهشگران و دست‌اندرکاران ادب، مایه خوشنودی بشمار میرود، زیرا شاعر را بهتر از هر جای دیگر می‌توان در اشعارش جلوه‌گریافت

و در ك كرد . و قتی اثر ی ازگو ینده یی بدست آید ، دیگر نباید اورا ناشناخته پنداشت . مسلماً با مطالعه دقیق نسخه های دیوان افغان ، آشنا یی باجهان بینی ، سطح آگاهی ، شرایط زندگی و چگونگی اوضاع زمان او میسر میگردد و بوسی از سخنان ناگفته راجع به او در معرض بیان می آید .

نگارنده نیز به دیدن سه نسخه از دیوان یاد شده در گنجینه دستنویسهای شهر دوشنبه توفیق یافتم و در فرصت کوتاهی که میسر بود ، مرور شتابانی در آنها به عمل آوردم و این یادداشت با الهام از آن نسخه های دیده شده به تحریر درآمد .

هر يك از سه نسخه مورد بحث حدود پنج هزار بیت شعر دارد و به خط شکست آسیای میانه تحریر یافته است و اینکه قاری رحمت الله واضح در تذکره خود اشعار افغان را بیست هزار بیت وانمود ساخته مبالغه آمیز است .

با سیر زود گذری در دیوان افغان و رهیا یی به ارایه گریها و تصویر سازی های او واضح میشود که او یکی از راهیان سبك هندی و یکی از دنباله روان کامل عیار بیدل بوده است و از سراسر دیوان او بوی خصوصیت های سخن بیدل به مشام میرسد .

اثر گذاری اشعار بیدل و رسوب نزاکت های سخن او در گفتار افغان گاهلا مشهود است .

پیروی از بیدل برای این شاعر جنبه تفننی یا طبع آزمایی ندارد بلکه او میخواهد خصوصیت زبان و هنر بیان بیدل را در خود جذب کند و مثل او شعر بگوید . از اینجا ست که تعداد زیادی از غزل های بیدل را به عین فورم بازسازی کرده و حتی گاهی برش هایی از مفاهیم آنها را در گفته های خود آمیخته داده و به وجه دیگری رویت بخشیده و غالباً به خوبی از عهده بر آمده است .

با التفات به آنچه گفته آمد مشاهده میشود که سر آغا ز اشعار افغان یا مطلع دیوان او باتوجه به يك غزل فاخر بیدل آفریده شده و بدین صورت او نخستین گام را به جای پای آن شاعر پیشرو گذاشته است . دوسه بیت از آن غزل بیدل را بخوانیم :

سوار بر ق عمر م نیست برگشتن عنا نم را
مگر نام تو گیرم تا بگر داند ز بانم را

عدم کیفیتم خاصیت نقش قدم دار م
خرا می، تا به زیر پای خودیابی نشانم را
مخواه ای مفلسی ذلت کش تسلیم دو نانم
زمین تا چند زیر پا نشاند آسمانم را

وسر غزل دیوان افغان

الهی مصدر الفاظ رنگین کن دهانم را
کلید کنج معنی ساز تحریک زبانم را

لبم را آشنا کن با ادای نرم گویی ها
به موج آب گوهر گیر، انداز بیانم را

بهر محفل ز مرگانم دمان اشک شرر زادی
نیاز سوختن کن شمع آسا استخوانم را

به دل بگذر اختم از برق شرم معنی نازک
چو رنگ می زمینا فاش کن راز نهانم را

طراوت خیز کن یارب بهار گلشن یاسم
چو کردی ابر دریا بار چشم خونفشانم را

حالا نمونه های دیگری از، سروده های افغان را که بالتفات
به پدید آورده های بیدل به ظهور آورده است، از نظر میگذرانیم.

قید صدا - از بیدل

پاس کار خود نبا شد صاحب تدبیر را
دست بر قید صدا مشکل بود زنجیر را

نفع این بازار نتوان بردی جنس فریب
ایکه سو داندیشه یی سرمایه کن تزویر را

در بیابان تحیر نمز چشم هامخواه
بی نیا زازاشک میدان دیده تصویر را

خط تقدیر - از افغان

هیچکس از سرنوشت خویشتن آگاه نیست
نیست ممکن دیدن و خواندن خط تقدیر را

حاصل هر کس بقدر اقتضای وضع اوست
 سبز دارد جوش اشکم خا نه زنجیر را
 یار مندی بر ضعیفا ن از ضعیفا ن میرسد
 خا مه ا ز انگشت یابد قوت تحریر را
 بر سر دست است تیر از راستی ها بوسه زن
 از کجی ها جای در پهلوی بود شمشیر را
 ظالمان را ارتباطی از ازل باشد بهم
 جز به جنس خویش نبود آشنا یی تیر را

بهار جلوه سازید ل

ای بهار جلوه بس کن کنز خجالت بارها
 در عرق شستند خو بان رنگ از رخسارها
 میشود محو از فروغ آفتاب جلوه ات
 عکس در آینه هم چون سایه دیوارها
 اهل مشرب از زبان طعن مردم فارغ است
 دامن صحرا چه غم دارد ز زخم خا رها

چشم زخم ساز افغان

خاطر مجروح من يك لحظه یی آرام نیست
 تاشکست از جور مژگان تو در دل خارها
 در گلستانیکه عرض ز درویشها دهم
 زعفران روید ز طبع سایه دیوارها
 چشم زخمی هست در رنگ شگفتن های گل
 غنچه ها دارند از پیچیده گی طومارها
 زیر چرخ دون نه امروز مبه صد کلفت گذشت
 از جفا ی دهر عمری میکشم آزارها

حیرتکده شوق سازید ل

دل خاک سرکوی وفا شد چه به جاشد
 سر در رذیلت تو فدا شد چه به جاشد
 اشکم که دلی داشت گره بر سر مژگان
 در کوه تو از دیده جدا شد چه به جاشد

این دیده که حیرتکده شوق تماشا است
ای خوش نگه آن جای شما شد چه به جا شد
چشم به غلط سوی دل انداخت نگاه
نیریکه از آن شست خطا شد چه به جا شد

جوش تبسم از افغان

دل در خم آن زلف دو تا شد چه به جاشد
دیوانه به زنجیر جفا شد چه به جا شد
از تنگی دل چاک زد مسمینه خود را
پیرا هن این غنچه قبا شد چه به جا شد

رنگین نمودی رخ خود را ز گل می
رخسار تو گلگون ز حیا شد چه به جاشد
در جاده سودای تمنای خرامت

هر نقش قدم دست دعا شد چه به جا شد
گل کرد نمک بر لبش از جوش تبسم
بر زخم دل ریش دوا شد چه به جا شد
گردی که ز خاک قدم یا ر برانگیخت
بردیده مانور فرا شد چه به جا شد

مطالعه و مقایسه همه غزلهای افغان که به استقبال بیدل ایجاد شده اند از حوصله این نوشته بیرون است و بحث مفصل و جداگانه یی را ایجاب میکند و این گفت و گو باید بماند برای فرصت دیگر. که خود از لحاظ شناخت و جاهت سخن شاعر سخت در خور توجه تواند بود.

یکی از جهات مستلزم تحقیق درباره افغان این است که او در چه تاریخی و به چه علت و از کدام تاحیت افغانستان به آسیای میانه رفته و در آنجا سکونت اختیار نموده است. اینکه او از دودمان هوتک و قندهار یاد داشته شده است، ظاهراً در یاد نامهای روی دست اشارتی بدین امر دیده نمیشود. اگر دیوان او به صورت دقیق و با امعان نظر مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد احتمال زیاد میرود که اشاراتی درین زمینه به مشاهده برسد که این ابهام را از میان بردارد.

آنچه مسلم است و نمیتوان بدان تردید نشان داد از افغانستان
بودن و دور از وطن بودن این شاعر خوب است که بایک دیدسر
سری در اشعار او این مطلب را درمی یابیم .

این ابیات اودر هوای وطن و یاد دوستان و فرقت احباب بیانگر
جدایی و دوری او از وطن خود است .

درد هر کسی چو من نباشد
بگسسته دل از وطن نباشد

به آنکه مرا ز بعدمردن
جز مهر تو در کفن نباشد

* * *

عند لیبان و طن گم کرده ایم
در هوای آشیان شد بال ما

* * *

فرقت احباب را در مانم جو
نیست جز این داغ تا سو دگر

اگر دیوان افغان به دقت مطالعه شود شاید ابیات زیادی مبنی
بر غربت او به نظر آیند که در پرتو آن علت و زمان مهاجرت او نیز
روشن گردد .

یکی از افراد روحانی و فاضل وطن ما در سده (سیزده)، مانند
گل محمد افغان در آسیای میانه میزیسته است . او در حلقه های
ادبی و دیانتی به نام ملا عبدالرحیم دارای شهرت و مورد تکریم بوده
و در آثار ادبی و تصوفی مخطوط و مطبوع سده ذکر شده جسته
جسته یاد میشود . گل محمد افغان هم از نظر هم وطن بودن و هم از
نگاه فضیلت این شخص از ارادتمندان او به شمار میرود . ملا
عبدالرحیم پیشتر از گل محمد افغان در گذشته و افغان شعر قصیده
گونه یی در باره او سروده که پایه ارادتش از آن آشکار میشود و در
یکی از ابیات آن قصیده گوید :

آبیاری مزرع انعام او ابرکرم

خاک و زوب فرش در گاهش بود باد صبا

همچنین اورا جع به قد سیت مرقدیکی از بزرگان بدو ن ذکر نام قصیده یی دارد که به ظن قوی این مرقد از ملا عبدالرحیم خواهد بود . بیتی از آن قصید چنین است :

به بوی سبزه با لای مر قدش همه عمر

به عطر غوطه خورد آهو ی ختن تا چین

ملا عبدالرحیم خود نیز تساکنون در وطن مابه خوبسی شناخته نیست . بدانسان که باشناخت افغان به سایه روشن هایی از زنده گی این مرد راه می بریم ، مسلما در پرتو شناسایی او میتوانیم به لحظه های یی از زشمنند از حیات گل محمد افغان نیز دست یابیم .

چون آثار گل محمد افغان در اختیار اهل ادب و جست و جو گران ادبی و شعر در وطن قرار ندارد ، مقرون به صواب می نماید که نمود های پیشتر از سروده های او را درین جا ثبت نماییم و در معرض مطالعه و قضاوت بگذاریم تا هم در آشنایی فکری بیشتر او کمک به عمل آید و هم دوستان شعر از آن شیرین کام گردند .

صلح و جنگ

پردۀ قانون شوقم ، سحر آهنگ ترا

عند لیم عارض از باده گلرنگ ترا

صد سحر چون غنچه تصویر اگر گردد دجار

سیر گلزار شگفتن نیست دلتنگ ترا

چون رگ الماس خواهد شد نکه در دیده اش

آنکه ای نازك بد ن بیند دل سنگ ترا

از عتاب جان گدازت لطف دیگر دیده ایم

صلح باشد در کمین هنگا مه جنگ ترا

نشاء انصاف

می نسازی چهره از جامی چو گل رنگین چرا

غنچه سنان سر در گریبان مانده یی غمگین چرا

می نماید بیشتر لطف تنّت از موج گل
 دل درو ن سینه ات ای بیو فا سنگین چرا
 نشاء انصاف اگر دارد دماغ اهل هوش
 غافل ا ز اشعار من باشد لب تحسین چرا
 در پی تحصیل روزی گر نباشد آسمان
 کرده ضبط دانه ها خورشید از پروین چرا

بی نیازی

بی نیاز انیکه از قید تعلق فارغند
 آبروی شیشه را در سنگ خارا ریختند
 بی تو در هر جا که سیل اشک را کردم روان
 مردمان دیده آب روی دریا ریختند
 کی بود آسان نوا ی قلقل مینای می
 سنگها شد آب، تايك طرح مینا ریختند
 از نگاه مست آن سر شار صیبا ی غرور
 نشاء پیمانۀ مارا دو با لا ریختند

تخم نو میدی

بسکه لبریز از هجوم گریه شد کاشانه ام
 آب ریزد بر سر از گرد سحاب خانه ام
 تخم نو میدی به محنت ز ریاسم گشته اند
 کی شود سرسبز زیر آب حرمان دانه ام
 خط او شد مطلع دیبا چه آیات حسن
 نامه بخت سیه شد سر خط افسانه ام
 گرچه مجنون از جنون مشهور عالم گشته است
 من بهر سوایی میان مردمان افسانه ام

داغ ناسور

باز میخواهد دلم شو ردگر
 ریخت سودا بر سرم زور دگر
 هست در شهر محبت بیگمان
 بر سر هر دار منصور دگر

درغم جانان کسی چون من مباد
 خسته و بیمار و رنجور دگر
 فرقت احباب را درمان مجو نیست جز این داغ ناسوردگر
 گشت بی نوش لب او د رتم
 هوسر مو نیش ز نبور دگر
 در چمن افغان بر نگه‌اندلیب
 از جفای گل کنم شور دگر

سست پیمان

دلا تو صافی طینت گزین و خندان باش
 به رنگ صبح ، زشام سیه گریزان باش
 نوید گوهر مقصود تا دهند ترا
 حباب وار درین بحر خانه ویران باش
 هزار و عده نمودی و شد خلاف ، همه
 ترا که گفت که در عهد ، سست پیمان باش
 مرو بخانه زاهد نشین بگوشه دیر
 گزین تو صحبت پیر مغان ز رندان باش
 مکن چو آینه اسرار نیک و بد افشا
 به رنگ شام سیه پرده دار مردان باش
 مکش به تیغ جفایت مرا ز ناکا می
 به زخم سینه ریشم دمی تو درمان باش

گداز حسرت

به این تدبیر نی پروای آن، نی فکر این دارم
 به زیر سنگ دستی از دل اندو هگین دارم
 به سر جا داده ام از بس هوای نکبت زلفش
 دو عالم بید ماغیها به بوی مشک چین دارم
 نه تنها در یمن فروانروا شد اشک خونینم
 سواد هند را از داغ در زیر نگین دارم
 همه اعضا گداز حسرت از شعله بالایی
 به رنگ شمع امشب گریه آتش قرین دارم
 ز بس خون ریخت چشمم در غم لیهان میگویش
 مژه هم نسبت رگهای لعل آتشین دارم

پریشا نیست اکنون حاصلم در تیره روزیها
که شو ق خر من زلف سیاه عنبرین دارم

بخت واژگون

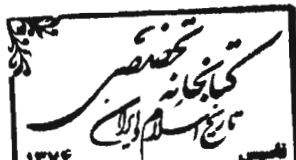
صد شکر که بخت واژگونم
در عشق تو گشت رهنمونم
در شو ق تو از هجوم کلفت
از راه دو دیده ریخت خونم
سو دای تو ریخت طر فله سودا
در شام فرا ق قیر گو نم
چشم سیمت به غمزم آخر
از قید خرد کشد برو نم

در کند ن کوه غم، هزاران فرهاد، همی شود ز بونم
این شعرها که خواندیم هر کدام از شگفتگی و خوشا هنگی
بر خور داری دارد و میتوان شعرهای پایا تر و باپوشش های خوبتر
رانیز در میان اشعار او جستجو کرد و بدست آورد.

ازنگات در خور یاد آوری نسبت به افغان یکی هم این است
که او حیثیت يك حلقه و صل را در ارتباط دایره ادبی قرن (سیزده)
بین افغانستان و آسیای میانه دارد. او رسالت خود را به صفت
يك سخنور از بر خاستگاه خود در ماورای آمو به وجه احسن
انجام داده و از سخن آفرینان این سرزمین به شایستگی نماینده
گی کرده است.

گرچه در آنسوی آمو و به صورت خاص در جمهوری
تاجکستان کدام بر رسی مشخص و مستقل عاید به این شاعر
صورت پذیرفته، مع الوصف در تمام آثار ادبی این دوره نام
او به نظر میرسد و ادبیات شناسان امروزی تا جیک به خوبی با
او آشنا یی دارند.

در دایره ادبی سده (سیزده) آسیای میانه شناختن بیدل و
آشنا یی با آثار و پیروی از خصوصیات و سبک او، از مختصات
بارز سخنگویان دانسته میشود. بدین موجب است که افغان هم از
راهیان این سنت به شمار می آید.



التفات زیاد افغان به اشعار بیدل و استقبال غزلهای او در
 سطور گذشته یادآوری شد. حالاً می بینیم که گاه افغان بدون
 در نظر داشتن و رعایت وزن، به تنهایی قافیه یا ردیف طرف
 علاقه بیدل را پسندیده و مورد طبع آزمایی قرار داده است. بیدل
 غزلی به ردیف « بلند » دارد که دوسه بیت آن بدینگونه است :

حسرت دل کرد بر ماینجه قاتل بلند

میشود دست کرم باناله سایل بلند

سایه تمکین نازت هر کجا افتاده است

سبزه چون مژگان شود از خاک آن منزل بلند

کاروان یاس امکان را غبار حسرت

هر که رفت از خویشتن، کرد آتشم از دل بلند

و گل محمد افغان باتوجه به « بلند » ی غزل بیدل، با تفاوت
 وزن غزلی « بلند » ساخته که خواندنی است :

هر کرا میشود آواز ه زدم ساز بلند

بی نفس از لب نی کی شود آواز بلند

نرسد سایه قد تو اگر گاه خرام

در گلستان نشود سرو سر افراز بلند

سر مه گون چشم تو گاهی که عتاب انگیزد

از شهیدان نشود شعله آواز بلند

شورش تن همه از آمد و رفت نفس است

تاز اگر نیست صدا کی شود از ساز بلند

سرو و شمشاد و صنوبر همه نقش قدمند

هر کجا قامت آن شوخ شد از ناز بلند

گشت انجام چو منصور بر فعتگه دار

هر کراهمت اگر بود ز آغاز بلند

وقتی اشعار افغان به دقت و توجه بیشتر مورد مطالعه و بررسی
 قرار گیرد، در خلال گفته های او مطالب سودمند فراوانی به
 مشاهده می پیوندد که به پهلوهایی مختلف زنده گی انسان ارتباط
 دارد و بینش شاعر را دربرداشت از پدیده های زنده گی هویدا می

سازد و همچنان کار برد صنایع بدیعی و نزا کت های ادبی از آن
ها نمایان میشود. به نمونهای از این گفته ها توجه شود :

امیدبخشیدن به زنده گی

گشته عمری در خزان فرقت افسرده ام

از درغم خانه من ای چمن عنوان دریا

تابکی افسرده بنشین به زندان ملال

از شگفت خاطر خورسند در بستان دریا

ترکیب های چمن عنوان و زندان ملال و شگفت خاطر

خورسند در دو بیت بالا قابل توجه اند.

ویا:

در چارسوی ، دهر چه باشی فسرده دل

از زیر بار کلفت سود و ضرر برآ

از کف عنا ن کوشش آزاده گی مده

در سنگ واکند رخت چون شرر برآ

ای قطره هم چو موج چرا هرزه میدوی

در خلوت صدف بنشین و گهر برآ

پرواز بی نشانی عنقا بدام تست

چون مرغ رنگ از قفس بال و پر برآ

تأسیس ۱۳۹۲

بی ثباتی

ثبات عیش به رنگ پریده میماند

بقای عمر به اشک چکیده میماند

ملامت مردم

در محفلی که حسن تو گردید جلوه گر

با شد مرا چو شمع بمر عضو دیده یی

چون من کجا ست درچمنسان روزگار

از گلشن وفا گل صد یاس چیده یی

مانند من به کویچه و بازار دهر نیست

دامان صبر و جیب ملامت دریده یی

افسرده

شعله خو با ن را سر افرازیست از افتاده گان
آتش افسرده ام ، خاشاک بر دارد مرا

داغ دل

از رمیدن میبرد در هر نفس آرام ما
کاش آن هندو پسر يك لحظه گرد درام ما
دیده امید از الطاف مردم بسته ایم
نقد داغ دل ز جانا ن بس بود پیغام ما
مدهر آهی که با خون جگر پرورده ام
میشود در جنگ میدان عدو صمصام ما
در گرفتاری ماقید در کار نیست
همچو کرم پيله از تار نفس شده ام ما

زیاده خواهی

تابکی آزرده میسازد من درویش را
میزنی از خار مژگان بردل من نیش را
درد و داغ هر چند افزایش کم است
زانکه هر کس دوستدارد از کم بیش را

سیل و یرانگر

قدخم گشته ام در جوش سیل گریه رفت آخر
بردهنگام طغیان موج دریا حلقه پل را
غزلهای افغان غالباً طولانی اند و عدد آنها گاهی تا به (یازده)
بیت میرسد و با اینکه تمام ابیات هر غزل در یک سطح قرار ندارند
بیشتر آنها پر محتوا و استوارند .
در سروده های اوتر کیب های زیبا و خوش آهنگ و نازک
خیالی و معنی آفرینی را به فراوانی دیده میتوانیم که این خود نشان
دهنده توجه او به زیبایی فورم شعر و به اسلوب بیدل است و از
همینجاست که گاه غزلها را با گفته های بیدل همسنگی نشان
میدهند .

نسخه های سه گانه دیوان افغان موجود در گنجینه دست نویسهای اکادمی علوم تاجکستان که پیشتر به ذکر آورده شد، با خط شکست آسیای میانه کتابت شده که خواندن آنها برای شخص نا آشنا با خط شکست تا حدی مشکل مینماید.

کتابت یکی ازین نسخه های سه گانه یاد شده به سال ۱۲۲۱ قمری انجام یافته که نام کاتب را ندارد و به قول «فهرست دست خط های شرقی» (۲) اکادمی علوم تاجکستان، شاعر در آن هنگام در قید حیات بوده است.

نسخه دیگر آن که از نظر ممیزات باز نوشتی، اوصاف نسخه اول را دارد، دارای (پنجصد و هفتاد و سه) صفحه میباشد که اشعار آن بیشتر از نسخه نخستین است. این نسخه در ۱۲۷۱ قمری به تحریر درآمده و کاتب در آغاز آن مینویسد: «واضح باد که انتظام دهندۀ لالی اشعار سحر آثار این دیوان، ملا گل محمد بی افغان از سرآمد سرهنگان یادشاه مجاهد غازی امیر معصوم شاه مراد خان بوده و زمان سلطنت خلف الصدق او سلطان سید امیر حیدر رانیز دریافته و از نوازش وی به حکومت قصبه مشهوره متبرکه «نور آتا» سرفراز گردیده... از جناب مستطاب نیک اخترش دو اثر اخیر معتبر در صفحه روزگار ماند، یکی این دیوان نزاکت توامان و دیگر آن خانقا هی است در سرچشمه کوثر کرشمه نور... کاتب این نسخه میرالدین یا منیرالدین ابوالشریف حسین البلغاری البخاری و سال تحریر آن ۱۲۷۱ قمری است (۳).

چنانکه از محتوای این مقدمه واضح میشود، گل محمد افغان در هنگام تحریر این نسخه دیوان خود، حیات نداشته است.

از افغان اضافه بر دیوان غزلیات، یک مثنوی عشقی در بحر هزج مسدس به نام «عادل افغان» نیز برجای است. نسخه یی ازین مثنوی به کتابخانه گویا اعتمادی تعلق داشته که بعدا به صفدر خان اعتمادی رسید. این مثنوی به سال ۱۲۵۵ قمری توسط ملا میرنظر بن داملا میرمنیر کتابت شده (۴).

تاریخ در گذشت افغان دقیقا معلوم نیست و کسی آنرا ضبط نکرده است. به استناد مقدمه دیوان مخطوط افغان، مورخ ۱۲۷۱ قمری که نزدیک به زمان شاعر و مورد اعتماد است، اواز کارداران امیر معصوم شاه مراد خان بوده و زمان سلطنت پسرش امیر حیدر (۱۲۰۵-۱۲۴۴) را نیز در یافته و هم بدینسان به اساس یادآوری در «فهرست دستخط های شرقی-ص ۱۳۷، ج ۴» او حکومت امیر نصر الله (۱۲۴۴-۱۲۷۶) را درك کرده است.

باتوجه به مدارك یاد شده می توان گفت که احتمالا او در روزگار حکومت امیر نصر الله حدود (۱۲۵۰) قمری در گذشته خواهد بود.

در فرجام گفتار این نکته قابل یادآوری است که چون گل محمد افغان یکی از شاعران شایسته سدۀ (سیزده) وطن ما میباشد، باید از طرف اکادمی علوم افغانستان، یکی از کارمندان علمی موظف ساخته شود تا نسخه های دیوان او را در دوشنبه و تاشکند مقابلۀ نمود و يك متن انتقادی از آن تهیه و برای چاپ آماده سازد و این کار به مکلفیت علمی او محسوب گردد و یا اینکه مکرو فلم یافوتو کاپی نسخه های مذکور طور رسمی مطالبه شود و شخصی در اینجا موظف به انجام این امر گردد و صورت دیگر اینکه منتخبی از بهترین اشعار او توسط کسی تهیه و برای چاپ مهیا ساخته شود و درین صورت است که ادب شناسان و طن ما با دریا فست های تازه بی دربار این شاعر روبرو خواهند گشت.

با ذکر نمونه های مختصر دیگر از سرود های افغان، این نوشته به پایان آورده میشود.

گیاه غم

خوش آن زمان که نوید وصال یار رسد
به غنچه دل افسرده ام بهار رسد
شگوفه چشم کشاید به شاخسار امید
که گردم قدم آن سرو گلزار رسد

به غیر حسرت و صلش اگر بود منظور
 ز گرد پای نگه دیده را غبار رسد
 هزار سال ز خاکش گیاه غم روید
 چواشك شعله نشانم بهر دیار رسد

نقش مدعا

باز در بیگانگی ها آشنا می بینمت
 از هجو م جور و استغنا جدا می بینمت
 بسکه چون آئینه سر تا پالطافت پروری
 از صفای سینه ، نقش مدعا می بینمت
 تا خط سبزی بر اطراف لبعلت دمید
 ضرر را بر آب حیوان رهنما می بینمت

منت قاصد

منت قاصد نبا شد عشق اگر باشد قوی
 میرساند آه آتشبار ما پیغام را

تاثیر هم صحبتی

صحبت اهل جنون را هست تاثیر دگر
 گشت رسوا آنکه یکدم با من رسوا نشست (۵)

مصادر این نوشته

- ۱- پوهاند رشاد ، یکی از شاعران کم شناخته شده ... ،
 مجله خراسان ، ش ۱ ، ص ۲-۱۳۶.
- ۲- فهرست دستخط های شرقی ، ص ۶۷ ، جلد چار ، دوشنبه ، ۱۹۷۰.
- ۳- مقدمه نسخه مخطوط شماره (۲۱۴-۴۷۴) انستیتو شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان ، ۱۲۷۱ ق .
- ۴- مایل هروی ، معرفی چند نسخه خطی ، آریانا ، شماره اول ،
 سال ۱۳۴۷ ، ۲۷.

۵- منبع اساسی این نوشته نسخه های سه گانه دیوان شاعر ، محفوظ در گنجینه دست نویسهای اکادمی علوم تاجکستان میباشد .

- نمونه ادبیات تاجیک ، تحفة الاحباب ، روابط بخارا و افغانستان ،
 جریده نسیم سحر و آریانادایرة المعارف نیز دیده شده اند .

توجه به نظیره گویی و اقتفای پیشینیان

گفته بودیم که در درازای سده سیزدهم اسلامی، بنابر عوا مل و شرایط نا مساعد اجتماعی در وطن ما گوینده گان بیشتری به ظهور نیا مدند و آن عده یی هم که عرض وجود نمودند جز شمار ی معدود از میان آنان، دیگر ان به شهرت و نوایی نرسیدند.

وصفی، گوینده یی بر آمده از آن سده و بر خاسته از میان مردم آن عهد بود که به شعر رو آورد و بود و درد ها و رنجها ی ناشی از وضع محیط خود را با سرودن و خواندن شعر و مشغلت باشعر از یاد می برد.

در باره و صفی، معلوم است زیاد در دست نیست و در سه چار منبع موجود، مطلب جالبی راجع به او به نظر نمیرسد جز اینکه گفته میشود که او روزگار تیمورتاشاه شجاع را در یافته و شام شجاع را ستود و شاعر سده سیزده میباشند و دیوانی از او بر جای است (۱) و نسخه هایی دیگر، از آن نزد اشخاص دستیاب شده میتواند (۲)

مجموعه یی از اشعار و صفی در کتابخانه پوهانده دکتو رجاوید محفوظ است که شمار قابل توجهی از غزلیات و چند قصیده و رباعی او را در بر دارد.

این مجموعه مدتی در دسترس خانم پروین سینا عضو دیپار تمنن زبان و ادبیات دری گذاشته شده بود که آنرا استنتاج نماید و مقدمه یی بر آن بنویسد که موصوف این وظیفه را به حیث پروژه یک ساله خود در اکادمی علوم افغانستان به انجام آورد و نسخه تنظیم یافته او در بخش نسخه های خطی کتابخانه اکادمی علوم نگهداری میشود، از نسخه یا د شده برمی آید که نزد یک به تمامت غزلیها و صفی شامل درین مجموعه، به استقبالی و تتبع گوینده گان پیشین و گاهی معاصر او سرود شده اند و جالب این است که جامع و کاتب این اثر، همه غزلیها ی مورد اقتفای وصفی

را باغز لهای خود او جابه جاو به دنبال هم ضبط نموده و خواننده را آگاهی داد که مثلاً کدام غزل وصفی به پیروی از کدام غزل فلان شاعر گفته شده است.

نسخه مورد گفت و گو، نام کاتب و تاریخ کتابت را ندارد، اما از یاد داشتی که به خطی غیر از خط کاتب در صفحه (دو صد و دو) به نظر میرسد و تاریخ ۱۳۰۳ ش را دارد، دانسته میشود که باز نویسی این مجموعه پیش از این تاریخ به انجام آمده است، ولی این یاد داشت به موضوع کتاب ارتباط ندارد و به کار علاقه مند مجموعه اشعار و صفی یاری نمی‌رساند.

چون نام کاتب معلوم نیست، این مطلب واضح نمی‌گردد که این مجموعه را با چگونگی های آن که یاد شد، خود شاعر ترتیب داده یا کدام آدم خوشبین به وصفی یا شعر هایش، در زمان حیات و یا پس از مرگ او به این امر دست یازیده است. به گمان غالب تدوین این اثر پس از مرگ شاعر صورت گرفته خواهد بود.

تاریخ تولد و تاریخ درگذشت وصفی نیز روشن نیست، اما از قصاید او که در باره رجال سده سیزده سروده آشکار میشود که روزگار زنده گی او در همین سده بوده است و نیز ماده تاریخهای که برای وفات چند نفر ساخته و در مجموعه موجود اند موید زمان حیات او میباشد.

این مطلب که وصفی در زمان تیمور شاه، دارای سن و سال بیشتر بوده و شعر می‌سروده، درست نمی‌نماید، زیرا هیچگونه نشانه‌ای در ارتباط بدین مساله در گفته هایش به چشم نمی‌آید. اما امکان دارد که او در عهد تیمور شاه در حال خورت سالی بوده باشد.

در گفته های وصفی، حتا سخن از شاه زمان و محمود نیز به نظر نمی‌آید و از شاهان سدوزایی تنها کسی که مورد ستایش او واقع گردیده شاه شجاع میباشد.

گویا وصفی در عهد شاه شجاع، دارای نام و شهرت نسبی بوده که توجه او را جلب نموده و به دربار نزدیکش ساخته است. شاه شجاع

گرچه در هر دو دوره سلطنت خود از لحاظ سیاسی درد سرها و گرفتاری های فراوان داشت، اما چون خود شاعر بود. به شاعران و نزدیکانی آنها به خود، دلچسپی نشان میداد و گاه گاه با استفاده از فرصت با آنها به بحث های ادبی می نشست و چند لحظه یی جنجال های سیاست را از یاد می برد. و صفی نیز از کسانی بود که به دربار شاه شجاع نزدیک شده بود و شاید از معاونت ها و صلات او سود می گرفت است.

در مجموعه مورد دسترس، تنها یک قصیده در صفت شاه شجاع وجود دارد، ولی ممکن است در نسخه های دیگر قصاید دیگری نیز از و درین زمینه موجود باشد.

انوری شاعر معروف قصیده یی در ستایش سلطان سنجر دارد که بسیار استوار است و معروف و چند بیت از آن قصیده بدینگونه است:

گردل و دست بحر و کسان باشد
دل و دست خدا یگان باشد
پادشاه جهان که فرمانش
بر جهان چون قضا روان باشد
آنکه با داغ طاعتش زاینده
هر که زبانی انس و جان باشد
عده لشارح می زمین نبود
امن بیرون ز آسمان باشد
مرگ را دایم از سیاست او

تبر لرزه بر استخوان باشد (۳)

وصفی به وزن و ردیف همین قصیده انوری قصیده خود را در ستایش شاه شجاع انشا نمود که دارای (چهل و سه) بیت می باشد و چندین بیت آن به گونه مثال در اینجا آورده میشود:

از مه و مهر تانشان باشد
تخت و بخت شاه جهان باشد

شه شجاع آنکه گردد در گه او
 سرمه چشم خسروان باشد
 سکه بر هند و روم و شام زند
 خنک بختش به زیران باشد
 دولتش در زمانه پیر شود
 طالعش در جهان جوان باشد
 داد عدل و سخا و همت او
 هم چونو شیروان عیان باشد
 دوستانش میان باغ مراد
 سرخ رو هم چو ازغوان باشد
 خون عدوان به هر صف میدان
 از دم تیغ او روان باشد
 جز صفا تش نیاورم به زبان
 دردها تا مرا زبانش باشد
 بر سر جمله خسروان جهان
 حکم او چون قضا روان باشد
 هر کجا تیغ او عیان گردد
 دشمنش در زمین نهان باشد
 دست بر دار بر دینا و صفی
 تا جهان هست و تا جهان باشد
 پادشاه زمان شجاع الملک
 خسرو جمله خسروان باشد

اهمیت این قصیده بیشتر در آن است که زمان زنده گی شاعر و رابطه او را نشان میدهد. اما نکته در خور تأمل این است که وصفی در کدام نوبت سلطنت شاه شجاع با او نزدیک بوده و او را ستوده است.

از نشانه هابری می آید که وصفی در نوبت دوم سلطنت شاه شجاع یعنی سال های (۱۲۵۵-۱۲۵۸) باید در باره او سخن گفته باشد، زیرا در نوبت نخست سلطنت او که سال های ۱۲۱۸-۱۲۲۲ رادر بر دارد، شعری از وصفی به چشم نمی آید که تاریخ دستیابی

به مقام و یازمان فوت کسی در آن آمده باشد . پیش ترین تاریخی که در اشعار او (شامل درین مجموعه) وجود دارد سال (۱۲۳۲) و نیز سال ۱۲۳۳ میباشد و پس از آنها شعری است که درباره سردار محمد عظیم خان برادر عینی وزیر فتح خان گفته است و این شخص به سال ۱۲۳۸ درگذشته و در جوار مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون میباشد .

نکته دیگر اینکه محمد عظیم خان و برادرش و زیر فتح خان از طرف داران سلطنت محمود بودند که در مقابل شاه شجاع ایستاده بود و در روزگار اقتدار محمود ، محمد عظیم خان حاکم پشاور و نیز ناظم حکومت کشمیر بود و منطقی نمی نماید که شاه شجاع را درنوبت سلطنت اولش و نیز مخالفان او را در همان هنگام ستوده باشد .

ازین گفت و گو این نتیجه را نیز میتوان به دست آورده که وصفی شاید در اوایل سده سیزدهم دیده به جهان گشوده و در حدود ۱۲۶۰ ق . ترك هستی گفته باشد .

برای روشن تر شدن موضوع ، چند بیت از قصیده سی و هفت بیتی و صفی در صفت محمد عظیم خان را باید از نظر گذرانید :

... رونق افزای شهر پشاور

گشت با شوکت سلیمان

که محمد عظیم خان باشد

سروسر دار فوج خاقانی

بره را گرگ میکند شب و روز

زنپیش بسه دشت چوپانی

خنجرش بگذرد ز جانعد

مشکلش حل شود به آسمانی

هست خاک درش به دیدۀ تر

بهتر از سرمه صفاها نی

لطف او مایه تمیزی دستان

خشم او جامع پریشانی

باد حکمش روان به مثل قضا

بر سر هند و سند و ایرانی

دو قطعه ماده تاریخ که در میان اشعار و صفی و جود دارند، یکی در مرگ اشرف خان نامی است که معلوم نمیشود کیست و دودگر در رثای جوانی (نزد) ساله بنام «شاه جهان» که شاید پسر یکی از دوستان او و یا منسوب به کدام خانواده معروف بوده باشد.

در باره شاه جهان گوید :

رفت شاه جهان ز دار فنا

سینه بر آه و دل پر از امان

داد و بیداد از جفای فلک

آه و افغان ز گردش دوران

سال عمرش به نوزده چو رسید

مبتلا شد به درد بیدرمان

صد دریغ از جفای چرخ که کرد

همچو گنجش به زیر خاک نهان

جست از پیر عقل تا ریخش

وصفی خسته دل به آه و فغان

سر زجنت کشید و کرد ندا

« شد به جنت مکان شاه جهان »

(۱۲۳۵-۳ مساوی ۱۲۳۲)

اضافه بر آنچه که به بیان آورده شد، چار قصیده در ثنای ائمه هدا و یک قصیده در صفت محمدایوب خان که دانسته نمیشود چه کسی میباشد و یک قصیده در وصف معشوق، در مجموعه مورد بحث وجود دارند که شمار ابیات آنها زیاد نیست.

بخش اعتنا مند گفته های و صفی را غزلهایش میسازد و شمار قصاید او در برابر عدد غزلهای او به کلی ناچیز است.

شمار غزلهای و صفی در مجموعه مورد گفت و گو به بیش از (هشت صد و هفتاد) پارچه بالغ میشود که اگر اوسط ابیات هر پارچه را (هفت) بیت بدانیم در آن صورت شمار آن به (پنجاهزار و پنجصد)

بیت خواهد رسید ، در حالیکه شمار ابیات چکا مه های او درین اثر کمتر از سه صد بیت است .

البته این حرف به جای خود میماند که ممکن است در نسخه های دیگر اشعار و صفی ، شمار دیگر از چکا مه ها و چا مه ها و انواع دیگر شعر او موجود باشند که در این مجموعه نیا مده اند و روزی بدانها دسترس میسر خواهد شد .

غزل های وصفی در کمال ساده گی و بی پیرایگی است و صنایع ادبی در آنها زیاد به نظر نمی رسد و خیال و تصویر نیز در میان آن سروده ها چشمگیر نیست و با نازک خیالی ها و پیچیده گی های شیوه هندی تاحدی فاصله دارد و با وصف مطالعاتی که در دواوین گذشتگان و معاصران خود دارد و گفته های شماری از آنان را به پیروی ، نشسته است باز هم بابت ل زیاد سرو کار ندارد و به استقبال غزل های اوتو چه نشان نمیدهد .

میگویند در روز گاران زنده گی وصفی ، اوضاع اجتماعاتی و بسامان و آشفته بود و او می توانست گوشه هایی از آن شرایط ناسالم را در سخنان خود بازتاب بدهد ، اما او هیچگونه التفاتی به انعکاس آنچه در آن عهد میگذشت نشان نداد .

این گفته ها درست است و باید سخنان و صفی از ینگو نسه ویژه گی ها بر خور دار می بود ، ولی گو یا اویک آدم منزوی و گوشه گیر بود که با خواندن و گفتن شعر اوقات خود را خوش میگذراند . نیده و با گوشه گیری و انزوا بر می برده و به مسایل اجتماعی التفاتی نداشته و خود نیز مورد توجه کسی یا مقامی نبود . جز اینکه ، چند روزی دست تصادف او را به شاه شجاع نزدیک ساخته است .

نکته دیگر اینکه در اشعار و وصفی مطالبی را که به مسایل اجتماعی و زنده گی مردم زمان او به وضاحت و صراحت ارتباط داشته باشد ، شاید به ندرت بتوان به دست آورد ، امانیتوان ادعا کرد که در ورا ی الفاظ و کلمات و عبارات گفته های او اشارات و کنایاتی در رابطه به وضع جامعه آن روزی وجود ندارد .

بسیار ممکن است که او بر ش هایی از دریافت ها و استند را کات خود را از محیط ماحول خود در لفافه الفاظ و به وجه سمبولیک افاده کرده باشد که در آن مستلزم دقت بیشتر دانسته شود . به گونه مثال به این بیت توجه شود :

شاخ مر جان کرد خون دیده مژگان مرا

رشک گلشن ساخت اشک سرخ، دامان مرا

آیا نمیتوان از این بیت نشانه هایی از درد و رنج ناشی از شرایط نا مساعد زمانه شاعر را بدست آورد ؟

بیت دیگر را بخوانیم :

بمن گوید ای یاران که در شبهای تنهایی

به غیر از ناله خود با که گویم داستانم را

از کجا معلوم که شاعر درین بیت از درد بی همزبانی و نداشتن رفیقی همراز ننالیده باشد . و باز میگوید :

به خون کافر و مو من کمر بست کسی هرگز نداند من هبش را

شاید بتوان اظهار داشت که بیت ذکر شده مربوط به غزلی است که شاعر خطاب به معشوق خیالی گفته است . اما اگر در ظاهر امر چنان باشد ، در نفس امر توجیه دیگری نیز وجود دارد یعنی اینکه میخواهد از عدم مصونیت همگانی یاد کند .

در مطلع غزلی میگوید :

ز بس در غم تپیدم دل دروین سینه ام خون شد

به شام بیکسی از دیده خو نبار بیرون شد

و این گفته ، بیانگر غم نهفته ای است که اهل دردی نمی شناسد تا آنرا برایش اظهار نماید .

سعایت و سخن چینی نیز شاعر رانج میدهد و فریادش را بلند می سازد .

دشمنان بسکه بهر جا سخن از من کردند

دوستان را به من غمرد دشمن کردند

چون نسوزم من غمیده که این مدعیان

آتش عشق مرا بر همه روشن کردند

باتو چه به اینکه خود هم ذ رزنده گی کار با ار زش و مهمی رابه
انجام نیاورده و آنچه کرده جز ناصواب اندیشی چیزی نبوده،
گوید :

وصفی ز کنه عار نکردی هرگز
جز لهو و لعب کار نکردی هرگز
عمرت پی کارهای بیود گذشت
کاری که بود کار نکردی هرگز

از واعظه نا متعظیکه سخن از روی ریا میگوید بیشتر گوینده گان
انتقاد مینمایند ، و صفی نیز از واعظی بدین صفت که حرفش
باعمل همراه نیست ، دوری می جوید و نمی خواهد حرفش را
بشنود :

واعظ ز نصیحت تو خاموشی به
از زهد ریا پی تو قدح نوشی به
یادم چه دهی ز جنت و طوبی و حور
جز عشق و ی از همه فراموشی به

در هر حال وصفی را نمیتوان چهره تابان و توانای شعر از
سده سیزدهم به حساب آورد، اما به جرات میشود او را یکی از
سخنوران زمانش در سطح شمار زیاد دیگر از گوینده گان آن عهد،
که شعر و ادب و وضع روشنی داشت ، قرار داد .

با درك این حقیقت می پذیریم که غزلها ی و صفی یکدست و
هموار نیست و غث و سمین و ناهمواری ها از نظر زبانی و تصویر
سازی و بلاغت لفظی در آنها زیاد وجود دارند ، مع الوصف از تعدادی
از آن غزلها ی فراوان ، بیت های زیبا و خوشا هنگ و شفاف با
مفاهیم رنگین به دست آمده می توانند ، مانند این بیتها :

بگذار تا که سجده کنم ابروی ترا
محراب را برای نماز آفریده اند
شبی نبود که از هجر توجان من می سوزد
ز آه آتشینم چرخ را دا من نمی سوزد
بسان شمع فانوس است گویا آتش عشقش
که می سوزد دل و جانرا و پیراهن نمی سوزد

وصفی ، غزل یاد شده را به جواب غزل شاعری به نام شیخی
سروده که دوبیت آن چنین است:

تو کز سوزم نیی واقف، دلت بر من نمی سوزد
مرا میسوزد از غم جان ، ترادامن نمی سوزد

مرا ج برف دارد غم ، درون سینه عاشق

که میسوزد ز سر تا پا و پیراهن نمی سوزد

گفته آمد که وصفی حد اکثر از غزلها ی خود را به استقبال یابه
جواب گوینده گان پیشین و معاصر خود ساخته است . درینجا بعضی از
اینگونه غزلها را به نظر می آوریم .

شبهای تنهایی

بخود زان آشنا کرد م سگان پاسبا نش را
که سازم کحل چشم خویش گرد آستا نشرا

به من گوید ای یاران که در شبهای تنهایی
به غیر از ناله خود با که گویم داستانشرا

رسیده جان به لب ، حرفی به آن محمل نشین دارم
ز روی عجز گوید ای عزیزان سار بانشر

ندارد مهر هرگز با من غم دیده دل آنمه
خدا یا مهر بان گردان دل نا مهر بانشر

این غزل به جواب غزل فارغی گفته شده که مطلع آن بدینگونه
است :

از آن می بوسم از راه و فایای سگا نش را

که شبها پاس میدارند از غیر آستا نشرا

آصفی ، شاعر خوب سرزمین ادب پرور هرات غزلی دارد
که سه بیت زیرین از آن است :

به سوی من که رساند نسیم یار مرا

که نیست قوت بر خاستن غبار مرا

بهار آمد و گل گل ز داغ اوست دلم

قیاس کن ز گلستان من ، بهار مرا

به سو ی تیغ برد دست و من هلاک شوم
 ز بیم آنکه بگیر ند دست یار مرا (۴)
 وصفی این غزل را پسندید و بدینگونه به استقبالی گرفته
 است :

چشم انتظار

ز حال من که خبر میدهند نگار مرا
 که سوخت آتش هجران ، تن نزار مرا
 بده ز گرد رخت تو تیا ز روی کرم
 سفید کرده غمت ، چشم انتظار مرا
 غم تو کرده مرا خاک ، زان سبب ایمه
 که تابه کوی تو آرد ، صبا غبار مرا
 ز بعد مردن من از ره و فاروزی
 بسوی تربت من آورید یار مرا
 در و باره یاد نیارد جمال گل ، بلبل
 بیاغ گر نکرد یار گلعدار مرا
 غزل زیرین بدانسان که در مجموع ذکر یافته باتوجه بیک
 غزل صایب که با این مصراع آغاز میشود « چشم بر خورشید تابان
 نیست ایوان مرا » سروده شده است . اما در کلیات صایب که به
 اهتمام بیژن و مقدمه امیری فیروزکوهی به سال ۱۳۳۳ در تهران
 چاپ شده غزل مزبور دیده نمیشود . شاید این غزل از صایب
 نباشد . غزل و صفی را بخوانیم :

شاخ مرجان

شاخ مرجان گرد خون دیده مزگان مرا
 رشک گلشن ساخت اشک سرخ دامان مرا
 جان به لب آمد مرا از دوری آن غنچه لب
 از من مسکین خبر سازید جانان مرا
 خضر خط کرده سیه پشت لب جان پرورش
 کار با ظلمت فتاده آب حیوان مرا

چاك شد از دست هجرا نت گریبانم بیا
تا بدوزد سوزن وصلت گر بیان مرا
سرو ناز از پا بیفتد در میان بوستان
گر ببیند قامت سرو خرا مان مرا
وصفیا یکدم بیاو بر سر راهش نشین
تا ببینی نازو استغنا ی سلطان مرا

جام دل

گردش چشم تو جام دل ماست
زلف تو ذوق کلام دل ما ست
بهر مرغ دل من دام منه
حلقه زلف تو دام دل ما ست
سوی صحرا نروم چون مجنون
آهوی چشم تو را م دل ما ست (۵)
واقف از شاعران ناز کخیال هندی، نزدیک به زمان و صفی بود
که غزل های زیبا دارد. ابیات ذیل از یک غزل اوست که و صفی
بدان توجه نشان داده است:
سرو افتاده ز پا از دستت
پنجه ات سخت دلم را افشرد
کرده گل جامه قبا از دستت
نکنم گریه چرا از دستت
آن نگاری تو که بنشسته بخون
دل، جدا، دیده جدا از دستت (۶)
وصفی گوید:

سرم افتاده به پا از دستت
کرده گل های چمن چاك زغم
جان ز تن گشته جدا از دستت
جامه را همچو قبا از دستت
چون هلال شب عید آخر کار
شدم انگشت نما از دستت

غزل دیگر از و صفی

در گلستان رفتم و روی تو ام آمد بیاد
از نسیم روی گل بوی تو ام آمد بیاد
سرو و شمشاد و صنوبر جلوه گر شد در چمن
از خرام قد دلجو ی تو ام آمد بیاد
برخ گل دانه های ژاله دیدم در چمن
از عرق افشانی روی تو ام آمد بیاد

دل درو ن سینه‌ام چو نمرغ بسمل می‌طپید
 از خدنگ تا ق ابروی تو ام آمد بی‌باد
 چونکه خور شید فلک سرزد بام آسمان
 از شعاع روی نیکوی تو ام آمد بی‌باد
 وصفی غمدیده را دیدم چو بلبل در فغان
 عندلیبان سرکوی تو ام آمد بی‌باد
 هلالی در غزالی می‌گوید :

من عاشق و دیوانه و مستم چه تو انگر
 می‌خواره و معشوق پرستم چه تو انگر
 گویند که زندی و خراباتی و بدنام
 آری بخدا این همه هستم چه تو انگر
 من رسته ام از قید خرد هیچ مگویند
 و زانکه ازین قید پرستم چه تو انگر (۷)
 وصفی با توجه به این غزل گفته است :
 من از نگه چشم تو مستم چه تو انگر
 بی‌شیشه و می باد پرستم چه تو انگر
 ای زاهد خود بین به سرسنگ ملامت
 من شیشه ناموس شکستم چه تو انگر
 غزلی که مطلع آن چنین است :
 آن شوخ ، چو گل به دست گیرد

رنک از رخ گل شکست گیر

از واقف پنداشته شده و استقبال گردیده ، اما در دیوان
 واقف چاپ ۱۹۶۲ در لاهور این غزل به چشم نیامد .

بند و بست

هر کشور دل که هست گیرد
 از غمزه چشم مست گیرد
 زان ساقی می پرست گیرد
 نه بام فلک شکست گیرد
 آن شوخ به بند و بست گیرد
 گرتیغ نگه به دست گیرد
 دلها ی بسی بیک اثاره
 خوشحال کسی که ساغر می
 ترسم که ز آب چشم زارم
 دل برده و، جان زدست و صفی

فغانی از غزل سرایان به نام است که بسیاری از غزلهایش
مورد استقبال گوینده گان بعد از وی قرار یافته اند. و صفی نیز به
استقبال او دلچسپی نشان داده که از جمله این غزل فغانی است.

گلر خان بر سر خاکم چمنی ساخته اند

چمنی بر سر خونین کفنی ساخته اند

از سکان سرکوی تو بسی منفعلم

که به هم صحبتی هم چو منی ساخته اند (۸)

غزل و صفی

شوخی ما را ز گل تازه تنی ساخته اند

بر تنی از رگ گل پیر هنی ساخته اند

یکسر مو نشد از سر دهانش معلوم

نکته گیران ز برایش سخنی ساخته اند

بسکه خون ریخته از دیده تر مشتاقان

از گل لاله بکوبش چمنی ساخته اند

مژه نبود که به چشم سیه اش می بینی

خنجر از بهر دل همچو منی ساخته اند

به کسی عهد نبسته است که بازش نشکست

پلعب کافر پیمان شکنی ساخته اند

ایا تنی از غزل هلالی بسکه استقبال شده :

بسکه خلقی سخن از عاشقی من کردند

دوست را با من دلسوخته دشمن کردند

سو ختم ز آتش این چرب زبانان چون شمع

سوز پنهان برابر همه روشن کردند

بعد ازین دست من ودا من این سنگ دلان

که به آهنگ جفا سنگ به دامن کردند (۹)

و غزل و صفی :

دشمنان بسکه بهر جا سخن از من کردند

دوستان را به من غمزد و دشمن کردند

چون نسوزم من غم دید که این مدعیان

آتش عشق برابر همه روشن کردند

اینقدر شکوه من با تـبـور قـیـان گفتند
 که دل نرم ترا سخت چو آهن کردند
 نشکنند شیشه دل از چه که خو با ن جهان
 بهر آزدن ما سنگ به بد ما من کردند
 نتوانست که یار غم او کوه کشد
 به تن گاه من خسته معین کردند
 غزلهای محتشم کاشا نیز مورد توجه و صفی بوده است .
 دیوان محتشم گرچه به چاپ رسیده اما به دست نیامده ، ازین
 رو به نسخه مخطوط مورخ (۱۲۳۲) آن که در آرشیف ملی موجود
 است مرا جمع بعمل آمد .

این غزل محتشم را وصفی به پیروی نشسته :
 دست به دست هم چو گل آن بت مست میرود
 گر ز پیش نمیرود کار ز دست میرود
 من به رهش چو بیدلان رفته ز دست و آن پری
 دست بدوش دیگران سرخوش و مست میرود
 دل به اراده میدهد دست به بند زلف او
 ماهی خون گرفته خود ، جانب شست میرود (۱۰)

غزل وصفی بنیاد اندیشه

یار به سیر بوستان سرخوش و مست میرود
 باصنمی چو خو یشتن دست به دست میرود
 عشق نگر که شیخ ما دل ز کفش برون شده
 در پی شوخ سرکش باد به پرست میرود
 ساقی مه جبین مافصل گل است در چمن
 یکده و سه ساغر میده ، وقت ز دست میرود
 استقبال دیگر از هلالی

غزل هلالی :

آن کمر بستن و خنجر زدنش را نگرید
 طرف دامن به میان بر زدنش را نگرید

جانب گریه من چون نگرداز سر ناز
 خنده بر جانب دیگر ز دندش را نگر یسد
 شوخ من مست شد و ساغرمی زد ب سرم
 شوخی و مستی و ساغر ز دندش را نگرید (۱۱)

غزل وصفی :

باز در کلبه ماسر ز دندش را نگرید
 مست می آمدن و در ز دندش را نگر یسد
 مجلس آرای و سا قی شدتش را بینید
 بیخودی کردن و سا غر ز دندش را نگر یسد

وصفی ، غزلی را بدین مطلع :
 گل چید زان بنا گوش یکبارتا بگردن
 دستم چو شاخ گل شد ، گلبا ر تا بگردن
 از مشتاق اصفهانی دانسته و به تتبع گرفته است . دیوان چاپی
 مشتاق به دست نیامد تا این غزل دیده میشود ، اما در نسخه
 مخطوط آن که در آرشیف ملی موجود است غزلی بدین مطلع
 به چشم نیامد ، صایب و بیدل نیز بدین شیوه غزلها را دارند .
 در غزل بیدل این دوبیت جلب توجه میکند .

خلقیست زین جنون زار عریان بی تمیزی
 دستار تا بزار نوازشلوار تا بگردن
 کو طاعتی که مارا تا کوی اورساند
 تسبیح تازبان است ، زنا ر تا بگردن (۱۲)

غزل و صفی بدین شیوه :

آویخت زلف مشکین دلها رتا بگردن
 در بحر کفر غرقم ، ناچار تا بگردن
 در آرزوی تیغش تنها نه من هلاکم
 خوردند غوطه در خون بسیار تا بگردن
 در جست و جوی وصلش پایم به گل فروشد
 یکبار تا به زانو صد بار تا بگردن
 خالی نگشت مغزم از باد محبت
 هستم بسان مینا سرشار تا بگردن

شمار گوینده گانی که وصفی يك یا بیشتر ، از غزل های آنان رابه استقبال یا جواب و یا با زسازی و نظیره گویی نشستند قریب به (نود) تن میرسند که در میان آنان نام تعدادی از سخن سرایان معروف دیده میشود و شمار دیگر از آنان گوینده گان نیمه مشهور اند و عده یی هم ناشناخته

از سرایشگران معروف به گونه مثال باید امیر خسرو بلخی، انوری، اهلی شیرازی، جلال الدین مولوی بلخی، حافظ، خاقانی، سعدی، سلمان ساوجی، صایب، عرفی، عطار، فروغی، فغانی، فیضی دکنی، کلیم، کمال خجندی، ناصر علی، نظیری، واقف و هلالی رایاد نمود.

وازانیکه شناخته میشوند دولی بسیار مشهور نیستند. باید بانام های آصفی، آذر بیگدلی، اسیر (جلال)، افغان (میر هوتک)، حیدر هراتی، حزین، حسن «دهلوی»، رفیق اصفهانی، ظهور، عاشق اصفهانی، عصمت بخارایی، مشتاق اصفهانی، محتشم کاشی، ونزاری آشنا گردید.

و اما از ناشناخته گان میتوان این نام ها را ذکر کرد :

ابن فرید، ازل، امین، جانباز، خادم، دافع، رضا، سابق، شیخی، طبیب (عبدالباقی)، عظیم، فایز، فارغی، قاسم، کلامی، متین، محب، میر محمد هاشم، هندی و یوسفی و ...

یکی از مزیت های این مجموعه این است که بانام و اشعار عده یی ازین گونه سخنوران گمنام آشنا یی میسر میگردد که ممکن است در جا های دیگر دستیا بی بد آنها غیر مقدور باشد که خود وصفی نیز از آن میان است. به صورت مثال از يك شاعر امی به نام حاجی عمر (بیست و نه) و از شاعر دیگر بنام علی عسکر «عسکر» بیست و سه غزل در آن آورده شده و جواب گفته شده که بسیار برای شناخت آنان اهمیت دارد. (۱۳).

مجموعه مورد گفت و گو (هشت صد و نود و چار) صفحه دارد و به خط شکست عادی نوشته شده و اشعار و صفی و دیگران در آن

همه به قریب (سیزده هزار و پنجصد) بیت میرسد که حدود (پنج هزار و پنجمصد) بیت آن به وصفی تعلق میگیرد .

اگر تمامت سروده های وصفی نسبت نا استواری ، قابل چاپ ونشر پنداشته نشود ، بیگمان منتخبی از غزلیات آن که بدقت گزیده شود ، ارزش چاپ را دارد و میتواند نمایانگر بخشی از شعر وادب عصر او و شرایط مسلط در آن باشد .

استقبال ، جواب ، بازگویی و دوباره سازی سخنان پیش از (نود) تن بخوبی میتوانند دلیل بر آگاهی و مطالعه شاعر در آثار گذشتگان به شمار آید و ارتباطا طورا با سخنان معاصر نشان بدهد .

وبدین ترتیب علی نقی وصفی که آگاهی زیادی از زندگی اش نداریم یکی از سخنان سده سیزدهم و طنما میباشد که در تاریخ ادب ما میتواند جای فراخور خود داشته باشد . (۱۴)
در فرجام بحث ، سه رباعی از وصفی را بخوانیم :

مانند رخت گل به گلستان نبود

هم چون قند تو سرو خرامان نبود

کی لاف زند غنچه به پیش لب تو

مثل دهنب چشمه حیوان نبود

* * *

وصفی به جهان مست و خراب اولتر

افتاده به پای خم به خواب اولتر

چون چرخ بی خرابی دهر بود

درمیکده رفته و خراب اولتر

* * *

خط سیاه تو هاله بر ماه کشید

یا سویی تو عاشق از جگر آه کشید

یا مور لب ترا شکر ریز بدید

سوی شکر تر زهر طرف راه کشید

اشارات و توضیحات:

- ۱- آریانا دایرة المعارف جلد شش، ص ۳۴۲-۳۴۸ و مقاله حافظ نور محمد زیر عنوان «عاجز افغان و افغان عاجز» مجله کابل، شماره دوم سال چهارم، ۱۳۱۳
- ۲- افغانستان، قسمت ادبیات، نوشته محمد حسین بهروزی، چاپ ۱۳۳۴، ص ۳۱۹ - نسخه یی از دیوان و صفی در میان کتابهای مخطوط موزیم کابل وجود داشته که در فهرست بورکوی از آن یاد شده (نسخه های خطی افغانستان، چاپ قاهره، ۱۹۶۴، ص ۱۳۲) و همچنین نسخه دیگر از آن در کتابخانه وزارت مطبوعات نشان داده شده، ص (۲۹۰)
- ۳- دیوان انوری با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، چاپ تهران، ۱۳۳۷، صص ۹۰ و ۹۱.
- ۴- دیوان آصفی هروی به تصحیح هادی ازفع کرمانشاهی، تهران، ۱۳۴۲، ص چاپ
- ۵- این غزل به جواب علی عسکر شاعر معاصر و صفی است که مطلع غزلش این است:

زلف پر پیچ نو دام دل ما ست صید در دام تو کام دلها ست

- ۶- دیوان واقف به اهتمام پرو فیسور ربانی عزیز، چاپ لاهور، ۱۹۶۲، ص ۱۵۴
- ۷- دیوان هلالی چغتایی به تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷، صص ۴۵-۴۶
- ۸- دیوان اشعار بابا افغانی به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۰.
- ۹- دیوان هلالی، ص ۵۹
- ۱۰- دیوان محتشم در آرشیف ملی (شماره ۱۰۷۲۲) نسخه مکتوب در بیست و پنج ربیع الاول ۱۲۳۲.
- ۱۱- دیوان هلالی، ص ۷۵.
- ۱۲- کلیات بیدل، جلد اول (غزلیات)، کابل، (۱۳۴۱)، ص

۱۳- بيك روايت علي عسكر نيز با تخلص و صفی شعر ميگفته است و لي اين مطلب در خور تامل است زيرا غزلها ي او جز دريك مورد ، در مجموعه موجود همه به تخلص (عسكر) است .

۱۴- منبع اساسي و عمده اين نوشته ، همين مجموعه اشعار وصفی است که در باره اش شرح ف زده شده است .



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

آمیزهٔ صفاهیم صوفیانه در شعر

در زاویه عشق بتان دو ده نشینیم

ماتو به و تقوا و ریاضات نداریم

دودمان انصاری کابلی که شیخ سعد الدین احمد، عارف شهیر وطن، در صدر آن جای داشته است، از لحاظ داشتن افراد عالم و صوفی و شاعر، در افغانستان و ماورای آمو و هند شهرت به سزایی دارد. معلومات بیشتر در بارهٔ افراد اندیشمند این دودمان که صاحب آثار و تالیفات مطبوع و غیر مطبوع میباشند، به بحث گسترده و جداگانه نیاز دارد و نقش آنان در رواج بخشی دیانت و علم و ادب در کشور ما قابل جست و جو و ارزشیابی به خصوص میباشد. میر ظهروالدین احمد متخلص به ظهرو فرزند ارشد و خلیفهٔ میر سعد الدین انصاری از افراد دانشور و روشن ضمیر این خانواده و از سخن سرایان خوش قریحه و طنز ما به حساب میرود. او بعد از اكمال دانش های مروج، در طب و کیمیا مهارت پیدا کرد و کتابی در آن باره نوشت و نیز در جغرافیه هند سه و ریاضی و اعداد و قسوف بیشتر بدست آورد (۱).

یکی از ابعاد دانش این عارف وارسته و پاکدل، مطالعه و احاطه او در شعر و سرایش شعر های سودمند با جنبه های انسانی و انتقاد از سلوک ناپسند مردم بدسرشت و طماع میباشد، در قالب الفاظ رنگین و آهنگین.

گرچه دیوان ظهور تا حال به چاپ در نیامده و آشنایی اهل شعر و ادب با اندیشه و سخن این سخن آفرین عصر (سیزده) اسلامی اندک است، اما خوشبختانه نسخه های زیادی از آن در کتابخانه های داخل و خارج موجود میباشد که میتوان با مطالعه و بررسی آنها به تصورات و خیالات او آشنایی حاصل نمود و برگه بر ادبیات بارور زمانه اخیر این سرزمین افزود.

نسخه ای از دیوان این گوینده که دارای (دو صد و بیست و هشت) صفحه و قطع (بیست و چهار د رسیزده) میباشد به رقم (نه صد و شش) در گنجینه دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تا جکستان نگهداری می شود که به سال ۱۲۳۴ قمری به کتابت آمده است .

کاتب به نام حبیب الله ، این نسخه را برای عباد الله با ی تحریر نمود و این مطلب را در یک رباعی بیان داشته است . و هم بدینسان در رباعی دیگری تاریخ پایان کتابت را نشان داد که ۱۲۳۴ قمری است . اینکه دو رباعی ذکر شده از خود کاتب است یا کسی دیگر ، از زبان او ساخته روشن نیست .

در حواشی بعضی از صفحات نسخه مورد گفت و گو تعدادی از کلمات متن تصحیح شده و گاهی غزل یا ابیات دیگر ، در حاشیه ها اضافه گردیده و چنان می نماید که این نسخه به نظر خود شاعر رسیده باشد که اصلاحاتی بدینگونه را در آن وارد ساخته و شعرهای تازه ای بدان افزوده و یا شخص با صلاحیت دیگری ، بدین امر دست یازیده که اشعار بیشتری از ظهور رادیده و خوانده و یا در اختیار داشته است .

« در فهرست دستخط های شرقی اکادمی فن های تا جکستان » که به زبان روسی چاپ شده درباره این نسخه دیوان ظهور مطالبی وجود دارد که خلاصه آن چنین است :

« میر ظهور الدین پسر سعدالدین انصاری بود . سال ولادت و در گذشتش معلوم نیست ، اما نظر به سال در گذشت پدرش (۱۲۲۵ ق - ۱۸۱ ع) ، زندگی او در عصر هجده و نوزده واقع گردیده است . دیوانش شامل غزلیات ، مخمسات و رباعیات میباشد که به خط نستعلیق و بروی کاغذ خو قندی و به رنگ گلابی نوشته شده ... احتمال دارد کتابت دیوان در هنگام حیات شاعر صورت گرفته باشد . تاریخ کتابت ۱۲۳۴ قمری (۱۸۱۹) و تعداد اوراق آن (یکصد و چهارده) است » (۲) .

در « فهرست نسخه های خطی شرقی » کتابخانه انستیتو شرق شناسی اکادمی علوم از بکستان ، ده نسخه از دیوان ظهور به شناخت آمده است (۳) و این امر نشان دهنده رواج شعر ظهور و شهرت وی در آسیای میانه دانسته میشود .

خانم پلیا کووا ، رساله نامزدی علوم خود را بزبان روسی در باره این شاعر نوشته که به چاپ در نیامده ولی بروشوری در آن باره نشر کرده است .

در فهرست نسخه های خطی شرقی ، راجع به خود ظهور معلومات زیاد و دست اول به نظر نمیرسد و از نکات قابل یادآوری اینکه او تا سال ۱۲۴۵ ق ، حیات داشته است و لی تاریخ دقیق فوت او معلوم نیست و تاریخ فوت پدرش را که (۱۲۲۵) است به اشتباه (۱۲۱۵) نشان میدهد .

نسخه های دیگر از دیوان ظهور در کتابخانه های ملی پاریس ، بمبئی ، برلین و لنینگراد و بعضی از کتابخانه های دیگر نیز وجود دارد که از فهرست های مربوطه باره آنها میتوان معلومات لازم را بدست آورد (۴) .

اشعار ظهور از نظر کمیت تقریباً به (دو هزار و پنجصد) بیت بالغ میگردد ، و این رقم بیانگر آن است که اوشاعر زیاده سراپی نبوده ، بلکه گاه به گاه به امر شعر توجه میکرد . است ، مع الوصف همین عدد به ظاهر کم میتواند جهان بینی و برداشت های شاعر را به خوبی رویت بدهد .

به ظهور آورد ه های ظهور ، نسبت به آفریده های پدرش میر سعدالدین از محتوای بهتر و استحکام بیشتر برخوردار است و نکته های سودمند و انتقاد آمیز در باره وضع محیط و رفتار مردم ، در لابه لای گفته هایش زیاد به نظر میرسد و البته این را نمیتوان ادعا کرد که گفته های او سراپایکدست است و از غث و سمین خالی است . دودمان انصاری چنانکه از نسبت شان به « انصار » پیداست ، منشاء عربی دارد و این نکته را میتوان در منابع مربوط به این دودمان مشاهده کرد . ظهور نیز بغرض وضاحت بخشیدن به نسبت خود ، ایسن مطلب را در بیت دوم يك ربا عی افاده کرده است .

اجداد من است از عسر بانصاری

از نسل معا ذ جبلی میا ششم

و این خصلت اوست که برخلاف بعضی از گوینده گان که نام و زنده گی خود را در هاله هایی از ابهام ، فرو نهاده اند ، نکته ها و لحظه های از زنده گی خویش را مانند نسب خود از خطر فروری در ابهام و فراموشی ، رها نموده و برای آینده گان روشن گردانیده است و ما امروز میتوانیم در لابلای اشعارش به دقایقی از زنده گی او دست یابیم . از بیت ذیل به یقین میدانیم که نام کامل او « ظهور الدین » بوده است و دیگر جای آن نمی ماند که کسی در چگونگی نام او به خود شک و تردید راه دهد و یا آنرا به گونه دیگر بنویسد :

گر تو مستی و بیخود در میان هشیاران

فاش گو « ظهور الدین » من کجا و هشیاری

و تخلص او گر چه در بر شیکا ، اکثر از غزلهایش به ذکر آمده و غزل مستقلی نیز دارد که کلمه « ظهور » در آن بر دیف گرفته شده است . این غزل در عین زمان حسب حال و بیان نیمه رنگی از حالات او به حساب می آید . چند بیت از این غزل را بخوانیم :

پای بند جسم کی همچو نگران جانان بود

راه اندر حلقه رو حانیان دارد ظهور

از تجلیهای حسن بی مثالش فی المثل

هر نفس در خلوت دل میهمان دارد ظهور

گر چه او با هو شیاران می نماید هوشیار

حالتی چون حالت دیوانگان دارد ظهور

دامنی دارد ز اشک خون چو صحن لاله زار

گر چه رنگ زرد همچو ن زعفران دارد ظهور

رو کجا آرد به سوی درگاه شاه و زیر

گوشه ویرانه بی دارالامان دارد ظهور

تیر آهش عاقبت خواهد گذشت از نه فلك

زانکه قدح حلقه بی همچو ن کمان دارد ظهور

یاد کابل در شعر او ، عیانگزار کابلی بود ن اوست که در عین حال اشاره یی به التفات و ی به سخن خودش نیز میباشد :

آرایشی ندارد نظم به ظاهر اما

بساتشنگان معنی تاثیر آب دارد
اینده م ظهور کابل کمتر از صافیهان نیست
شعریکه گفته صایب طبعم جواب دا رد

یا :

سخندان نیست در کابل سخن خود گوی و تحسین کن
ظهور از بهر تحسین صایب از ایران نمی آید
از ابیات بالا به دو نکته دیگر نیز راه می بریم . یکی اینکه
ظهور با اشعار صایب آشنا یی زیاد داشته و آنرا می پسندیده که
در مقام مقایسه خود راهمسنگ او به حساب آورده و دو دیگر
اینکه در آن مقطع زمانی وضع شعر در وطن ما رضایت آور نبوده
و شاعری که شعر ظهور را بداند و قدر آنرا بشناسد و جود نداشته
است ، گر چه نمیتوان این حکم را قاطع پنداشت .
ظهور که کابلی بود ن خود را مسجل کرده ، نتوانسته که
روستای سر سبز « ده یحیا » زادگاه خود را که در شمال شرق کابل
موقعیت دارد ، از یاد ببرد ، پس با صدای بلند میگوید :

جام جامی از شراب عشق لبریز است و من
کاسه در یوزه سویش از ده یحیا کنم
میر سعد الدین انصاری از صوفیان و حدت الوجودی بودو
ظهور وارث او که مر تببت جاگزینی در مسند پدر را داشت
نیز در این راه گام میزد و طریقۀ نقشبندی را دوست میداشت .
او عقیدت خود را در گفته های خویش به فراوانی بیان داشته
است که این اندك بيت هانمو داری از آن بسیار است
باور و ارادت او را .

کافر و مو من زيك ميخا نه سرشار آمدند
برق و حدت سوخت یکسر خر من دین مرا

فریب خوردۀ گلها ی نو بهاران را
نسیم گلشن و حدت شمیدن آسان نیست

ای مانند ز تجرید گرفتار تعلق
وز کثرت اعمال ، گرانبار تعلق
زاهد که به تسبیح و مصلاشده مشغول
از بهر خود آراسته بازار تعلق
در گلشن وحدت نرسد تادم محشر
دردامن هر کس که بود خار تعلق

میکشد یکدم ز کثرت سوی وحدت خلق را
در ره مولا ست میر منزل ما نقشبند
ودر بیت دیگر از غزلی که به کلمه « نقشبند » الزام یافته در
بار و پیشرو این طریقه گوید:
بر سر هر ذره تابد فیض او چون آفتاب
در دل شبها ست شمع محفل ما نقشبند

در گذشت میر سعد الدین ، بزرگ خانوادۀ انصاری ، بدانگونه
که برای این خانوادۀ يك حادثه بود ، برای جامعه روحانیت
وادب و دیانت کشور نیز يك ضایعه به حساب می آمد. ظهور
اندوه و تأثیر خود را از یمن رویداد در رئای که از رسایی
بر خو ردار است به ظهور آورد .

اهمیت بیشتر این مرثیۀ در این است که تاریخ ر حلت شیخ
را در آن می یابیم که اگر چنین نبود شاید در پسین روز گاران.
در حدود این پیشامد اشتباهات و اختلافات به ظهور می پیوست.
چند بیت از رئای ذکر شده را از نظر میگردانیم :

رفت از میانه صاحب اسرار ایدریغ
اقبال کرد روی به ادیاد ایدریغ
از مار مید صاحب دیوانشور عشق
پیچید لب ز گفتن اشعار ایدریغ
با خود متاع معرفت آورده باز برد
شاید کسی نیافت خریدار ایدریغ
تاشیخ سعد دین ز فنا شد سوی بقا
شد تیره روز ما چو شب تار ایدریغ

تاریخ فوت او چو ظهور از خرد بجست
افسوس کرد و گفت بیکبار « ایدریغ »

ایدریغ مساوی ۱۲۲۵ سال قمری

ظهور به این نمی اندیشد که به یک خانواده رو حانی و ریاضت
گر منسوب است و خود نیز بر مسند ارشاد تکیه دارد و مردم
به دور او گرد می آیند و از برکت و کرامت او مراد می طلبند . بلی
او نه تنها بد آنچه که در پیرامونش میگذرد چون سلف خود التفات
بخرچ نمیدهد ، بلکه بدون ملاحظه به افتخارات و امتیازات خانواده گی
و چشمداشت های اراد تمندا نه مردم بی باکانه ، واژگون
گرانه و شجاعانه میگوید :

ما کشف نداریم و کرامات نداریم

مادعوی حالات و مقامات نداریم

از خانقه و صومعه پر هیزنمودیم

ما جای بجز کنج خرابات نداریم

اندر طلب نام و نشان ، دین نفروشیم

عما مه نیندیم و علامات نداریم

دوریم ز تکلیف که دیوانه و مستیم

از عجب خلاصیم که طاعات نداریم

در دیده بجز اشک و بدل غیر ندهامت

در سینه بجز ناله و هیسات نداریم

در زاویه عشق بتان دو ده نشینیم

ما توبه و تقوا را ریاضات نداریم

یک لحظه آن نیست کم از روز قیامت

با یار زمانیکه ملاقات نداریم

بر خلاف معمول مراجع ارشاد که کمک هایی از مقامات درباری
و امرا بدست می آوردند ، او باشیوه سنت شکنانه خاص خود ،
این رابطه را گسسته ، کنج فقر و نا جوین خویش را بر آن
نعیم منت آگین تر جیح میگذارد و میگوید :

ساختم باکنج فقر خویش بانان جوین
پای از دروازه شاهان کشیدم زود زود

* * *

روکجا آرد بسوی در گه‌شا و وزیر
گوشه‌ویرانه یی ، دارالامان دارد ظهور
وازم تا ع دنیوی بدینگونه بی‌نیازی نشان میدهد :

پاک طینت از خیال مال دنیا فارغ است
ماهیان راهیچ درو گوهری در کار نیست
او در باز نمایی حقایق زنده‌گی باز هم درنگ را جایز نمی‌شمارد
و گاهی به پیش بر میدارد و خصلت مال پرستی و آزمندی را بیشتر
محکوم می‌سازد .

شعر « طلا و نقره و مس » او نشان میدهد که این سه ماده
ستیز انگیز و موثر در سرنوشت انسانها تا چه حد معیار بزرگی
و کوچکی و بدی و خوبی شناخته شده و در استتار حقیقت هاروایی
گرفته است .

میان منعم مفلس میان شاه و گدا

ممیزاست نمایان طلا و نقره و مس

صلاح اهل صلاح و فساد اهل فساد

هلاکمردم نادان طلا و نقره و مس

بیجا نیست یادآوری شود که ظهور گاه به گاه میخواسته
در ردیف ها و قافیه های مشکل و غیر معمول طبع خود را به
آزمایش بگیرد و از کلماتی که استعمال آنها خالی از اشکال
نیست استفاده نماید . به‌الزام گرفتن واژه های « طلا و نقره و مس »
و همانند آنها به صورت ردیف و قافیه در غزلها ی او نمایشگر
این طرز فکر اوست . به ردیف این غزل توجه شود :

مرا از مردم عالم گسستن باشد آرایش

بلی نخچیر را از دام جستن باشد آرایش

رخ پر خجلت از اشک ندامت میشود روشن

چو گل رازاب شبم چهره شستن باشد آرایش

زدل حرفی که بیرون شده تار نظم بر بستم
گل از گلشن چو دور افتاد بستن باشد آرایش

برون روح روان از جسم، دیگر شیوه ها دارد
ظهور این سبزه را از خاک رستن باشد آرایش

ویا :

خدا معنی بود کون و مکان لفظ

بود هر جا نهان معنی، عیان لفظ

توجه به جنبه های زیبا و انسانی زنده گی و نکوهش از بدیها و
زشتی ها در گونه گونه مظاهر آن، اشعار ظهور را آرایش می دهد و
به محتوای آن قوت و مشرب و عیت می بخشد .

اگر کسی دیوان این شاعر را با امعان نظر بنگرد بیگمان به
اشعار فراوانی بر خواهد خورد که گرچه با پوشش های رنگین
لفظی آراسته نیافته باشد لبریز از پیام های پر درخشش انسان
سالاری باشد. به نبذی ازین پیام های جزیل بنگریم :

وهر و حقیقت

تشنه و صلم شراب کوثری در کار نیست
من شهید تیغ عشقم خنجر ی در کار نیست
عاشق شوریده را اندر هریم وصل یار
جذبه دل میرساند رهبری در کار نیست

پاك طينت از خیال ما لودنیافارغ است
ما هیان را هیچ درو گوهری در کار نیست

رهرو راه حقیقت را ز زاد ره می رس
کاین توکل پیشه را سیم و زر ی در کار نیست

بهای آرایش

فقیر طالب نام و نشان نمی باشد
برو که جامه شهرت دریدن آسان نیست

سفر زکوی خودی کن که بس خطر ناک است
درین دیار خراب، آرمیدن آسان نیست

چومرغ روح گزفتا ر دانه شد در خاک
به شاخسار معانی پریدن آسان نیست
فریب خوردۀ گلهای نوبهاران را
نسیبم گلشن و حدت شمیدن آسان نیست

خجلت ریا

عهد بر بست که جز توبه کس الفت نکند
بازش ایندم سرباری به رقیبان از چیسست
گر خجل نیست ز تقلید و ریاکاری خویش
سر فرو بردن زاهد به گریبان از چیسست
نشاء جام فنا عشرت جاویدان است
خضر سرگشته پی چشمه حیوان از چیسست
نیست گر عاشق رخسار تو بیچاره ظهور
اینقدر شیفته و مست و غزلخواه از چیسست

اسب چوبین

کس به پای عقل نتوان بر دره در کوی عشق
اسب چوبین را کجا یاری قطع منزل است

مشکل نادانی

نزد نادان حرف دانایی زدن نبود خرد
زانکه پیش خر جوال جوی هر بهتر است

خونسردی و تحمل

در سینه تپش آید ل دیوانه چه داری
در بطن صدف گوهر شهبوار خموش است
از کشمکش دهر مکن ناله و فریاد
گل در چمن از سر زنش خار خموش است

صفای دل

در بیابان حوادث تا ابد سرگشته ماند
پای فکرت هرگز اندر رکاب دل نبود

ماعت بستیم بر بال کبوترنا مه ها
 هیچ قاصد تیز تر از اضطراب دل نبود
 راه پیما ی دیار کعبه تحقیق را
 هیچ نوری هم چو نور آفتاب دل نبود
 معلومات بیشتر و دقیقتر در باره خصوصیات زنده گی ظهور
 و مدت عمر و سال و فاتش علی العجا له در دسترس نیست و تنها
 «فهرست نسخه های خطی شرقی» اکادمی علوم از بکستان حیات
 اورا تا سال ۱۲۴۵ ق. خبر میدهد که اگر درین تاریخ اورا (چهل و
 پنج) ساله بدانیم در آن صورت او باید در سال اول سده (سیزده)
 قمری بدنیا آمده باشد و بدین حساب او یک سخنور کاملاً مربوط
 به قرن سیزده خواهد بود که سده دیگری را درک نکرده
 است.

و باز هم اگر اورا درین وقت چهل و پنج ساله فرض نماییم و
 تا حدود هفتاد سال زیسته باشد، وفات او در حوالی (۱۲۷۰) ق واقع
 شده خواهد بود.

قبر ظهور در ده یحیاء و در بیرون کنبد پدرش میباشد. در هر
 صورت برای شناخت بیشتر و بهتر شخصیت و اندیشه این شاعر
 درویش مشرب و عارف و دود نشین کارهای ناکرده بسیار است
 که باید به انجام آورده شود. تأسیس ۱۳۹۱

چون اشعار ظهور در اینجا به دسترس کسی قرار ندارد لذا
 نمونه هایی چند از آن که از دیوانش استنباط شده در ذیل این گفتار
 آورده میشود.

قطع نظر اگر ز تمنا کند کسی
 منزل به چرخ همچو مسیحا کند کسی
 دردا که در زمانه کسی دردمند نیست
 بیدرد را چگو نه مداوا کند کسی
 با دشمنی که بر نتوان آمدن بزور
 بهتر همان بود که مدارا کند کسی

گویند قد سیا ن فلك خیرمقد مش
 گر عزم کوچۀ ده یحیا کند کسی
 پہلو نهد به خاک سیه عاقبت ظهور
 منزل اگر بیا م ثر یا کند کسی
 این غزل به جواب غزل قصاب کاشی است که گفته بود :
 تاکی به بزم شو ق غمت جا کند کسی
غنیمت وقت

از خانه برو ن شو که بهار است غنیمت
 می خور که دمی چند خمار است غنیمت
 تیر از مژده داری و کمان از خم ابرو
 قصه دل ما کن که شکار است غنیمت
 هنگام و داغ و نفس باز پسین است
 یکبار ردگر دیدن یار است غنیمت
 گر وصل میسر نشود عاشق او را
 در کوچۀ او راهگذا ر است غنیمت
 خوش گفت ظهور آنکه شب هجر تو مارا
 آه سحر و ناله زار است غنیمت

بنیاد اندیشه

درباره اهل ریا

این زمان بگریز از قومی که ... اند
 کاین گروه از بید ما غی برتر از شهزاد ه اند
 در تعجب مانده ام از عجب ... ها
 مست نامجد خود چون مست جام باد ه اند
 هر طرف دا می نهند از بهر صید مردمان
 در پی تسخیر و سحر تر کهای ساد ه اند
 بر لب درواز ه های مردمان بهر نیاز
 منتظر چون ... استاد ه اند
 سینه ها از ذکر خالی خانه ها از مال پر
 این خدا گم کرده گان دور از خدا افتاد ه اند

دندان آبدار

چشمان پر خمارش دیوانه کرد ما را
 گیسوی آبدارش دیوانه کرد ما را
 در وقت خنده کردن از غایت لطافت
 دندان آبدارش دیوانه کرد ما را

در وصف سعدالدین پلر خود گوید :

سالك راه هدا دیوانه سعدالدین بود
 مقتدای اولیا دیوانه سعدالدین بود
 ظاهرش با خاک یکسان باطنش با قدسیان
 در سماوات علا دیوانه سعدالدین بود
 از فنا یگذشته در اوج بقا بنهاده گام
 در حریم کبریا دیوانه سعدالدین بود

بال کشیدن مورچه

از وجودم به عدم مرتبه حال کشید
 میشو دگم ز وطن مورچه چون بال کشید
 منعمان مژده انعام چو دادند بما
 وعده کردند بیکروز و بیکسال کشید

بنیاد اندیشه

حیرت

سیل سرشك داد گواهی به حال دل
 پنهنجا حقیقت دل خو نبار چون کنم
 حیرت مرا بوقت نگاهش برد ز خویش
 ایوا ی درك لذت دیدار چون کنم

مادر اندر

بگو که رحم بحالم که آو رد دیگر
 چو گشت مادر ایام مادر اندر ما (۵)

اشارات و نشانی ها

- ۱-خلیل ، محمد ابراهیم ، يك مرد بزرگ ، کابل ، ۱۳۳۵ ، صص ۴۹-۵۰
- ۲-فهرست دستنویسهای شرقی ، جلد چار ، دوشنبه ، ۱۹۷۰ ص ۱۱۱
- ۳-جلد (نه) ، بزبان روسی ، تاشکند ، ۱۹۷۱ ، صص ۱۹۲ - ۱۹۷
- این ده نسخه در فهرست به وسیله خانم پلایکو و اشنا سائده شده است .
- ۴- درین مورد دکتور محمد یعقوب واحدی معلومات داد .
- ۵-منبع اساسی در نگارش این مقاله نسخه خطی دیوان ظهیر محفوظ در گنجینه دست نویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان میباشد .

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

سرایشگر غزل‌های رنگین

در باره الفت کابلی شاعر بلند پایه سده (سیزده) هجری تا کنون بررسی لازم و بایسته انجام نیافته و او امروز هم کما فی السابق ناشناخته می باشد. علت اساسی در عدم شناسایی این شاعر را نبودن مدارك کافی راجع به او و عدم دسترسی به دیوان اشعار او باید دانست، ورنه شاعری بدین شایستگی و بختگی نباید چنین ناشناس و بی آواز و باقی می ماند.

یادآوری های کوتاه و ناساستوار ی که اینجا و آنجا در باره اوصورت گرفته به هیچ روی سیمای ادبی او را رویت بخشیده نمیتواند.

دیوان الفت که گفته شده با انواع و اقسام سخن نژاد عزیز الله قتیل شاعر نزد يك به زمان او وجود داشته است تا الحال به نظر ارباب تحقیق و کسانی که دست اندر کار مسایل ادبی میباشند نرسیده و آنرا ندیده اند. اما خوشبختانه نسخه كوچك و نامكملی از دیوان او درین اواخر توسط آرشیف ملی خریداری شده که به شناسایی شاعر کمک فراوان مینماید زیرا سیمای شاعر بهتر از هر جای دیگر در اشعارش تجلی میکند.

این دیوان یکصد و هشتاد و هشت صفحه یی با قطع (نژده در سیزده) در بر دارند و تقریباً یکصد و ده غزل و پنج مخمس شاعر است که به صورت اوسط در هر صفحه آن (هشت) بیت تحریر گردیده و مجموع ابیات آن به (هشتصد و پنجاه) بالغ میگردد.

غزل های این دیوان به صورت الفبایی ترتیب نگردیده و چنین می نماید که کاتب تعدادی از آنها را در اختیار داشته و بعداً تعداد دیگر را بدست آورد و در آن ثبت کرده است.

خط کاتب عادی و خوانامست اما گاه به گاه کلماتی از قلمش باز ماند که به وزن شعر صد میزند.

شاید تصویری به وجود آید که این مجموعه به خط شاعر نوشته شده باشد اما قرائنی و جسود دارد که این تصور را باطل میسازد. اگر نسخه های دیگر دیوان الفت دستیا ب گردند و اشعار پراگند . آن نیز جمع آوری شود ، تعداد سروده های او مسلماً بیشتر از آنچه فعلاً در دسترس قرار دارد، خواهد شد و علاوه بر آن اندیشه و سبک شاعر آشنایی و سیعتری میسر خواهد گشت و در عین حال امکانات تدوین و تصحیح و چاپ آن نیز به میان خواهد آمد .

خلاف این ادعا که دیوان الفت شامل انواع و اقسام شعری است (۱) ، آنچه در نسخه موجود از او دیده میشود ، جز غزل نوع دیگری از شعر به مشاهده نمیرسد و این به خوبی نشان میدهد که الفت از انواع شعر به غزل تمایل زیاد داشته و به انواع دیگر آن مانند قصیده ، مثنوی ، رباعی و جز اینها توجه چندانی نشان نداده است . مدح و قدح کمی نیز در اشعار الفت به چشم نمی خورد . گو اینکه او این عادت را ناسودمند و منموم میدانسته و احتمالاً به همین علت از سرودن قصیده که وسیله نزدیکی شدن به آن مقصود است دوری گزیده باشد ، اما نباید این نظر را مطلق پنداشت زیرا این امکان نیز موجود است که در قسمت های دیگر اشعار الفت در دسترس قرار ندارد انواع دیگر شعری از جمله قصاید دیده شوند که اضافه بر اشارات تاریخی ، متضمن ستایش کسی نیز باشند . (۲)

درین قسمت اشعار الفت که در دسترس است مطالب تاریخی انعکاس ندارد و لی مولا تا خسته قطعه پی از او را در تاریخ تذهیب کلیات بیدل نقل میکند که چنین است :

سر دار کا مکار محمد عزیز خان

کاندل صفات اوست ز بان فصیح لال

ناگاه از عنایت بی منتها ی رب

شد خا زن خزینه این گنج بی زوال

مجموعه پی که هرو ر نقش دفتر گلپست

د دیده بصیرت ارباب و جدو حال

آنکه دگر خلیفه محمد علی به شوق
 بهر چمن طراز ی او کرد اشتغال
 در مدت سه سال پذیرفت اختتام
 پرداز این حدیقه به توفیق ذو الجلال
 «الفت» ز بهر ماده تاریخ او بگو
 «گلهای جاندمیده ازین گلشن خیال»
 (۱۲۹۲) (۳)

برای شناخت محمد عزیز خان و اقدام او به تذهیب کلیات بیدل و شناسایی خلیفه محمد علی که مرد هنر مندی بوده است و اینکه این کلیات تذهیب شده امروز در کجا خواهد بود، به جست و جو و تفحص بیشتر ضرورت احساس میشود که امید است روزی به انجام برسد.

در سده (سیزده) نسبت حوادث و آشوب های سیاسی، وضع کشور به آشفته حالی و بی سامانی گراییده بود و در قبال آن وضع شعر و ادب نیز در حال انحطاط قرار داشت و ازین سبب این عهد را از لحاظ فرهنگی دوره فترت به حساب می آورند. مطالعه اشعار الفت این امیدواری را تقویت می بخشد که در چنان شرایط بی ثبات و بلا تکلیفی کسانی بوده اند که نگذاشته اند مشعل فروزان شعروادب رو به خاموشی گذارد و تا حد امکان آنرا روشن نگاه داشته اند.

با امعان نظر در اشعار الفت میتوان به غزل های شگفت و رنگین و تک بیت های دلپذیر و شفاف دست یافت که هم از لحاظ بلاغت لفظی و هم از نظر مفاهیم و تجسم عواطف در انسان اثر میگذارد و چشم انداز های دل انگیز و خیال آفرین را در برابرش قرار میدهد. به صورت مثال به این بیت ها توجه شود:

بنام فسون سازی زلف او را

که در سایه خورشید را پرورید.

• • •

به رغبت از سر ملک جهان توان برخاست
 ز خاک رهگذر او نمیتوان برخاست

و این بیت در مفهوم ووارستگی و بر هیز از طمع ورزی :
 بی بری باشد حصار عافیت ما را چو سرو
 هر قدر بار تعلق بیشتر غم بیشتر
 و این بیت در باره پایمردی و راستی :

ز تند باد حوادث نمیروم از جای
 که سرورنگ نگر داند از خزان درباغ

و این بیت در معنی قناعت و عزت نفس :

ترسم نبری صر فیه و سودی ندهد دست
 گر بهردونا نبرد ردونا ن شده باشی
 غزلها ی الفت اگر تما ما یک دست نباشند غالبا یک دست وسا -
 ل مند و از تعقید و تنافر کلمات دوری دارند . به غرض اثبات این
 قول این غزلها را از نظر یگذرانیم :

دریوزۀ نور

چشم مخمور تو مستی به می ناب دهد
 سنبل زلف تو بر زلف سمن تا ب دهد
 جز دم تیغ تو ای رخنه گس کشور جان
 جگر تشنه ما را که دمی آب دهد
 کیست تا سر کند افسانه آن زلف دراز
 تادمی چشم پر افسون ترا خواب دهد

تا کند از در دندان تو دریوزۀ نور
 بحر دردست گهر کاسه ز گرداب دهد

داغ عشق تو به دل دارم و ترسم که چو شمع
 اشکم این رخت گرانمایه به سیلاب دهد

یار عیسا دم مادر دم مردن الفت
 از شفاخانه لب شر بت عتاب دهد

آیت رحمت

هر دلی کواثر از ناله شبگیر نداشت
 راه د رکوچه آن زلف گر هگیر نداشت

گرد بر گرد جهان گر چه بسی گردیده است
 نوجوانی چو تو یاد این فلک پیر نداشت
 كلك مشاط صنعی كه جمالت آراست
 صورتی چو ن تو در آئینه تصویر نداشت
 سنگ راناله جانسوز من از جاببرد
 دل سنگین ترا قوت تاثیر نداشت

آن زمان داشتم این آیت رحمت از بر
 كه ز خط مصحف رویت زیر وزیر نداشت
 گر ز سر پنجه تقدیر كشودی كار م

احتیاج این همه با ناخن تدبیر نداشت
 گرچه از كلك تو الفت شكر ناب چكید
 چو ن نیخامه سالك شكر وشیر نداشت

این غزل به پیروی از غزل سالك سروده شده و مطلع
 غزل سالك چنین است :
 به گرفتار من طعنه كه تدبیر نداشت

چنگند قوت سر پنجه تقدیر نداشت

این مطلع سالك او را يك انسان جبری نشان میدهد كه تن به تقدیر
 داده است و از خود اراده بی ندارد ولی الفت در بیت ششم غزل خود
 عكس این عقیده را بیان میدارد و تقدیر را در سرنوشت انسان بی
 اثر و عاجز می شمارد و میگوید كه انسان مشكلات خود را باید به یاری
 عقل و تدبیر حل نماید .

درباره زندگی و روزگار و اوقات شاعر اطلاع موثق و زیادی در دست
 نیست و تنها در یکی دو مرجع این قدر یاد آوری شده كه او در
 سال ۱۲۲۴ هجری قمری كه بادوره دوم سلطنت شاه محمود
 سدوزایی مصادف است در شهر كابل دیده به جهان گشوده و به
 سال ۱۲۹۸ هجری قمری (به قول های دیگر ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰) یعنی
 اوایل روزگار اقتدار امیر عبدالرحمان چشم از جهان پوشیده
 است (۴).

نام اصلی شاعر میر مجتبا بود و در شعر الفت تخلص میکرد و به خانواده میر واعظ ملای مشهور نسبت داشت و لی در این نسبت حرفهایی گفته شده که از وضاحت موضوع کاسته است .

مولوی خسته از قول میر محمد عظیم (مرد معمری که خود را به خانواده میر واعظ منسوب داشته) ، الفت را پسر سید اسما عیال و برادر زاده میر واعظ دانسته است (۵) ، اما بهروز نام پدرش را میر مرتضا و خودش را نواده میر واعظ میگوید . همچنان به تحریر خسته از قول میر محمد عظیم سابق الذکر ، جد الفت به سال ۱۱۹۱ هجری قمری در زمان تیمور شاه درانی از مدینه به افغانستان آمده و در اینجامتوطن گردیده است و میر مجتبا الفت از طرف مادر نواسه میرزیور الدین معروف به پادشاه صاحب پای منار میباشد که بدینسان از هر دو طرف به خانواده های روحانی و مشهور نسبت دارد .

الفت علوم متداوله عهد خود را نزد استادان محل فرا گرفت و به علوم ادبی دسترس بیشتر پیدا کرد و باتوجه و مهارستی که به شعر نشان میداد در ردیف شاعران چیره دست و قوت قرار گرفت و بلکه از آنان پیشی جست و اشعار زیبا و دلچسپی از خود به یادگار گذاشت . جوانی الفت در اواخر روزگارانی پر آشوب و بی ثبات دودمان سدوزایی گذشت و سالهای حکمرانی دوست محمد خان و شیرعلی خان با دوران پختگی و تجربه و بازدهی و فعالیت های ادبی او مقارن داشت و طوری که گفته اند در زمان دوست محمدخان رئیس اداره محتسبان و در عهد شیرعلی خان امین محکمه دارالقضات کابل بود .

در هر حال اگر معلومات کافی در باره چگونگی زندگانی خصوصی و غیر ادبی الفت در دست نیست - خوشبختانه مقداری از اشعار او میسر است که میتواند بهترین معرف چهره ادبی او برای نسل حاضر باشد و به قول یکی از صاحب نظران « شاعر در شعر خود وجود دارد » و ما می توانیم او را از شعرش پیدا کنیم و به هویت ادبی اش پی ببریم و اگر بقیه آثار او بدست آید (که

حتما روزی به دست خواهد آمد در شناسایی و هویت فرهنگی او کمک بیشتری به ما خواهد کرد.

ساده گویی و خوش آهنگی بعضی از غزلهای الفت، شیوایی و سلامت غزلهای واقف لاهوری و هلالی چغتایی را به خاطر می آورد.

درین جا چند غزل الفت را به صورت نمونه گفته های او به مطالعه خوانندگان این یادداشت قرار میدهم تا از نزد یک بازیان و بیان او آشنا شوند:

کار صد پیمانه :

پریشان کرده یی تا بر قفا از ناز کاکل را
ز خجلت باغبان از چشم خود افگند و سنبل را

دلا بی روی او در سینه تنگ چه مینالی
که هر گز بی رخ گل وانشد، منقار بلبل را
به میخواران نگاهت کار صد پیمانه میسازد.

چه جای قدر باشد پیش چشم شیشه مل را
مزن مشاط چندین شانه بر زلف گره گیرش

مکن یکبار بیرون از کف صبر و تحمل را
ندارد چون درین محفل نشاط و خوشدلی رنگی

چو مینا تا به دل شوریده بود، مگذار قلقل را
قناعت پیشه کن الفت چه سودا ز افسر شاهی

ترقی گر کند، فوار می بیند تنزل را

پاسبان کعبه

خراشان گردیدی در چمن سرولب جو را
به چشم من تماشا کن خیال قامت او را

بسان زلف اگر سودای آن روی نکو داری
چو کاکل پشت سر باید فکندن حرف بدگورا

چه جای شکوه گر چشمش به من مایل نمیگردد
که وحشت لازم افتاده است هر جاطبع آهو را

چو دیدم خال مشکین بر عنابر ساده اش گفتم
کسی کم دیده باشد پاسبان کعبه هندو را

سراغ دین و دل از من چه می پرسید ای یاران
به یغما نامسلمان زاده یی برده است هر دورا

دولت و وصل

خرم آنروز که دل محور رخ یار شود
عند لب چمن آن گل بی خار شود
هر کرا دولت و وصل تو دهد دست به خواب
هر سرمو به تنش دیده بیدار شود
گر به این قامت رعنا بخرامی در باغ
علم سروسر افراز نگو نسا ر شود
سر نیارد به کمند دو جهان عیش فرو
هر که در دام غم عشق گرفتار شود
گر سرم پی سپر سم سمندت گردد
فارغ از کشمکش پیچش دستار شود
ترك زاری نبود از سرا فرسوده گیم
هان مبادا که سگ کوی تو آزار شود
عقد دل نشود سدره نالمن
سر بر آرد ز گهر ، رشته چو هموار شود
هوس سیب ز نخلدان تو دارم عمریست
کی به مرگ این هوسم از دل بیمار شود

عنان عمر

هر دل ز نور عشق منور نمیشود
هر قطره در صد ف درو گو هر نمیشود
توفیق تا رفیق نگردد ، به جلو جهد
آب حیات رزق سکند ر نمیشود
لب تشنگان آب دم تیغ عشق را
رفع خمار از می کوثر نمیشود
در دست نیست هیچکسی را عنان عمر
دریاب و قت را که میسر نمیشود
عمری چو غنچه تان شود خامشی گزین
چون گل شکفته طبع سخنور نمیشود

الف ت به صورت ا ر چه به بیدل برابر م
با آفتاب سایه برابر نمیشود (۶)

شعله‌طور

ساقیا باده به جام من مخمور انداز
شربتی بهر علاج دل رنجور انداز
تا ب نزدیکی خور شید ندارد شب‌نم
مر حمت کن نظری سوی من از دور انداز
پیش از آن دم که کند سیل حوادث پامال
برق در خر منم از مشعل‌طور انداز
تا شوم بی خبر از وضع خود و کار جهان
جرعه‌یی در قدح از می منصور انداز
الف ارساقی عشقت بدهد ساغرمی
سنگ در جام جم و کاسه فغفور انداز

موج بیتابی

نمیدانم تمنا پرو ر شوق چه آغوشم
که بیتا بی‌زند هم چون نفس موج از بردوشم
زابنای زمان از بسکه دیدم سخت رویها
خراش استخوان دارد دم آبی که مینوشم
به زیر یار رسم خلق افتادم چو حملان
گاهی سجاده و گاهی سبوی باده بردوشم
چو دف امروز در دست توام خواهی نوازش کن
و گر خواهی قفایم زن ، غلام حلقه در گوشم
به پیری هم نشد دفع خما رغفتم الف
فنا مشکل که بیرون آورد این پنبه از گوشم

پایداری

ز تند باد حوادث نمیروم از جای
که سر و رنگ نگر داند از خزان در باغ
نه شب‌نم است که بروی سبزه می غلظد
پی نثار تو شد گل ، گهر فشان در باغ

ز فیض عشق ندارند بهره بی خبران
 نموده اند علف ، قسمت خرا ن در باغ
 درین زمانه مجو ساغر نشاط از کس
 زدا غ دل قد حی گیر لاله سا ن در باغ
 فیض بخشش ی بهار در شعر الفت بدینگونه باز تا ب می یابد:
 هیچکس از فیض عام رحمتش نو میدنیست
 آیه لاتقنطو گو یی ز بر دارد بهار
 غنچه دو شیزه را تا پرو ردد مرده شاخ
 شیر در پستان ابرو ، هم شکر دارد بهار
 خار خشکی را ببر پیراهن خضر اکند
 چون دعای اهل دل ، از بس اثر دارد بهار
 تا کشاید از رگ افسرده گان خاک ، خون
 هم چو جراحان ز باران نیشتر دارد بهار
 بحر راهم کیسه پر گو هراست از لطف او
 کوه را تنهانه همیان بر کمر دارد بهار
 قسمت کام و لب افسردگان خواب نیست
 آب فیضی را که در جوی سحر دارد بهار
 مطالعه برش های دیگر از اشعار پراگنده شاعر که مطالب و
 نکات زیبایی ، به و جمعی دلپذیر در آنها ارایه گردید مانده
 نیز خالی از دلچسپی نتواند بود .

کمند ناله

مشکل رسد به کنگر ه قصر مدعا
 چین کمند ناله که دارد هزار پیچ
 این دشت نیست جای اقامت ، چو گرد باد
 دا ما ن رفتنی به کمر استوار پیچ
 تا بشکفت ز نخل امید ت گل مراد
 با خار و گل ، چو آب وهوا یققرار پیچ

نا خلف و نصیحت

کی به در آری ز تا ب زلف سخن را
 تا کنی سینه چاک چاک ، چو شانه

هر خلفی را که پیشه نا خلفی شد

سود ندارد نصیحت پدرانه

حال دل خسته ام ز دیده تر پرس

کیفیت خانه جو ، ز صاحب خانه

باید یاد آوری شود که الفت غزلها پی از بیدل و حافظ و عصمت و کسان دیگر را مخمس کرده است که باتر س از اطالة کلام از نقل نمونه های آنها در اینجا خودداری بعمل آمد (۷)

نشانی ها و اشارات

۱- عبدالمحمد مودب السلطان، اما نالتوا ریخ ، جلد هفت ، ص ۱۰۰
ظا هرا کتاب «امان التوار ریخ» اولین اثری است که در آن از الفت یاد آوری شده است. اما مولف این کتاب معلومات زیادی درباره الفت ارائه نمیکند و تنها تذکر میدهد که او «طبعی سرشار و نطقی شکر بار داشته و همت بر سرودن اشعار آبدار می گماشته و از شعرای عهد امیر شیرعلی خان بوده ..» و قصیده های دربارۀ عبد الله ولیعهد امیر مذکور دارد و در (۱۲۹۹) وفات کرده است.
درین کتاب تنها سه بیت از یک غزل معروف او نقل شده که صورت کامل آن به نقل از دیوان خطی محفوظ در آرشیف ملی، چنین است :

تا به سیر چمن آن قامت دلجو رفته

پا به گل تا به کمر سرو لب جورفته

آفتاب از غم عشق تو مگر بیمار است

که مسیحا به فلک از پی دارو رفته

تاب ر خسار عرقنا ک ترا دیده مگر

که زخجلت به چمن رنگ گل از بو رفته

یکدلی نیست که از عشق در و داغی نیست

تابش مهر جهان تاب به هر سو رفته

آن نه خال است که جا کرده بر آن گوشه لب

به خریداری تنگ شکر هندو رفته

خشک شد نافه مشکین به جگر آهو را

تا زچین سر زلفت به ختن بو رفته

الفث از کلفت هجر رخ دلدار منال

میرو دآب دگر باره که در جو رفته

نسخه های خطی کتاب امان التواریخ که به هفت جلد میرسند در آرشیف ملی و در اختیار یکی دو تن از فضلا ی وطن قرار دارند و عکسی از جلد هفتم آن در کتابخانه اکادمی علوم نگهداری میشود. معرفی این کتاب زیرعنوان «نگرشی بر نسخه خطی امان التواریخ» در شماره (۱) سال چهارم، (۱۳۶۰) مجله کتاب بوسیله نیلاب رحیمی صورت گرفته است. تاریخ تالیف امان التواریخ به شخصت و چندسال پیش از امروز میرسد.

۲- در سلسله یادداشت ها و اسناد تاریخی مرحوم حافظ نور محمد کهگدای قصیده یی از الفث درسه مطلع و نودویک بیت راجع به مراسم و لیعهدی عبدالله پسر امیر شیرعلی خان در شمارۀ چهارم سال چهارم، (۱۳۲۵) مجله آریانا به نشر سپرده شده است که پاره یی از نکات تاریخی با مطالعه آن بدست می آید.

۳- مولوی خسته، یادای از رفتگان، ص ۱۳.

۴- بهروز، ادبیات از ابو لفرج سگری به بعد (در کتاب افغانستان)، نشر کردۀ انجمن آریانا دایرۀ المعارف (۱۳۳۴)

۵- یادای از رفتگان، ص ۱۳.

حافظ نور محمد «کهگدای» نیز در پاورقی مقالۀ «اسناد و یادداشت های تاریخی» منتشره در شمارۀ (ده) سال اول مجله آریانا (۱۳۲۲)، نام پدر الفث رامیر مرتضا و نام پدر کلا نشرامیر واعظ نوشته و فوت او را به سال ۱۲۹۸ و قبرش را دوزیارت باباولی واقع گذر بارانۀ دانسته است. چون نوشته های حافظ نور محمد بر اسناد و شواهد اتکادارد لذا میتوان قول او را معتبر به حساب آورد.

۶- کمال تواضع و فروتنی شاعر است که بیدل را افتاب و خود را در برابر اوسایه می پندارد.

۷- منبع اساسی در نگارش مقالۀ خاصنا در قسمت گزینش اشعار الفث، دیوان کوشک یا مجموعه مختصر اشعار او محفوظ در آرشیف ملی میباشد.

غزل سرای بلخ در خاستگاه رود کی

آنگاه که بخارا هنوز شهر دلخواه سخنسرایان و ادب‌پژوهان و جایگاه پرورش اندیشه هادانسته می‌شد و حلقه‌های درس و آموزش در مدرسه‌های آن برپای بود و دانایان و سخن‌شناسان را در آنجا به تکریم و تبجیل می‌نشستند، ملا نیاز محمد بلخی را هوای آن دیار پر آواز مدر دل‌راه یافت، اشتیاق نیاز در دیدار از بخارا چنان گرم بود که به زودی رهتو شه‌یی گرد آورد و راهی آن سرزمین گردید و این رویداد احتمالاً در میان سال‌های ۱۲۳۰-۱۲۴۰ قمری به تحقیق آورده شد.

چگونگی احوال نیاز محمد به درستی روشن نیست، اما دریادنامه‌ها از فضیلت و دانایی او سخن به میان آورده‌اند و صاحب «تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب» او را به صفت «افضل العلماء و اسوة الفقهاء» (۱) یاد می‌کند و این خود عیانگر آن است که او مردی دانا و با معرفت بوده است.

گزارش‌ها بیاد می‌آورند که نیاز محمد در بخارا بر مسند تدریس جای داشت و ازین راه کسب معیشت می‌نمود. اما اینکه او خود نیز درس می‌آموخته در جای یاد نشده مگر احتمال چنان است که خود هم در سطح بالاتری به آموختن آنها که داشته و اساساً به همین منظور راه بخارا را در پیش گرفته است.

سال ۱۲۴۲ قمری بود که آواز نو زادی سکونت خانۀ ملا نیاز را شکست. کودک را عیسا نام نهادند و در پرورش او همت به کار بستند. عیسا روزگار کودک را در کوچه‌های بخارا به سر آورد و بعد به توجه پدر، راه مدرسه را در پیش گرفت و سالهای نو جوانی و سال‌هایی از جوانی را به تحصیل دانشهای رواج داشته در آن عهد به پایان آورد.

استعداد شکوفای عیسا بسیار زود او را از دیگران برتر گردانید و یک سروگردن بالاتر. او در اندک مدت، در عرض

مکتسبات دینی، به ریاضیات، نجوم، موسیقی، مینا تـور، تذ هیب و خط دستر سی یافت و به ادب عرب و ادب زبان مادری توفیق بیشتری به دست آورد (۲)

مولف افضل التذکار میگوید که عیسا جامع کمالات و علوم بود و شهرتش از قاف تا قاف رسید و شعرش از قند شیرین تر و از آب صاف تر است (۳)

صدر الدین عینی گزارش می دهد که عیسا با کمال فقر و ناداری دانش آموخت و به اصول و فروع علوم اسلامی مهارت یافت و به ادب و ریاضیات توانایی پیدا کرد و در کتابت بدان پایه از تند نویسی رسید که در یک شب و روز، باز نویسی یک جلد مختصر را که شامل دوازده جزء است بدانگو نه به اتمام می آورد که نسخه اش به تصحیح محتاج نمی بود (۴)

تذکار اشعار تذکره منظومه است که پردازنده آن قاضی محمد شریف معروف به صدر ضیاست. او درین یادنامه منظوم شماری از نامبرداران ادب عهد خود را به شناسایی نشست و به نکته های اعتنای از شخصیت آنان انگشت نهاده است، ابیات زیرین نبذی از گفته های او در بار عیسا است :

... عذیم النظیر است ودانش مآب

در اشعار عیسا ست اورا خطاب

بهین دو حه شاخ اشجار ناز

مہین میوه باغ ملا نیاز (۵)

به علم و به دانش ز اقران فرید

کسی در زمانه نظیرش ندید

خصوصا به فقه و حساب و اصول

که زاندازه بیش است او را وصول

بسی بود نیکو خط و خوشنویس

به نیکو نویسان عالم رئیس

به چابک نویسی چنان چیره بود

که چشم کس از دیدنش خیره بود

به یکروز و یکشب همان پرهیز
نوشته به خوبی یکی «مختصر»
تبع در اشعار پیدا کند

از آن رتبه و قدر حاصل کند (۶)

از گزارشگران معاصر که در روشن گردانیدن زنده گی و جمع
آوری اشعار عیسا التفات نموده، امیر بیگ حبیبوف عضو
انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم تاجکستان است.

حبیبوف به مقصد فراهم بخشیدن به کار در نظر داشته
خود، مراجع و منابع متعدد را در کتابخانه ها و آرشیف ها از
نظر گذرانده و مقداری از اشعار او را از لابلای جنگها، بیاضها و
مجموعه ها و تذکره های چاپی و خطی گرد آورده است (۷).

تقریباً در همه تذکره های تألیف شده در عهد شاعر و بعد از آن
مطالبی در باره عیسا آورد شده که بیشتر آنها تکرار یکدیگر
است و اگر یکی دوتایی از آنها در بر دارند همه گفته ها نباشد،
جز اینکه از تکرار کاسته شده، باشد، چیزی از دست نرفته
است.

در هر حال آواز شاعری و هنرمندی عیسا بسیار زود همه جاگیر
شد و دهان به دهان پیچید و شعرهایش را خود را در میان ادب
دوستان باز کرد و آنقدر زبان به زبان شد تا به دربار امیر بخارا
رسید. امیر بخارا او را نزد خود خواند و اگر امش کرد.

امیر مظفر برای قدر دانی از شاعر بلند آواز روز، او را به
سمت قضا و احتساب در «چارجوی» بخارا منصوب گردانید. اما
ازینکه اندیشه شاعرانه و نفس پاک او با فساد جاری و معمول و مسلط
در دستگاه قدرت امارت بخارا و اما وقت و مطابقت نداشت

ن توانست مدت زیادی آن مقام را از دست ندهد یعنی به زودی از
وظیفه در آن دستگاه آلوده منصل و معزول گردید. اما به اسامی
روایتی، او اوضاع نا به سامان امارت بخارا در آن هنگام را در
خلال حکایتی به صنعت مقلوب و به صورت تمثیل به میان آورده بود
که آن امر سبب ناراحتی و نا رضایتی امارت را فراهم گردانید
و موجب عزل او از عهد اش گردید. (۸)

عیسا با احمد دانش و عبدالواحد صدر صریر و ابو الفضل سیرت از ناموران دانش و ادب عهد خود، که دوتن اخیر الذکر چون خود او مو جها یی جدا شده از ساحل این محیط بودند، دوستی و رابطه صمیمانه داشت و غالباً در مصاحبت آنان به سر می برد و با احمد دانش مرد دانش و سیاست وقت به مراد و بیشتر علاقه نشان میداد.

اوپس از آنکه از منصب قضایه کنار رفت، مدت ها خانه نشین بود و اوقات خود را با کمال تنگدستی با کتتاب و شعر میگذرانید و باین وصف هوای ریاست و قضا را در سر نداشت و نمی خواست برای کسب مقامی به جایی مراجعه کند و از کسی استمداد جوید.

در هر حال او با آنکه بضاعتی در خور نداشت، برای ادای فریضه حج کمر بست و بسا آنکه رهتوشه یی راه بیت الله شریف را در پیش گرفت و توفیق زیارت آن مکان پاک را بدست آورد و در بازگشت از آن سفر عبادی باردیگر در بخارا ساکن گردید و از راه تدریس و کتابت یعنی نوشتن خط و استنساخ به ضرورت مندان آن، امرار معیشت می نمود و باین حال طالبان بی بضاعت را در منزل خود بدو ن مزد درس میداد و با عاید نا چیز ی قناعت می کرد و هیچگاه از ننداری به اندوه نمی شد و روزگار خود را به خوشی و شادمانی میگذرانید و میگفت:

کسب غنا به اهل بصیرت فروتنی است

یارب به خاک تیره مز ن آسمان فقر

در محفل قبول هر آنکس که بار یافت

آهنگ فخر می شنود از زبان فقر

الفت پرست لذت جاوید، نیستی

ای ناچشیده چاشنی امتحان فقر

و آرزو نداشت که با قبول احسان و انعام دیگران باری از منت و کم همتی رابر دوش بکشد و آزادی در سایه دیوار خود را بر نعمتی که به او بنده گی می آورد ترجیح میداد و از اینرو اظهار میل داشت که:

کی توقع چشم رافت، دا ر'م از جود کسان
هم چو مژگان خفته ام در سایه دیوار خویش

به گزارش منابع موجود، آثار برجای مانده از عیسا، از نظر کمیت در خور توجه نیست و چنین مینماید که چیز زیادی از باقی نمانده و دیوانش دیده نشده است. گویا او زیاد شعر نمی سروده و در نثر هم چیز زیادی در خور یادآوری ندارد و عجب اینکه به همان مقدار کم آثار خود نیز التفات چندانی نداشته و در حفظ آن تو - جبهی نشان نمیداد. است و این مسأله بیان گر آن است که او شعر را برای خود فضیلتی در خور افتخار نمیدانسته است.

آنچه در اثر جویش ها و پوشش ها در رابطه به میراث ادبی برجای مانده از این شاعر، به بیان آمده عبارت از یک تقویم دایمی از سال های شمسی و قمری است که اطلاع او را در گاه شماری نشان میدهد و گویا به وسیله پسرش بنام صدرالدین به چاپ رسیده و شرحی بر بعضی از ابیات مشکل بیدل (۹) و حکایتی تمثیلی از وضع اجتماعی بخارا.

گفته آمد که عیسا در تنظیم و تدوین سروده های خود تو جبهی نداشت. با التفات به این امر دیوانی از و تا کنون به نظر نرسیده و کسی از موجودیت آن سراغی نداده است، اما غزل های او جسته جسته در تذکره ها و جنگها و بیاض های اهل ذوق به نظر می آیند.

مجموعه یی از اشعار منتخب شماری از سخنان به قیسه شمار (سه هزار و دو صد و نود و چار) در گنجینه دست نویسهای شهر دوشنبه مرکز جمهوری تا جکستان و جود دارد که به وسیله کسی یا کسانی از لابلای بیاض ها و جنگها و یادداشت ها گردآوری شده و در هیأت مجموعه یی عرضه گردیده است. در این مجموعه که تاریخ کتابت و نام کاتب را ندارد و به خط نستعلیق متوسط تحریر یافته به تعداد (۶۵) غزل، (نه) مخمس و شماری از ابیات پراگنده شاعر جمع آوری و ثبت گردیده که حکم یک مجموعه مختصر از گفته های او را دارد.

حبیبو ف که به صورت مشخص دربارهٔ احوال و آثار عیسا اهتمام به خرچ میدهد، شمار بیشتری از غزلهای او را به دست آورد که چند رباعی نیز بر آن اضافه میشود و از موجودیت يك نامه از او نیز یاد آوری مینماید.

شمار سرودهای عیسا اندک است و لی همین عدد غیر کثیر از آنگونه استحکام و انسجام بهر و راست که او را در ردیف گوینده گان نامدار قرار میدهد. و با صاحب دیوانها همسنگش میدارد.

نژاکت های سخنان بیدل در سرایش عیسا، به غایت چشمگیر و قابل فهم است. او مانند شمار بیشتر از شاعران آن دوره ادبی به بیدل گرویده بود و به مطالعه و تفسیر و توجیه اشعار او استغراق یافته بود و از مفاهیم زیبا و الفاظ بلیغ و ترکیبات خوشا هنگام آن درانهای شعر سوهمی جست. در غزل زیرین مشا هده میشود که خصوصیات کلام بیدل تاجه حد در سخن عیسا بازتاب دارد.

حیرت دل کارگاه نقش بهزاد من است
شوخی بسمل بهار عشرت آباد من است
هم چو بوی گل درین گلشن ودا ع آماده ام
رفتن از خویشم بهار رنگ ایجاد من است

رنگ میگردانم از سیر تماشاگاه دهر
برگ برگ این چمن سیلی استاد من است
تادلم محو تغافل خانه ابروی اوست
رفتن از یادم مقیم خلوت یاد من است

صافی طینت ز اظهار هنر مستور ماند
شوخی جوهر نیام تیغ فولاد من است
و مطالعه این غزل، طرحها و رهنمودهای بیدل را بیشتر بیاد خواننده می آورد.

رنگ آرزو بشکن، نو بهارانشاکن
دهر جنت است اما دیده یی مهیا کن
از سواد چشم او روشن است این مضمون
می پرست اگر باشی وضع سر مه پیدا کن

دل بیگ ادا شاگرد جا ن بصدجفا صابر
ای غرور ناز آخر اند کی مدارا کن
آن بهار ناز آمد دیدۀ طرب بکشا
بر گد برگ این گلشن نذر آن کف پاکن

هر چه در نظر آید صورت عدم دارد
رنگ عالم امکان نقش بال عنقا کن
تابکی زیبکاری با فسرد هگی مردن

نسخه یی به کف داری جمع ساز واجز اکن

از ویژه گی های گفتار عیسایکی اظهار ناتوانی و ترك تعلق
و شکسته نفسی و انکسار است که به یک سخن میتوان آنرا به
«وارستگی و ندیدن به خود» تعبیر نمود .

این شیوه بیان گر چه از خصوصیات بیدل است که شاعر
ما از آن تاثیر پذیرفته، مع الوصف باید آنرا اساسا زاده روحیه
درویش منشانه و تواضع پیش از حد این شاعر دانست .
باین گفته های یاس انگیز نگاه کنیم:

حکمت ایجاد یارب گل نکرد از بود من

جز خسارت مایه یی هرگز ندارد سود من

از ضعیفی در لباس ناله از خود میروم

یارب این آه است یا جسم الم فرسود من

مدعا نایاب و همت قاصرو فرصت عدم

از چه جوید دل سراغ هر مقصود من

از غم دخل حسودان با خموشی ساختم

ورنه معلوم است عیسا فطرت معبود من

* * *

چون نلرزم بر بنای عمر خود هم چون حباب

تا نگه کردم ندیدم هیچ از آثار خویش

* * *

به و حشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم

جنونش میفزاید گرنهم در پای زنجیرش

چگو نه سینه نسازم زدا غحسرت چاك
كه هم چواله نشاطم به يك پيا له گذ شست

• • •

عضو عضو م زين چمن گلچين چندين ناله است
تهمت فرياد بر منقار بتبل بسته ام

در حريم حسن ، ربط چا كدل امروز نيست
در از ل اين شانه رابر عقد كاكل بسته ام

سروده هاي عيسا در مجموع از پختگي و جزالت و زيبايي
الفاظ و تركيبات فاخر سرشار است و بيان حالات انساني از
وراي كلمه هاو تعبير هاي آن تجلي ميكند و خواننده تيزهوش
وزودياب با فهم و درك اين نزاكت ها ، ساعت ها در لذت
استغراق مي يابد و در خوشي فرو ميرود و از همين ديدگاه است
كه اين سر اينده نا آشناي وطن با وصف نداشتن ديوان و قليل
بودن اشعارش ، ميتواند در عرصه ادب اين سر زمين جاي پاي
مناسبي داشته باشد و از سرايش گران بر بسته سده سيزدهم
به شمار آورد . شود كه ثبوت اين گفته را ميتوان در فروروي
به سروده هائيش به جست و جوشست :

رنج سر كشيها بنياد اندیشه

كي توان دريافت غير از حسرت لعل لبش
گر به درياي دلم سازي شنا و رتيغ را

از من و ما ، نفس رنج سر كشي ها ميكشد
بر كف دشمن نبيند هيچ كافر تيغ را

چشم انصاف از طريق مردمى پوشيده است
آنكه مى گيرد به ابرويت برابر تيغ را

كشته گانت را درين وادى بهشت ديگر است
بو گلودانند يكسر آب كوثر تيغ را

شوق در هر پرده حسرت پرور ديدار اوست
كاشن بينم بر كف او بار ديگر تيغ را

فرصت عمر

هر کجا می نگرم باتو دچارم بنشین
 دا من جلوه ات از کف نگذارم بنشین
 حسن ، مشکل ز نیازم بکشد دامن ناز
 گرمو لی ز کنارم ، به کنارم بنشین
 گرد عجزم به هوای تو کشد بال هوس
 چه کشی دا من و حشت ز غبارم بنشین
 بی رخت شعله فشان است شرار نفسم
 تا ز دل آتش سو زان نه برارم بنشین
 فرصت عمر من از بست و کشاد مژه پرس
 يك نکه ما تمی داغ شرارم بنشین

شکار چشم

دیده دلها خراب از انتظار چشم تست
 جا مه مردم سیه از روزگار چشم تست
 هر که می بینم تغافل دارد از اوضاع من
 در جهان این مرد میها از شعار چشم تست
 ای طلسم معصیت اشک ندامت سازکن
 هو جه دریای رحمت در کنار چشم تست
 این همه سر گشتگی در روزگار چشم من
 کرد ایجاد آنکه او پروردگار چشم تست
 نی همین یاد از خد نگت داشت ز خم سینه ام
 این هویدا نیز در دل یادگار چشم تست
 جز گرفتاری چشم دلفریب تچاره نیست
 هر دو عالم چون صف مژگان شکار چشم تست
 باد یارب خانمان مردم چشم خراب

گر به چشم چشم خو بان در شمار چشم تست
 ازینکه دیوان عیسا در میان نیست و شمار بیشتری از سروده
 های او در اختیار دوستداران شعروادب قرار ندارد ، گناهی خواهد
 بود اگر آنچه را که از و با رنج فراوان بدست آورد شده به
 ثبت نیاوریم و از آن چشم بیوشیم و کام جان خواننده یی

را که تشنه شعر اوست از زلال سخنانش به گوارایی نه نشانیم.
و با این اندیشه شعرهای دیگری از ورا که همه زیبا یند وفا خربه
خوانش میگیریم .

روغن یا قوت

اگر در جلو آید در گلستان سرو موزونش
به گردن طوق قمری خط بسمل گردد از خونش
گرفتارم به شوخیهای چشم مست لیلایی
که شوخیهای چشمان غزالان است معنوش
دل از کف برد حسن خسرو شیرین گرفتاری
که خون کوهکن باشد حنای پای گلگونش
چنان نازک بدن افتاده سیم اندام شوخ من
که بنماید به رنگ غنچه ، دل از سینه بیرونش
به بزم بوسه روغن از رگ یا قوت میگیرم
چرا غدیده را روشن کنم از لعل میگونش

مهمان چشم

پرورده ام به یاد تو در گلستان چشم
بس نخلهای آه ز آب روان چشم
دل در هوای روی تو از شوق هرنفس
عزم نزول میکند از نردبان چشم
باز آ که در هوای تو خاکم به باد رفت
ای روح جسم و راحت جان و روان چشم
از سیل گریه خانه چشم خراب شد
تشریف آر بر دلم ای میهمان چشم
با گرد مقدم تو گر از سرمه دم زنم
یار بسیاه باد مرا خانمان چشم

بی اختیار

تهمت است آهنگ خودداری دل از کف داده را
شیوه عشق است اگر در پای دار افتاده ام
خواه موج حسرت آید خواه عزت، چاره نیست
در محیط عشق، من بی اختیار افتاده ام

هر که میسو زد سپند من تپش سر میکند
از کدنا مین درد یارب بیقارار افتاده ام

رنګ پیمانه

کشته چشم تو خا مو شراست تا روز جزا
ریختند از سر مه گو یا رنګ این پیمانه ها

سبزۀ بیگانه

بوسه را جا تنګ شد بر عارضش از جوش خط
سبزۀ بیگانه روی این گلستان را گرفت

بوی گل

یاد رخسار تو کردم شامه بوی گل گرفت
خواستم حرفی نویسم خامه بوی گل گرفت

دل دیوانه

به و حشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
جنو نش میفزاید گر نهم در پای زنجیرش

چاک گریبان

خواهم نسیم جلوه یی تا گل کند رسوائیم
چون غنچه دارم تابکی ، چاک گریبان در بغل
غفور طبع رو شتم بس شاهد آغوش من
من عیسیم زبید مرا خورشید تابان در بغل

نمودی از مخمس عیسا بر غزل بیدل

دل تپید و من شدم از هوش دانستم تو یی
حرف شد محو لب خاموش ، دانستم تو یی
رنگها شد در نظر گلیوش دانستم تو یی
محو بودم هر چه دیدم دوش دانستم تو یی

گر همه مزگان کشود آغوش دانستم تو یی
ناله میسوزد نفس از شعله آواز کیست

شوق می غلتد بخون ، از دستگاه ناز کیست

شوخی این رنگها از عالم پرواز کیست

مشت خاک و این همه سامان ناز اعجاز کیست

بیش ازین بر من غلط فروش دانستم تو یی

دیده‌بر امید دیدار تو تر ك خواب کرد
 دل به یاد ت آرزوی شیر درمهتا ب کرد
 شرم هستی ، نیستی را گوهر نایا ب کرد
 غفلت روز وداعم از خجالت آب کـرد
 اشك میرفت و من مدهوش دانستم تو یی
 رنگ و بو ی حسن از عرض بهار دیگر است
 دلر با یی در حجاب تازه کار دیگر است
 عشق را در فهم این معنی شعار دیگر است
 محرم راز فنا آئینه دارد دیگر است

هر چه شد از دیده ها روپوش دانستم تو یی

اشارات و نشانی ها

- ۱- رحمت الله واضح ، تحفة الاحباب فی تذكرة اصحاب ، دوشنبه ۱۹۷۷، ص ۱۱۹
- ۲- آر یانا دایرة المعارف - ج ۵، ص ۹۶۵ ، کابل ، ۱۳۴۸ و نمونه ادبیات تاجیک و جز اینها.
- ۳- افضل التذکار ، ص ۱۰۷
- ۴- صدر الدین عینی ، نمونه ادبیات تاجیک ، مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص ۴۲۶-۴۲۷
- ۵- مقصود پدر عیسا ست . تأسیس ۱۳۹۲
- ۶- تذکار اشعار ، نسخه خطی گنجینه دستنویسها ، شهر دوشنبه .
- ۷- از گفتار حبیبوف و یادداشت های او که به نگارنده داد ه اند .

۸- تذكرة عبدی.

- ۹- خسته ، مجله آر یانا ، شماره نهم ، سال هشتم ، ۱۳۲۹ ، صص ۲۲-۲۷

مسئله بازگشت ادبی در شعر افغانستان

در سده سیزدهم اسلامی، مطالعه و تفسیر و بررسی اشعار بیدل، سخن سرای پر آواز و نیمه دوم سده یازدهم و نیمه اول سده دوازدهم و پیروی از غزلهای فاخر و پایای او و در مجموع گرایش به سبک هندی، در حلقه ها و نشست های ادبی و طنز و تراج و رونق بیشتری یافته.

بیدل در نیمه اول سده دوازدهم چشم از جهان فرو بست و در نیمه دوم آن سده آواز و سروده های سخن انگیزش در سر زمین پهنای هندوستان آفرین کرد، در میان، دلی زبانان و ریخته گویان در پیچید و در عرصه های زبانی و ادبی گسترش و نفوذ وسیع یافت و آهسته آهسته از مرزهای آن دیار در گذشت و به تدریج نسیم سحر گاهی با گلهای و ریاحین باغستان ادب افغانستان و آسیای میانه و ایران در آمیخت و به آنها با شکفتگی و تازه گی بیشتر بخشید. در سده سیزدهم التفات به سخن بیدل در افغانستان و آسیای میانه بدان پایه از اعتبار و اهمیت رسید که بیگانگان حد اکثر از گوینده گان وادب پڑو هان این دیارها، آشنایی با آنها از شرایط ضروری و لوازم اولی دانش و پیش زمان خود در عرصه سخن گسری می دانستند و بدین نیت تلاش میورزیدند تا گفته های او را بخوانند و بدانند و در خود جذب کنند و در فرجام، آن گفته های بلیغ و پر جاذبه را مورد پیروی و طبع آزمایی و نظیره سازی قرار دهند و بیک سخن، توجه به سروده های بیدل را میتوان یکی از ویژه گی های شعر سده سیزدهم و طنز ما به حساب آورد. اگر خواننده متمایل به مسایل ادبی را مجالی میسر آید و برش هایی از آثار بر جای مانده از سخن پردازان این سده را از نظر بگذراند، به زودی در خواهد یافت که افکار و کلام بیدل تا چه اندازه در اندیشه آسان، نفوذ و رسوخ یافته بوده است.

در رابطه به نفوذ روش بیدل در شعر سرایشگران وطن ما
خاصتا، در سده سیزدهم یکی از ادب شناسان کشور بدینگونه
اظہار عقیده مینماید :

«... همچنین در کابل وسایر نقاط افغانستان به حدی به آثار
بیدل پرداخته شده که معیار ذوق و شعر شناسی گشته است بنابر
این سبک بیدل در افغانستان بیگانه نبود همه کس حتا بی
سوادان در طول حیات خویش لافل چند غزل او را شنیده و یا
چند بیتى از وی یاد دارند .

چون نظم و نثر بیدل معیار شعر شناسی و سخن سنجی گشته،
شاعران و اهل حال کلیات وی را به حیث منبع و منشاء الهام دانسته
بدان مشغول شده اند، از وی پیروی و اقتفا کرده اند، غزلهای
ویرا مخمس کرده اند، شعر و نثر و حتا عرفان وی را سر مشق
و نمونه قرار داده اند. در آثار بیدل آنچه بیشتر ذوق و قریحت
مردم را برانگیخته به علاوه سخن گرم و آتشین، روح راد مردی،
راستی و یکدندگی بودن، همت عالی و طبع بلند او که بارو حیة
سلحشوران و یکدندگی بودن مردم کهنساز افغانستان سازگار
است و بدان علاقه مندند، استعمال لغات و کلمات در
مروج در افغانستان است که آثار خود را به زبان افغانستان نگاشته.
ازین است که این شاعر بز رنگ و ملی افغانستان همواره بر
شاعران مابعد موثر بوده سبک و شیوه وی را پیروی کرده اند و تا
هنوز شاعران بز رنگی آنرا پیروی میکنند.» (۱)

در نوشته یکی دیگر از دست اندرکاران مسایل ادبی در ارتباط
به سبک هندی و بیدل بدینگونه سخن میرود :

«... شعراى افغانستان از آغاز سبك هندی، توجه خاصی به آن
میدول می داشتند و این توجه از عهد تیمور شاه و پسرانش
رونق بیشتری یافت، گفتیم در دربار تیمور شاه و همچنین پسرانش
مجالس شعر خوانی برپا می گردید و توجه بیشتر درین مجالس
به اشعار سبک هندی مخصوصا به اشعار ابوالمعالی میرزا-
عبدالقادر بیدل بود. کار این علاقه به بیدل به پایه یی رسید که

تند-ها درین مجالس به خواندن اشعار بیدل می پرداختند، چنانکه این مجالس رابه نام «مجلس-بیدل خوانی» یاد میکردند. برپا کردن اینگونه مجالس در دربارشاهان و مجالس سر داران سدوزایی و محمدزایی جز افتخارات و کارهای لازم به شمار میرفت» (۲)

«... البته چه در گذشته و چه امروز، سبک هندی به طور کلی در افغانستان طرفدارانی داشته است، چنانکه اگر کسی بخواهد شعرای افغانستان رابه توچه به سبکهای معروف دسته بندی کند، گروهی زیاددرشمار پیروان سبک بیدل و هندی قرار خواهند گرفت.

باآنکه توچه به سبک بیدل و پیروی از او چنانکه به اختصار بیان داشتیم، در سرا سر این دوره مشهود است، از عهد امیر دوست محمد خان (۱۲۵۹-۱۲۷۹) به بعد به عده یی از شاعران بر میخوریم که شیوه استناد خراسانی و عراقی رادر افغانستان دوباره زنده کرده اند و این توجه هر چند نه به پیمانه توچه به سبک هندی و بیدل بود، تا امروز همچنان ادامه دارد و نمونه های خوبی به شیوه استادان پیشین ارایه شده است...» (۳)

یکی از نقد پردازان مادرزمینه بازگشت ادبی نظر و گفتنی هایی دارد که جالب است و خواندنی. نکاتی از نظر و نوشته او را بخوانیم:

«... و اما باز گشت ادبی-بگذریم ازینکه باز گشت شاعران ما به شیوه های گذشته از چه مضمون و مایه فکری برخوردار بود، پهلوی دیگری که آدم را مشکوک میسازد این است که باز گشت به معنای خاصش در کشور ما، صورت نگرفته است، آنگونه که درکشورهای دیگر صورت گرفت. اما شاعرانی بودند که شیوه استادان عراقی را در افغانستان دوباره زنده کردند... ولی این سخن بدین معنی نیست که توجه چند نفر به شیوه شاعران قدیمی نام بازگشت ادبی رابه خود بگیرد.

.. واما پیروان مکتب هندی و شیوۀ بیدل دستاورد های تازه ای نداشتند، از دایرۀ تشبیهات و استعارات فنی محدود فرا تر نرفتند، در زنجیر شکل و ساحتها نخاص بسته ماندند و شعر هندی این صد سال اخیر بر جستگی خاصی را نصیب نشده است.

... باید شك کرد که باز گشت ادبی يك دورۀ کلی گسترده و مستوفی بوده است. باید شك کرد که این جریان، عظیم، جوان و سیال بوده است. باید تردید نمود که باز گشت ادبی را همه سخنوران پذیرفته اند و یا غالب شان پذیرفته اند...» (۴).

در هر حال در میان گروه سرایشگران سده سیزدهم که متمایل به سبك هندی و تبعیت از بیدل و نشسته در جنبۀ او بودند شمار ی معدود از سخنسرایان وجود داشتند که خلاف نظر آن شاعران، التفات چندانی به سبك هندی و طرز بیدل نشان نمیدادند و بیشتر به سبك عراقی و سبك خراسانی و رونده گان این دو راه مایل بودند و آثار خود را به روش آنان در معرض بیان می آوردند و به تعبیر دیگر در جنبه هواخواهان «باز گشت ادبی» گام بر میداشتند. (۵)

در میان این سخن پرو را از ادیب پشاور ی، کلب علیخان شرر، واصل کابلی و سید میرهروی نام برد میشود و واصل کابلی سخنان آواز ه مندو سرفرازان وطن که سبك عراقی را مدافع الهام خود ساخته، از همه یکسروگردان بلند تر و نامش آشنا تر است.

میرزا محمد نبی متخلص به واصل که بعدا ملقب به دبیر الملك گردید، فرزند محمد هاشم و نبیره علی رضا خان مستوفی عهد احمد شاه درانی بود که «کوچه علی رضا خان» در کابل به نام او منسوب است.

واصل در ۱۲۴۴ هجری قمری در ده افغانان کابل دیده به جهان گشود و در هنگام خورده سالی پدر خود را از دست داد و مادرش در تربیت او همت گماشت و مهمترین مربی او میرزا محمد محسن دبیر، منشی دربار امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی

خان، شاعر نامدار آنروز گاربود که واصل ادب و انشا و خط را ازو فرا گرفت و نیز به وسیله او به دربار و قوت راه یافت و شناخته شد تا آنکه دبیر به سال ۱۲۸۲ قمری در گذشت و امور انشابه او تعلق گرفت و پس از مرگش امیر شیر علی خان در ۱۲۹۶ به دربار امیر عبدالرحمان خان سمت انشا به اوسپرده شد و این امیر با آنکه آدم خشن و ناملا می بود، واصل را خوب میدید و در سفر و حضر با خود همراهش میداشت.

او در آغاز جوانی به شعر و ادبیات علاقه مند گردید و محسن دبیر مشوق او درین مساله بود. طبیعت شکوفا، خط خوب، حافظه قوی و حسن سلوک، هر کدام بعدی از شخصیت او بود و در مجموع وسیله یی برای رسیدن به مقام دبیرالملکی.

واصل به روز پنجشنبه چهارده ماه شوال ۱۳۰۹ هجری قمری به عمر شصت و پنج سالگی در پغمان دیده از جهان پوشید و امیر عبدالرحمان خان فوت او را در نامهای به خانواده اش تسلیت گفت و به پاداش خدمات او وظیفه اش را به پسرش میرزا غلام حسین تفویض نمود. (۶)

جنازه واصل را در باغ مهمانسرای دفن کردند که خاص افراد نزدیک به دربار بود و قبر او حالا در کنار جاده سالنگ (عقب ولایت کابل) واقع است و اخیراً سنگ مزار و دیگر علامات آن زیر خاک شده و نامعلوم گردیده است.

واصل در سخن سرایی به صورت خاص به حافظ شاعر نامدار زمانه ها توجه داشت و پیوسته دیوان او را میخواند و از رهو زو معانی سخنان و آلا و تابناک و مایه میگرفت و بدین اساس مفاہیم و طرح و محتاسات غزل های حافظ را نیز در هنگام سرایش جا مه های خود از نظر دور نمی داشت.

گرچه او گاه به گاه به آثار و سرو ده های سخن او را ندیدگر مانند سعدی، مشتاق، اصفهانی، امیر خسرو بلخی، جامی، صایب، قدسی و هلالی و جز اینان نیز نظر داشته و بعضی از غزل های آنان را به استقبالی نشست است، با این وصف سروده های جاو دانی حافظ محور ارادت و اعتقاد او به شمار میرود.

گر چه شهرت سخنان و لای حافظ در جا معه فر هنگی مابه هیچ وجه کمتر از بیدل نیست و تمامت ادب پژوهان و روشنفکران و باسوادان و حتی بی سوادان مابانام و شعر او آشنایی دارند و بدان ارجح می گذارند و تفأل می جویند ، با این حال بدانگونه که گوینده کان ما درسده سیزده و بعد از آن زیر تاثیر گفته های بیدل رفته و بدان توجه نشان داده اند ، به حافظ روی نیاورده اند .

واصل در اعتقاد به حافظ و پیروی از سروده های دلپذیر او و حتی الزام به کارگیری و بازسازی و زن و قالب و قافیه غزل های او ، گوینده پیشگام و شاخص دانسته میشود و از همتایان عهدش کسی به سراغ نمی آید که به اندازه اود حافظ استغراق یافته باشد . او تلاش میو رزد تا حافظ را کام به گام دنبال کند و پا به جای پای او بگذارد و گاهی هم سعی مینماید از و پیشی جوید و فی الواقع موفقیت او درین رو ندیعنی نزدیک شدن به حافظ و نظیره آوری به سخنان حافظ اعجاب انگیز است .

دیوان حافظ باغزلی به آغاز می آید که همه شعر دوستان و سخن سازان آنرا خوانده اند و بیاد دارند و ابیات زیرین از آن غزل است .

الا یا ایها الساقی ادر کاسا ونا و لیا

که عشق آسان نمود اول ، ولی افتاد مشکلها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحلها

همه کارم ز خود کامی ببدنامی کشید آخر
نمیان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

واصل نیز دیوان خود را باغزلی بدین قالب و مفاهیم نزد یک به آن زیمنت می بخشد که دوازده بیت دارد و چند بیت آن را با توجه به همگونی باغزل حافظ از نظر می گذرانیم .

بیا ای از دهان نوش خندت حل مشکلها
لبی چون غنچه خندان ساز و بکشا عقد دلها

غم عشقت که میگفتم نهان از مردمان ماند
سرشکم فاش کردای نور چشم آخر به محفلها
هوسناکان و بیناگان کجاوشیوه پاکان

ره و رسم خبر داران چه میدانند غافلها

مفهوم بیت دوم حافظ در بیت سوم و اصل و اثر بیت سوم حافظ
در بیت دوم واصل به نیکی مشاهده شده میتواند.

درین جا ابیاتی از بعضی از غزلهای حافظ و واصل را در برابر
هم میگذاریم تا تاثیر پذیری واصل را از حافظ و نفوذ کلام حافظ را بر
او بیشتر دریابیم.

حافظ

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست

در نعل سمنه او، شکل مه نوپیدا

وز قد بلند او آواز طوبی با پست

شمع دل دمسازم بنشست، چو او بر خاست

و افغان ز نظر بازان، برخاست چو او بنشست

گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچید

و رسمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست

واصل

بنیاد اندیشه

از میکده در بستان آمد سحری سر مست

آن فتنه هشیاران پیمانه می در دست

از نسبت ابرویش کارمه نو بالا

و ز شهرت با لایش آواز طوبی با پست

از خجلت او خورشید بنشست چو او بر خاست

در خدمت او شمشاد، بر خاست چو او بنشست

گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید

و باد مصفا گشت اندر لب او پیوست

اگر پای محافظه کاری و ملاحظاتی دیگر در میان نباشد، می

توان گفت که این غزل واصل صرف نظر از ینکه بعد از حافظ

و با الهام از آن ساخته شده ، همپایه غزل حافظ و حتا در پاره‌یی
از زموارد در خشانتر و گر متر از غزل اوست

حافظ

شراب و عیش نهان چیست، کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان هراچه بادا باد
قدح به شرط ادب گر زانکه تر کیش
زکاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
مگر که لاله بدانست بیوفایی دهر
که تا بزاد و بشد ، جام می زکف ننهاد

واصل

ز جا معشق کشیدم باد ه با دل شاد
سبوی عقل شکستیم هر چه بادا باد
به احتیاط بنه در بساط باد ه قدم
که جا مدینه جم ، ساغر است چشم قباد
چرا شگوفه سراز شاخ ، بی قدح نکشید
شرابخوار ه گر این طفل شیر خوار نژاد
واصل ، غزل یاد شد ه حافظ رادو بار استقبال کرده که تنها چند
بیت از یک غزل آن به مقایسه گرفته شد . غزل دوم واصل که آنهم
زیباست به این مطلع آغاز میشود: اندیشه
شبی که مژده وصل تو بشنوم از یاد
فرشته آیدم از عرش بر مبار کباد
مقایسه و در برابر هم گذاری غزلهای دوشاعر را باز هم به ادامه
میگیریم تا با نزدیکی اندیشه و رابطه معنوی دو سخن سرای
نامی بیشتر آشنا یی به دست آید .

حافظ

مطرب عشق عجب ساز و نوا یی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد

واصل

کعبه عشق بتان طر فه صفا یی دارد
کوی این طایفه پاکیز ه هوایی دارد

حافظ

عالم از ناله عشاق مباح داخلی
 که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد
 اشک خونین بنمودم به طبیبان ، گفتند
 درد عشق است و جگر سوزد وایی دارد
 ستم از غمز همیاموز که در مذهب عشق
 هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد

واصل

جز به سودای سر زلف تو و پیمانه نداد
 پیر میخانه عجب فکر رسایی دارد
 زاهد و صومعه ، ما و حرم عشق بتان
 هر کس بر حسب مر تبه جای دارد
 ای که در کار شکست دل ما میکوشی
 با خبر باش که این شیشه صندلی دارد
 بدین قالب و ردیف واصل سه غزل دارد که برای آشنایی
 با آنها میتوان به مجموعه چاپ شده اشعار او مراجعه نمود.

حافظ

بر نیامد از تمنا ی لب ت گام هنوز
 بر امید جام لعل ت درد ی آشام هنوز
 روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
 تا چه خواهد شد درین سودا سر انجام هنوز
 پر تویی تو تا در خلوت دید آفتاب
 می رود چون سایه هر دم بر در و بام هنوز
 نام من رفته است راز ی بر لب جانان به سحر
 اهل دل را بوی جان می آید از نام هنوز
 در ازل داده است عمارا فی لعل لب ت
 جرعه جا می که من مدهوش آن جام هنوز

واصل

ای که در دور لب ت خونا به ، آشام هنوز
 میکند چشم ت شراب فتنه. در جام هنوز

کرد اول دور گردو ن ساغر ملبریز خو ن
تا چه رنگین ترکند ز ان باده در جامه هنوز
سایه مهتاب عشقم آتش اندر خانه زد
تا چه آید ز افتا بش بر لب با مم هنوز
نا مم از لعل لبش سر زد شبی در مجلسی
نقل مجلس های میخوارا ن بود نا مم هنوز
گر چه زخوبا ن مکرر پیو فا یی دیده ام
بی دلزامی نمیگیرد دل آرا مم هنوز

حافظ

ای رخت چو ن خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلست کرده جان و دل سبیل
ناوک چشم تو در هر گوشه یی
همچو من افتاده دارد صد قتیل

واصل

ای جمالت آفتاب هر جمیل
آب رویت تاب گلزار خلیل
یک ننگه از نر گس مستانهات
عذر خواه خون یک عالم قتیلیل
این غزل، از غزلهای دلپذیر و پر شور واصل است که حنا
غزل حافظ پیشی میگیرد.
بقیه غزل را بخوانیم:
درد ما را چشم بیمار ت گواه
عشق ما را حسن پر شور ت دلیل
بر سر کوی تو خون عاشقان
همچو آب از مشک سقا یا ن سبیل
گشته گان خنجر نا ترا
حامل تابوت عزت جبرئیل
یار ب آن روی است و یا باغ بهشت
کو تراست آن لعل لب یا سلسبیل

این همه شور از لب شیرین اوست
 ورنه در عالم نبود این قال و قیل
 نیل این سودا که در جان من است
 شسته، ای یاران ز خواهد شد به نیل
 واصل این نظم است یا در خوشاب
 آب حیوان یا شراب سلسبیل
 غیر حافظ شاه اقلیسم سخن
 کس نگیرد ملک معنی زین قبیل

حافظ

ماشبی دست بر آریم و دعایی بکنیم
 غم هجران ترا چاره زجایی بکنیم
 دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
 تا طبیبش به سر آریم و دوا یی بکنیم
 آنکه بی جرم برنجید و به تیغم زده رفت
 بازش آرید خدارا که صفایی بکنیم
 خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست
 تا در آن آب و هوا نشو و نما یی بکنیم

واصل

باید اول طلب فکر رسایی بکنیم
 بعد از آن قصه گیسوی تو جایی بکنیم
 خوش به دست آمده آن طره مشکین یاران
 شب قدر است بیایید دعا یی بکنیم
 مژده ایدل که بهار خط جانان گل کرد
 خیز تا در قدمش نشو و نما یی بکنیم
 تنگ شد حوصله از صحبت این زاغ و زغن
 همت ای بخت که پرواز هما یی بکنیم

حافظ

برده غنچه میدرد خنده دلکشای تو
 تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو

واصل

حلقه دام دولت است زلف گره کشای تو
سبزه باغ جنت است خط بنفشه سای تو

حافظ

ساقی بیا که شد قدح لاله پرزمی
طامات تا به چند و خرافات تابکی
بگذر ز کبر و ناز که دیده است روزگار
چین قبا ی قیصر و طرف کلاه کی
در ده بیاد حاتم طی جام یک منی
تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی
مسند بباغ بر که به خدمت جوینده گان
استاده است سرو کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید
تأحد مصر و چین و به اطراف روم وری

واصل

آمد بهار و لاله در خشید رفت دی
ساقی جهان پیر جوان شد بیار می
در ده قدح که سلطنت جم بیاد رفت
دی شد بهار بهمن وطی شد بساط کی
جام شراب کهنه کرم کن که در جهان
حاتم برفت نامه جودش نگشت طی
خواهی جو سر و منصب آزادیت دهند
در بنده گی خواجه کمر بسته کن چونی
خواهد گرفت نظم تو واصل عراق و فارس
گر یکدو گام بگذرد از کابل و هری

حافظ

ذخیره یی بنه از رنگوبوی فصل بهار
که میرسند ز پی ر هزنان بهمن و دی
نوشته اند برایوان جنت الماوا
که هر که عشوه دنیا خرید، وای بوی
سخا نماند، سخن طی کنم، شراب کجاست
بده به شادی روح و روان حاتم طی

واصل

به عیش کوش که تا غنچه میگشا ید لب
چمن به رنگ دگر بینی از تطاول دی
ز کاسه سر کیخسرو این نلای بر خاست
که هر که طالب دنیا است خاک بر سروی
بغیر نامه جود هر چه هست طی شدند نیست
نوشته اند به لوح مزار حاتم طی

حافظ

صبا تو نگهت آن زلف مشکبو داری
بیاد گار بمانی که بوی او داری
دلم که گوهر اسرار حسن و عشق دروست
توان به دست تو داد نگرش نکو داری
نوا ی بلبلت ای گل کجا پسند افتد
که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری
قبا ی حسن فروشی ترا بر آزد و بس
که همچو گل همه آئین رنگ و بوداری

واصل

شنیده ام سر سودای زلف او داری
دلا بکوش که سودای مشکبو داری
صباحکایت آن زلف و طره باز بگویی
که قصه خوش و افسانه نکو داری
بها رحسن ترا آفت خزان مر ساد
که بهتر از گل و نسرين تورنگ و بو داری
چو خواهش دل یاز است خون دل خور د ن
بغیر خون شدن ایدل چه آرزو داری

حافظ

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبح ساز و بده جام يك منی
در بحر مایی و منی افتاده ام بیار
می تا خلاص بخشد مازمایی و منی

خون پیاله خور که حلال است خون او
در کار یار باش که کا ریست کردنی

واصل

ابراست و باد و ژاله و باران بهمنی
سا قی به قول خواجه بلده جام يك منی
ماو من آتشم زده بر آتشم ز می
آبی بزن که سوختم ازمایی و منی
صحبت میان ماو تو آید چگونه راست
تو شاخ نو بر آمده من نخل منحنی

حافظ

بلبل ز شاخ سرو به کلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته تو حید بشنوی
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل میند بر اسبا بدنیوی
این قصه عجب شنو از بخت و از گون
مارا بکشت یار به انفا سی عیسوی (۷)

واصل

سا قی بیا که باز بر اورنگ خسروی
گل جلوه داد حسن کمال معنوی
می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
شماردم بنفشه روان باد عیسوی
باد بهار آتش هر گل که بر فروخت
بر خاک ریخت آب رخ نقش ما نری
فصلی چنین که لاله به صحرا کشید رخت
حیف است ای جوان تو به کاشانه منزوی (۸)

غیر از این غزلها که به ذکر آورده شدند، چند غزل دیگر
حافظ نیز مورد استقبال قرار یافته اند که به منظور جلوگیری

از اطناب کلام، از نقل و در برابر هم گذاشتن آنها صرف نظر کرده شد.

آنچه امروز از سروده های واصل در دسترس مآقرار دارد، شامل تمامت گفته های او نیست، زیرا دیوان او را که به خط خودش یابه خط یکی از نزدیکان و معاصرانش با شد و دربردارنده همه اشعار او یا بخش معظم آن شمرده شود تاکنون در دست نداریم. آگاهان بر احوال واصل، از موجودیت اثرهای به نثر نیز از او خبر میدهند که شاید در اختیار دوستداران سخن این شاعر بلند پایه قرار دارند (۹).

سروده های واصل حد اکثر غزل است و گویا این نوع شعرا از دیگر انواع آنها بیشتر مورد پسند او بوده است و بدین اساس می توان او را یک شاعر غزلسرا به حساب آورد، غزلسرای که سرآمد غزلسرایان عهد خود است و یک سروگردن از همه بالاتر. در حال حاضر سروده های واصل را در سه منبع یا سرچشمه میتوان به مشاهده گرفت که بدینگونه اند:

۱- اشعار واصل، مجموعه چاپ شده در کابل (۱۳۳۱).

۲- تحفه شانه شبی، نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی

۳- مجموعه یی از اشعار واصل و الفت، نسخه خطی مربوط به آرشیف ملی به خط محمد نعیم.

مجموعه یی از گفته های شاعر به نام « اشعار واصل » حدود (سی و دو) سال پیش از امروز از طرف موسسه نشراتی انیس به چاپ رسیده که نخستین مجموعه چاپی از اشعار او دانسته میشود. این مجموعه که در (یکصد و سی) صفحه به قطع کوچک و بدون تاریخ طبع گردیده و ولی در مقدمه منتخب اشعار آزاد کابلی تاریخ طبع آن (۱۳۳۱) خوانده شده است، دربردارنده (چهل و یک) غزل و یک ترجیع پند است که عدد آن همه به (شش صد و پانزده) بیت میرسد.

تحفه شاهنشاهی نسخه مخطوطیست که به وسیله منشی محمد ابراهیم حیرت بن میرزا علی عسکر منشی باشی، از طایفه شاملوی ترک تهیه و تنظیم شده است. این نسخه مجموعی از سروده های شاعران سده های سیزده و چهارده و پنجاه و شش است که به ذوق جامع اثر گردآوری گردیده و گفته های واصل رانیز در خود دارد.

محمد ابراهیم حیرت، خود نیز شاعر بود و حدود (چارسد) بیت از گفته هایش درین مجموع آمده که برای شناخت او در خور اهمیت فراوان است و از گفته های واصل (سی و چار) غزل و یک ترجیع بند درین مجموع نقل شده که از صفحه (هفتاد و هشت) تا صفحه (یکصد و نوزده) آنرا احتوا میکنند و علاوه بر آن پنج پارچه شعر که هر کدام آن دو بیت میباشد در صفحات (دو صد و هفتاد و دو و دو صد و هفتاد و سه) مجموع به نام «رباعیات واصل» ضبط گردیده که جمله ده بیت میشود و هیچ کدام وزن رباعی را ندارد. این ده بیت به احتمال قوی تاکنون به نام واصل چاپ و شناخته نشده. و ازین جهت نقل آنها درین جا دور از صواب نمی نماید.

گوهر دندان وانگیسن لب تو

قیمت لواء لواء شکست و نرخ شکر را

این شب گیسو بریده را سحری نیست

یا که زبانه بسته اند مرغ سحر را

* * *

برهنه دید سر لاله را و سوسن گفت

کلاه سبز تو از باد صبح چون افتاد

جواب داد و بخندید و گفت نشنیدی

زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد

• • •

الادهان تنگ تو ای آفتاب حسن

در هیچ ذره، سی و دو اختر ندیده ایم

یا چون تو دلبری نبود خو در روزگار

یا ما بروز گار تو دلبر ندیده ایم

جز غبار سفر از خاک چه حاصل کردیم
سفر آن بود که مادر قدم دل کردیم
باغبان گو در گلشن به رخ مامکشا
ما تماشای گل از روزنه دل کردیم

• • •

گفتم کتابی از غم هجر تو سرکنم
آواز نهاد خامه بر آمد که تاب کو

گفتی مگر به خواب ببینی جمال من

ما را ز هجر روی تو در دیده خواب کو (۱۰)

این پنج پارچه دوبیته، هم از نظر شکل و هم از لحاظ محتوا نسبت به دیگر اشعار واصل ضعیف است.

تحفه شانه‌شهی که به خط نستعلیق متوسط کتابت شده و نام و سال کتابت ندارد، اضافه بر غزلهای واصل و ابراهیم حیرت که جامع آن است در بر دارنده گفته‌های بیش از سی گوینده وطن است که در آن مقطع زمانی یا کمی پیشتر از آن میزیسته‌اند و ما بانام و آثار بیشتر آنان آشنا نیستیم و شناخت آنان به تاریخ ادبیات مایاری می‌رساند.

مجموعه‌یی از اشعار واصل و الفت که در آرشیف ملی به شماره (۱-۳۷) شامل (یک صد و بیست و سه) صفحه نگهداری میشود، دارای دو بخش است. در بخش اول آن که از صفحه اول تا صفحه (پنجاه و نه) ادامه دارد اشعار واصل به ثبت رسیده و در بخش دوم آن یعنی از صفحه (پنجاه و نه) تا صفحه (یکصد و بیست و سه) گفته‌های الفت کابلی غزلسرای معاصر واصل آورده شده است. این مجموعه از نگاه شناخت این دو سیمای تابناک ادب و آرایه مقدار ی از گفته‌های آنان ارزش‌نمایی دارد.

تمامت غزلهای واصل که در دو مجموعه یاد شده آرشیف ملی وجود دارند، در مجموعه چاپی یعنی «اشعار واصل» نیز شامل می‌باشند و تنها همان پنج قطعه دوبیته در مجموعه چاپی دیده نمیشود. این ابیات گرفته‌شده به نام رباعی، به گمان غالب

ابیاتی جدا شده از غزلهایی خواهند بود که بقیت آنها به دست ما نیفتاده اند .

بدانگونه که گفته شد غزلهای موجود در دو مجموعه آرشیف ملی، در مجموعه چاپ شده نیز گرفته شده اند، اما تفاوت های لفظی و یاکمی و زیادتی ابیات در بعضی از غزلهای و پیش و پس بودن آنها در خور تأمل اند و در تطبیق و موثق گردانیدن غزلهای واصل اهمیت زیادی را دارا میباشند .

در جریان نگارش این یادداشت ، مجموعه دیگر از اشعار واصل که به سال ۱۳۳۵ شمسی توسط محمد حسین واصل از احفاد شاعر جمع و تدوین گردیده است به دست آمد . درین مجموعه دو غزل دیده نشده از واصل وجود داشت که اول آن دارای نام شاعر و دیگرش بدون نام بود و غزل دومی نسبت به اول ضعیف تر . همچنین بیست پارچه اندوهنامه و یا شعر تعزیتی که همه (دو صد و پنجاه و سه) بیت میشود درین مجموعه از واصل گردآوری شده که اهمیت مجموعه را بالا میبرد زیرا این نوع شعر واصل را تا کنون کس دیگر جمع آوری نکرده است .

با به دست آمدن این مقدار دیگر از گفته های واصل ، تعداد اشعار (اوایل حدود (ششصد و بیست و پنج) بیت به تقریباً (نه صد) بیت افزایش می یابد که قابل توجه است .
از دو غزل تازه پیدا شده ، یکی را که از رسایی بیشتر بر خوردار است به خوانش میگذاریم :

هرگز نرفته از نظرم نقش روی دوست

فارغ نبوده ام دمی از آرزوی دوست

هر رشته یی زبند علایق گسسته شد

ما مانده ایم و بند دل و تار موی دوست

رسوا شدن به مذهب ما عین آبروست

ترسم ز آب دیده رود آبروی دوست

دست قدر به طالع من سنگ میزند

ورنه به پای چشم روم سوی کوی دوست

دل را چه از چهره نکشدرنج دوستی
لب را چه سودگر نکند گفت و گوی دوست
غو غای عشق میکشد م‌خوش به کوی یار
سودای وصل میبرد م‌خوش به سوی دوست
و اصل به چشم خلق به مامی کند نظر
ای جان من فدای تو و خلق و خوی دوست
و غزل دوم که به استقبال حافظ گفته شده بدین مطلع آغاز می
یابد .:

حسن یوسف بسکه با عشق زلیخا کار داشت
خویش را بی پرده آخر بر سر بازار داشت
گفته میشود که میر محمد علی آزاد شاعر معروف وطن، دیوان
و اصل را تلویح کرده بود و نیز میرزا احمد جان نسخه‌ی از دیوان
او را در اختیار داشته و به قول یکی از مطلعان، دیوان و اصل به خط
خودش نزدیکی از هوا داران ادب در قند هار وجود دارد. (۱۱)
باری شخصی به نام عبدالرزاق قند هاری نیز به جمع
آوری اشعار و اصل همت گماشته ولی به انجام این مقصد توفیق
بدست نیاورد و است. (۱۲)

در دیوان‌های یاد شده و نسخه‌های دیگر که عجالتاً سراغی از
آنها به دست مانیتست، ممکن است مقدار دیگر از سروده‌های
و اصل به نظر آیند که در مجموعه چاپ شده و دستنویس‌های
آرشیف ملی موجود نباشند و هم بدینسان از امکان به دور نیست
که شمار دیگر از اشعار و اصل به صورت پراگنده در صفحات
بیاضها و جنگهای اشخاص باذوق و دوستدار شعر محفوظ
باشند که تاکنون از آنها آگاهی میسر نشده باشد.

کسیکه در داشتن آثار و معلومات بیشتر در باره و اصل از همه
معروفتر است استاد صالح پرو نتاست که گویا استفاد از داشته
های شان به ساده گی میسر نتواند بود.

و اصل از گونه‌های دیگر شعر به قصیده و قطعه نیز گاه به گاه
دست یازیده که نمونه‌هایی از هر کدام در دست است (۱۳) اما بعد از

غزل ، بخش اعتنا مند اشعار اورا سروده های تعزیتی یا مرا ثی تشکیل میدهند که در مصایب جان بازا ن راه حریت در نینوا گفته شده و به وسیله روضه خوانان در محافل خاص آن خوانده می شوند .

این بخش اشعار واصل نیز در نوع خود از اهمیت زیاد برخوردار است و در آنها مفاهیم گوناگون زنده گی انسانی ، مانند شجاعت ، از خود گذری ، ستم باره گی و زور گو یی و جز اینها به بیان آورده میشوند که هر کدام به جای خود درسی است برای زنده گی . اشعار مرثیاتی واصل را نیز کسی گرد نیارده و عدد آن به درستی معلوم نیست ، اما تا آنجا که از زبان روضه خوانان شنیده میشود به (چهل تا پنجاه) قطعه خواهد رسید که عجلالتا (بیست) قطعه آن در مجموعه محمدحسین واصل که یاد آن گذشت ، گرد آوری شده است .

اگر اشعار مرثیاتی واصل باقصاید و گوناگون های دیگر شعرش همه گرد آورده شود ندوباً آنچه موجود است یکجا گرد نبدون شك دیوان قابل توجهی از دست خواهد آمد که بیش از دو برابر اشعار چاپ شده او خواهد بود .

نقل نمونهای از نوع مرثی سروده های واصل که پیش ازین در هیچ جا به چاپ نرسیده برای خواننده گان این نوشته ، فارغ از سود منلی و دلچسپی نتواند بود .

باز در خاطر مازشور محبت شرر است

هر که شوریده دل است از دل من باخبر است

سینه ام خیمه داغ است و دلم خانه درد

دیده ام معدن سیم است و رخم کان زراست

عاشقم کرده به خود قامت موزون می

کز غمش خون دلم حاصل و اشکم ثمر است

... این همان است که دو راز رخ او ، از رخ او

روز لیل شب یلدا ، شب لیل سحر است

مرگ این تازه جوان بر همه کس دشوار است
 خاصه بر آن شه لب تشنه، که اورا پسر است
 گر نه واصل سخن از طره اکبر گوید
 پس چرا در سخنش رایحه مشک تر است

گر از یعقوب تنهایو سفی اندر جهان گمشد
 به دشت کوفه از ختم رسل یکدود مان گم شد

چرا بر هم نشد شیراز و اوراقت ای گردون
 چو در دشت بلاقرآن ناطق از میان گم شد
 تن پاک حسین از نعل سم مرکب دشمن
 چنان پامال شد کز روی نشان استخوان گم شد

فغان زاندم که لیلا تیر باران دید اکبر را
 نزد تا چشم بر هم نور چشمش از میان گم شد
 ندانستم کجا افتاد دستش لیک دانستم

که پیر قاز کف سامی عباس جوان گم شد
 چنان زد قحط آب اندر نهاد اهل بیت آتش
 که در چشم یتیمان گوهر آب روان گم شد

بدشت کوفه هر خاری که سربیرون کشید از گل
 به پای زخم دار عابدین ناتوان گم شد

سروده های واصل از نگاه احساس، شادابی، بلاغت و
 ادراکات نفسانی و مفاهیم مربوط به زنده گی آدمی، جایگاه ارجمندی
 دارند و لبریزند از نواکت ها و نکته های به غایت آموزنده و دلپذیر.

در میان گونه های متفاوت شعر، غزل، مدار سخن سنجی و سرایش
 گری اوست و او دوست دارد آرزوها و پیام های خود را در آیینۀ
 غزل به تجلی بیاورد و گفتنی های دل خود را که سرشار از عواطف
 و آرمان های آدمی است در لابلای لفاظ و ابیات غزل ارایه
 بدهد و به دیگران برساند.

در بر شگاه روزگارانی که غزل با گره خورده گی و ابهام آمیزه های
 فراوانی یافته بود و در راهی توبه سیر خود ادا می داد، سروده های
 رسا و شفاف واصل، به رویش و پویش آغاز نمود و چشم اندازهای

باز تری در برابر شعر این سرزمین پدید آورد ، گر چه سبک هندی خود تحولی در جریان ادب دری، به حساب می آید و دارای ویژه گی های در خور توجه میباشد .

این گوینده رابه حق میتوان از پاسداران میراث ادبی و مبشر بالنده گی های بیشتر شعر دری واقفهای روشنتر آن و به یاد دهنده پیا م صمیمیت و صفا در میان مردم ما دانست .

در غزل های اصل مظا هرگونه گون هستی در رابطه باحیات و طبیعت آدمیان باز تاب داردمانندزیبایی ، عشق ، بیو فایی، بلند همتی ، ستیمبار گی ، استکبار، پایمردی و چیز های فراوان دیگر که به امعان نظر و پژو هش زرفتر نیاز دارد ودرینجا چند غزل جزیل والطیف اوارابه نمونه می آوریم .

گذر گاه سیل

کس چو من در غم دل، دیده تر هیچ نداشت
جای اشک از مژه خو ناب جگر هیچ نداشت

درد جز در دل من رخنه به جایی نفکند
سیل جز بر سر این خانه ، گذر هیچ نداشت

دوستان چرخ مگر از پی مهبانی ما
بر سر خوان بجز از خون جگر هیچ نداشت

در بیابان طلب ، راه بسی پیمودم
دیدم این مرحله جز عشق خطر هیچ نداشت

اثری در دل اونا له شب هم ننمود
حاصلی در غم ما آه سحر هیچ نداشت

دوش آن زلف سیه در کف جمعی دیدم
جز پریشانی مافکر دگر هیچ نداشت

ساخت از نیم نگه خلق جهانی مفتون
چشمش زفته خودگر چه خبر هیچ نداشت

بسکه دل بر سر دل داشت در آنجا منزل
شانه اندر خم زلف تو گذر هیچ نداشت

چکند گر نکند باستم و جور تو خو
آنکه دل داد و زخوی تو خبر هیچ نداشت
عیب و اصل مکن ای ناصح کامل در عشق
که جز این شیوه ز استاد نظر هیچ نداشت

خورشید و شب‌بیم

هر که دلدارش تو باشی غم ندارد
چون تو دارد هیچ دولت کم ندارد
عالمی از وصل خو بان نیست خوشتر
بی نصیب آنکس که این عالم ندارد
روی زیبای تو دیدن حد مان نیست
تا بآن خورشید این شب‌بیم نداشت
از لب لعل تو هر کس می‌چشیده
منت صبه‌ای جام جم ندارد
با سر زلف تو هر کس عهد بسته
چون من این سر رشته را محکم ندارد
هر شبی دارد سحر، هر شام صبحی
شام و صبحی درین عالم نداشت
دولت عشق تو هر کس را نبخشند
بطالع فرخنده هر آدم نداشت
چشم از بس دیده از مردم دورنگی
هر دم که راهم بخود محرم ندارد
از لب کام او خدا خواهد بگیرم حق تعالی مهربانی کم ندارد
غیرت سپیده

فغان که شب شد و آن غیرت سپیده نیامد
ستاره سر زرد آن ماه نوبه دیده نیامد
به روز رفتن جانم زدوستان قدیمی
ورای اشک روانم کسی به دیده نیامد
ملالتی که ز عشق بتان به جان می‌آمد
به رب کعبه که بر هیچ آفریده نیامد

به هیچ ره تو نرفتی که طفل اشک روانم
به خاک پای تو از پی به سر دویده نیا مد

ز خط سبز توسیلاب سرخ بر رخ زردم
کدام شام سیمه تادم سپیده نیا مد
به یاد مصرع قد تو هرغزل که سرودم
ز بسکه طبع روان شد کم از قصیده نیا مد

که رفته بر سر کویت خدنگ وار از ینسو
کز آن طرف چو کمان قامت خمیده نیامد
هزار سیل سرشک از دور و ددیده کشودم
که آیدم به سر آن سرو قد کشیده نیامد

هزار جان به لب آمد که بوسه آن لب نوشین
به کام جان کس آن میوه رسیده نیا مد
بدام زلف تو دل آنقدر تپید که خون شد
چه ها که بر سر این صید سربریده نیامد

سرمد دنیاله دار

بهر کجا که رخ آن گلعدار بکشاید
بهشت گل کند آنجا ، بهار بکشا ید
ز پرده آن گل خندان اگر برون آید

بهار و باغ ، گل از هر کنار بکشا ید
فتاده است چمن بیتوز آب و رنگ بیا
که آب گلشن و رنگ بهار بکشا ید

تو چون به باغ روی باغ ترد ماغ شود
درخت غنچه کند ، غنچه بار بکشا ید

دلم که تنگتر از سرمد دان گرفته سپهر
مگر ز سرمد دنیاله دار بکشا ید

درخت بخت مرا زین بنفشه گون طارم
مدام در عوض غنچه خار بکشا ید

چو نافه کار دلم سر بسرفرو بسته است
نسیم کو که سر زلف یار بکشا ید

نگار بسته نگار م به دست و پا امشب
چه رنگها که سحر ، زان نگار بکشاید

فغان که آخر ایا م عمـــــردانستم
که آب میکند ه از دل غبار بکشاید
دری که بسته شد از خلق بر رخت واصل
غمین مباحش که بر و رد گا ربکشاید

اطلس ارزا ن

یارا ن دلی پرورد ه ام سرمست عصیا ن دربغل
کس را مباد اینگو نه دل آلود ه داما ن دربغل
که می پرست کفر و کین ، که باد ه نوش عقل و دین
یکرو زبت در آستین ، یکرو ز ایمان دربغل
برد م به بازار ش بسی ، نامد خریدار ش کسی

کس را مباد اطلسی ، زینگو نه ارزا ن دربغل
ازاین دل بی و پا و سر ، صد داغ دار م بر جگر
زا ن دا غم شایب تا سحر ، در د فراوان دربغل

زین مرد م بی معرفت ، پاداش مهر و عاطفت
دار م دلی مریم صفت ، پر دا غ بهتان دربغل

دنبا ل یار هم نفس دا ر م سفر کرد ن هوس
وادی به وادی چون جرس فریاد و افغان دربغل
رفت آن غزال مشکبو ، دل میرود دنبال او

از گریه خار اندر گلو ، وزناله پیکان دربغل
از حسرت آن لعل لب ، بارم زهرگان روز و شب
یا قوت رخشان در قصب ، لولو و مرجان دربغل

ای برده چشمتم هوش د ل بار غمت بردوش دل
جای تو د راغوش دل ، چون جای قرآن دربغل
باز آ که مهمان دار مت . جان در قدم بسیار مت
وزما حضر بیش آر مت ، دل مرغ بریان دربغل

هر چند واصل دا غ دل ، آن شمع را روشن نشد
دل هر شبی از دا غ او دارد چراغان دربغل

قبله و محراب

ای بر ده دل از خوبا نعلت به شکر خنده
 بر لعل شکر خندت شیرین دهنا ن بنده
 دوش از رخ و گیسو یت حرفی به چمن گفتم
 اوضاع گل و بلبل شد هر دو بر آگنده
 با عارض خوش بگل غرق عرق از خجلت
 با چشم خوش شست نر گس از شرم سرافکنده
 زلفین تو خم در خم از غالیه آموده
 گیسوی تو چین در چین از مشک تر آگنده
 از هر خم گیسو یت دارم گرهی در دل
 جانا به سر زلفت بکشای دل بنده
 ای قبله و محرابم رخسار و ابرویت
 ما رو بشو آوردیم دل از همه برکنده

بندی ، از ترجیع واصل

ای هر خم کاکلت کمندی در هر خم اود لی به بندی
 مجنون غم ترا نبا شد شایسته گی قبول بندی
 غیر از دل عاشقان مسوزان بر آتش حسن خود سپندی
 در عشق تواز خدای خواهم چو تو همت بلندی
 پیمان و فائبرم ازدوست و از پوستان شوم چو گوسفندی
 چون پای نمی رسد بکو یت دارم سر آنکه روز چندی
 بنشینم و رو کنم به دیوار گریم ز غمت چو ابر آزار
 انعکاس نکته های جالبی از زندگی اجتماعی را در تک بیت های
 رنگین واصل مشاهده نمایم .

طاقت در سختی

مکن به سختی ایام پای طاقت سست
 که هر که سست اساس است ، سخت بر باد است

بی هدفی

سراگر در پای منظوری نرفت
 چشم ازوبرکن ، که سامانیش نیست

مرد راه

با هر که بود يك دوسه روزی قدم زدیم
دیدیم از هر از یکی مرد راه نیست

همت بلند

غلام همت آنم که گر به خاک نشست
نداد پیش فرو ما یه آبرو بر باد

صدای دل

ایکه در کار شکست دل ما میکوشی
باخبر باش که این شیشه صدا یی دارد

نشست خورشید

تا مرا دید یشد در پس دیوار نهان
هم چو خورشید به هنگام نشستش یلدم

پاداش

زین مردم بی معرفت پاداش مهر و عاطفت
دارم دلی مریم صفت پرداغ بهتان در بغل

پایمردی

مرد آن بود که روی نگرداند از بلا
وز تر کتاز غم نشود تنگ حوصله

ثبات جهان

دیدم چگونگی با دل پر خون ازین چمن
رفتند رنگ رنگ جوانان نیک پی

تفاوت

صحبت میان ما و تو آید چگونه راست
نوشاخ نو بر آمده من نخل منحنی

زهد خشک

واصل به زهد خشک چو کاری نرفت پیش
زین پس به کام دل من و آلوده دامن (۱۴)

اشارات و نشانی ها

- ۱- تاریخ ادبیات افغانستان ، تألیف محمد حیدر ژوبل . کابل ، ۱۳۳۶ - ص ۱۳۸
- ۲- بازگشت ادبی در افغانستان ، سرور مولایی . مجله سخن شماره ۵ یک ، دوره ۱۹ ، ۱۳۴۸
- ۳- برگزیده شعر معاصر افغانستان ، سرو مولایی ، تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۹
- ۴- درباره بازگشت ادبی در افغانستان ، لطیف ناظمی مجله پشتون بزغ ، شماره ۱ ، سال ۱۳۵۵ ، ص ۳۶
- ۵- در ارتباط به این مقاله نیز مراجعه شود به :
دبیر کامل و شاعر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل ، نوشته محمد حسین بهروز ، مجله ادب ، شماره یک ، سال اول ، ۱۳۳۲ ، ص ۴۱ و تاریخ ادبیات افغانستان ، ژوبل ، ص ۱۵۲
- ۶- سراج التوازیخ ، جلد ۳ ، ص ۷۷۵
- ۷- اشعار حافظ درین یاد داشت همه از « دیوان حافظ » که به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی در سال ۱۳۲۰ شمسی در تهران به چاپ رسیده گرفته شده اند
- ۸- در نقل سروده های واصل درین بخش ، اضافه بر « اشعار واصل » چاپ کابل ، نسخه خطی تحفه شامشپی و یاد داشت های دیگر مورد توجه قرار داشته اند
- ۹- تاریخ ادبیات افغانستان ، غبار و دیگران ، کابل ، ۱۳۳۰ ، ص ۳۶۱
- ۱۰- تحفه شامشپی ، نسخه آرشیف ملی ، ص ۲۷۲-۲۷۳
- ۱۱- مجله ادب ، شماره یاد شده ، مقاله بهروز
- ۱۲- مقدمه اشعار واصل صفحه (ح)
- ۱۳- درباره قصاید واصل به سال اول جریده شمس-النهار (بیست و هفت شوال ۱۲۹۰ و « اسناد و یاد داشت های تاریخی » نوشته حافظ نور محمد در مجله آریانا شماره دوم سال

چهارم (سال ۱۳۲۴) و مقاله یا دشنه بهروز در مجله ادب مراجعه شود و نیز دو قطعه ماده تاریخ از و در کتاب «مزارات شهر کابل، چاپ شده به سال ۱۳۳۹، صص ۱۱۸-۱۱۹ و استخراج تاریخ در نظم، چاپ سال ۱۳۳۷ صص ۲۵-۲۶، اثر های محمد ابراهیم خلیس دیده شوند.

۱۴- در ارتباط به احوال و آثار و اصل، اضافه بر منابعی که درین یادداشت سود گرفته شده، میتوان به سراج التواریخ، جلد سوم، امان التواریخ جلد هفت، به خط فیض محمد کاتب نسخه عکسی اکادمی علوم، آریانا دایرة المعارف بخش ادبیات افغانستان، مجموعه مرتبه محمد حسین واصل، یادى از رفتگان تالیف خسته، واصل سرایشگر رنگین ترانه ها نوشته سرور باکفر در شماره دهم سال سوم خراسان و جسیزاینها رجوع نمود.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

انعکاس بیشتر و ارسته گی و صوفی منشى در شعر

بدانگو نه که شمارى از سخن سرايا ن سده هاى پيشين ، به بيا ن مسايل عرفانى توجه داشته اند ، در ميان سخن پردازان سده سيزده نيز ، ميتوان با چهره هاى آشنايى به دست آورد که به گمان خودشان ، طعم سخن خود را با چاشنى تصوف گوارا يى بيشتر بخشیده اند .

درين بر شگاه زمانى ، گاه به گاه ، دوگو نه تمايل سبب بهم پيوسته گى و گره خورده گى شعر با تصوف گرديد ه ، يکى اينکه انگيزه يى شاعرى زابر آن داشته تا به يك روش عرفانى دل ببندد و احکام آنرا زمينه يى براى سخن پرورى مناسب بشمارد و دودىگر اينکه صوفى نسبتا با سوادنشسته در کنج خانقاهى ، شعر را وسيله خوبى براى بيا ن آرزوهاى صوفيانه خویش بداند و به شعر دست بيندا زد و نتيجه هر دو يکى ميشود: آميزه شعر با تصوف .

احمد على احمد شاعر صوفى منشى قندهارى ، گوینده سده سيزدهم و طن ماکه اشعارش رنگ و بوى صوفيانه دارد ، معلوم نيست که اول شاعر بود ه و بعد صوفى شده يا اينکه شعر را خدمت گزار عرفان گردانيد ه است . على الظاهر ، اوپيش از يک به حلقه وارسته گان بيو ندد با شعر رابطه نزديک داشته و از ان در بيا ن ادراکات خود کار مى گرفته .

درباره اين احمد شاعر که سيمای وارسته يى از ادبيات ما در سده سيزدهم است و آرزوها و بر داشت هاى خود را در شعر پياده مىکرد ، معلومات موثق و کافى در دست نيست ، يعنى تاکنون پژوهشى در ارتباط به زنده گى و شعر او صورت نپذيرفته است .

آگاهی موجود به هیچو جـه برای شناخت این سخنسرای عزلت
گزین که انسان و طبیعت را از زاویه به خصوص می نگرد و چیز
هایی برای گفتن و شنیدن دارد، بسنده نیست .

مع الوصف آنچه گاه به گاه و به صورت پراگنده راجع به او گفته
شده و یابه نوشته آمده بر شمایبی از حالات و ادراکات او را مینمایاند.

دو نامه یی که از یک آدم مطلع درباره شاعر در دست است، اطلاع
خواننده و پژو هنده را درین زمینه بیشتر میسازد ، اما دیوان

اوست که از اعتقاد و اندیشه و پایه سخنوری او پرده برمی دارد .

درسطور معدودی که در آغا زدیوان از زبان خود شاعر افاده

یافته او خود را «خانه زاد کشور خرابی و تعلیم یافته دستا ن نا

مرادی» و «فقیر عجز تصویر» می داند و اشعار خود را «اخگر پاره

چند» و دیوانش را «شرارستان» نام میگذارد و در ارتباط به نامرادی

و بی سامانی خود یاد کرد ها یی دارد که می نگیریم :

در میان آتش

جگر آتش ، دل آتش، سینه آتش ، دیده ها آتش

ازین هر چار آتش کار و بارم خوش به سامان است

موج اشک

موج اشکم این زمان تعلیم تو فان میکند .

هفت دوزخ کی شود سدره سیلاب ما

چشم سیلابی

وه که اندر دل شبها چه تماشا دارم

چشم سیلابی ما را مژه فواره بود

ما حاضر

غذا از خون دل آب زلال از دیده پر نم

به عالم ما حاضر چیزی که من دادم همین دارم

آه جانگاه

کشد ز سینه من آه اگر زبانه برون

یقین که جان شود از قالب زمانه برون

خصلت دریا

زند پهلو به تو فان موج اشکم که چشم خصلت دریا گرفته
مانند گفته هایی که یاد شد، ایات فراوانی در دیوان او دیده
میشوند که بیانگر درد و سوز و ناله سامانی او توانند بود.

احمد صوفی بود و در طریقه چشتیه گام میزد و به وحدت
وجود که رمزی از رابطه علت و معلول است، پابندی داشت و
این مطلب در همه جای اشعار او به نظر میرسد. به گونه مثال به
ابیاتی از سروده های او در اینجا توجه می کنیم که دل بسته گی او
را به یگانه گی هستی می نمایاند.

اول از آب یقین صاف بشو لوح وجود
تا ببینی که همو دایره هم پرکار است

از ناز با کسی متکلم نگشته ای
لیکن ز هر دهن چه خوش آید صدای تو

یار ناپیدا

مرا معذور میدار ای خردمند
که ما را آن نگار از ما گرفته
بر ارباب تحقیق است پیدای
که احمد یار ناپیدا گرفته

بهانه ساز

بچین تو دام حدوث از میانه ای صیاد
که مرغ دل نشود بهر آب و دانه برون
فراق و وصل و شب و روز و ماه و سال کجاست
بهانه ساز من آمده این بهانه برون

صدای یار

تو بر گرد حریم و دیر گردی صدای یار می آید ز خانه

شناخت زلی

فتاده روز از ل چشم من به عارض ماهت
به هر لباس که آبی شنا سمت که همانی

در اینکه احمد چه هنگامی و تحت چه شرایطی و با چه ذهنیتی در دفاع از طریقت چشتیه بر خاست، چندان روشن نیست. اما گفته می شود که او ابتدا به فقه و مسایل اسلامی متمایل بود و ازین سبب به ملا شهرت داشت و چون دارای آواز خوش بود به روشه و موعظه نیز اهتمام می جست و به قول یکی از بازمانده گانش، پس از ملاقات بایک صوفی به طریقه یاد شده تمایل پیدا کرد و بهان پابند گردید. (۱)

گویند شهرت خوش آوازی و فصاحت احمد به کابل رسید و دوست محمد خان امیر و قتل او را به مرکز طلب نمود.

در آن هنگام، در استال خانقاهی دایر بوده که شماری از صوفیان و صوفی منشان به تفکر و ترویج اندیشه خود در آن اشتغال داشته اند و احمد با آنان سروکاری پیدا میکند و از آنجاو به تشویق آن دستگاه به غرض ارشاد هندوان به هند میرود.

گویا از همین هنگام، کلمه «ملا» در نام او به «فقیر» تغییر یافته و به این صفت موصوف گردیده.

محمد حسن مولوی ضمن نامه یی به عبدالرزاق غفوری میگوید که موضوع تبدیل یافتن صفت آخره به فقیر در نام احمد علی بحث بیشتر به کار دارد و آنچه میتوان درین باره گفت چندان موثق نیست و لایق شان جد شما نمیشد.

به اساسی روایات موجود، احمد در امر تسر ساکن گردید و به ارشاد دست زد و در همانجا چشم از جهان بر بست و مزارش تاکنون زیارتگاه مردم است.

ابراهیم خلیل در سفری که به سال ۱۳۲۰ شمسی به هند انجام داد در امر تسر به زیارت مرقد این شاعر و ارسته وطن رسیده و تاریخ وفات او را از سنگ مزارش نقل کرده که (دوم رجب سال ۱۳۱۱ هجری است). (۲)

اشعار احمد حداکثر مفاهیم صوفیانه دارد و به جلال زنده گی ارجحی نمی گذارد.

کاسه زرین خور شید است بر دست فلک
صد فلک باشد گدا جام سفا لین مرا

* * *

عشرت آ باد جهان باد فدای غم یار
نمک خنده مرا بخیه به نا سور بود

* * *

تاکی به جیفه خواری دنیا فتاده یی
ای بی نصیب میل به شهد و شکر نما
در سروده های احمد، اضافی بر بیان اندیشه عرفانی، پیام
هایی وجود دارد که انسان را به تهذیب نفس و نیکو کاری و مقاومت
در برابر ناملایمات و جز اینهادعوت مینماید :

خاکساری به من ارزانست دار
در رهت دار مرا خاک نشین
حرم غیر نسازی دل من
این مکانرا نسزد جز تو مکین

تحمل در سختی

هر جا به خشت سر بنه و خواب ناز کن
میدان عذاب ، راحت بالین ناز را

بنیان اندیشه

پیش روی تند باد غم چو کوه از جا مرو
عاشق آن باشد که همچو ن کوه پابر جا بود

* * *

تو مشو تنگدل از تیره گی شام فراق
شعله آه بود شمع شبستان غمش

* * *

دلآوری نشود جز به وقت مرگ عیان
به زبرد دار برو حلقه طناب ببوس

مقام انسان

احمد مصحف ناطق نبود جز انسان
بسته از تار تجلی همه شیراز ما

دوری از نام جوئی

در فردوس و صالحش جوئی روبگردان ز در نام و نشان
بی خطر تا به بر دوست رسی چو زهی از خطر نام و نشان

* * *

نداری گر به سر چشم خدا بین
د و چشم از خویشتن بستن بیا موز
به گوشم دوش گفت ایمن نکته مستی
حدیث دوست از دشمن بیا موز

برای هدف از جان گذشتن

بیک ابریق آبی کی طهارت میشود حاصل
شهیدان و فایش رانخت از خون و ضو با شد

تسلیم و قناعت

به سر ز افسر تسلیم افتخارم بس
ز شهدا برضا، کام خوش گوارم بس
مرا که خلعت عریانی است و مفرش خاک
ز دولت ازل این قدر و اقتدارم بس
ز گلشن دلم این نکته غنچه وار شگفت
ز خود کنار شد م، یار در کنارم بس

* * *

احمد ا کار به یکبار به آن یار سپار
خوب کرد اول و هم خو بتر انجام کند
زهجرا ن نیست بر من زار نالیها که می بینی
که منم خود نمیدانم که ما را در فغان دارد

بد عهدی

وعده امشب کنی و صبح قیامت آیی
این چنین وعده نزدیک گمان نیست دگر
در مقاله ای که زیر عنوان «شا عر گمنام قند هاری» در باره احمد
به چاپ رسیده گفته میشود :

« این شاعر در اوایل حکمرانی امیر دوست محمد خان میزیسته، ابتدا مدرس و فقیه بود — از قندهار به کابل مسافرت کرده و چندی به امور دفتری پرداخته است. » (۳)

این مطلب که او چندی به امور دفتری پرداخته است. گویا به حقیقت نزدیک نیست، زیرا او اهل دیوان و دفتر نبود و علی‌الظاهر با میرزا احمد علی نام دیگری که او هم از قندهار و معاصر وی بوده و در شعر نیز دستی توانا داشته اشتباه شده است.

نویسنده مقاله در جای دیگر به شرح مختصری از عقیده شاعر توجه نموده و گفته است «حیرت که توجه نخست به فلسفه شناخته شده، فقیر آنرا به تلازم نیکو و الفاظ شیرین پیرایه می‌بندد. » و در جای دیگر نوشته: « این خراب‌باد عشق چنان بلند پروازی دارد که از لاف‌های عام معشوق خود، ابدرا جلوه او، حسن و عشق را تار و پود دامنش می‌انگارد. » این مفاهیم از اشعار احمد گرفته شده‌اند.

با تامل بیشتر در دیوان احمد، افزون بر شعر صوفیانه و شعر ارشادی، به اشعاری که انسان را به پهلوی دیگر زنده‌گی ملتفت می‌سازد، نیز میتوان دست یافت.

شکست دل

هر چیز رانشان شکستن صدا بود
هر جا شکست شیشه دل را صدا نشد
یارم به‌بر رسید و من از خویش بی‌خبر
در حیرتم که آمد و آواز یانشد
تا شست ناز را به خدنگ آشنا نمود
یک تیرش از دل و جگر ما خطا نشد

عقل بیچاره

برد کالای خرد را عس حسن به زور
عقل بیچاره به پیش که به فریاد رود
طبع رنگین مرا نطق من اصلاح کند
پیش مشاط کجا حسن خدا داد رود
بسکه از ضعف و نقاهت تن احمد کاهید
از ضعیفی دو قدم پیشتر از باد رود

وامانده گی

وامانده ام ز قافله ، ر فتند هم رهان
ای خضر پی خجسته به فریاد من بر س
در انتظار دیدم ما فرشی را ه شد
پیمانده در کف ای بت پیمان شکن برس

حاصل دل

عشق روید زمین دل من تاجه باشد ثمر و حاصل من
تلخی مرگ شود شهسو شکر گر رسد بر سر من قاتل من

تو فان

اشك تو فان خیز من پهلو به تو فان میزند
گر ز سر بگذشت آسان میکند بنیاد من
یار گر آید ببالینم نیاید باورم
من به هجران خو گرفتم، وصل رفت از یاد من

عذر نگه

میچکد خون سر شك از سرمزگان احمد
عذر دارم ز رخت پای نگه در گل بود

* * *

دل ز شو قش بسکه اندر خون تلاطم میکند
دیدم بهر دیدنش راه نظر گم میکند

تاسیس ۱۳۹۲

دولت بیزوال

بگذر از خضر و آب حیوانش کوثر چشم پر زخم بر دار
زر شادی مجوکه نایاب است دولت بی زوال غم بر دار
در نامه یی که از محمد حسن مولوی یکی از فضلا ی نیکنام
معاصر قند هار نزد عبدالرزاق غفوری از احفاد شاعر موجود است،
معلوما تی در باره احمد دیده می شود که خلاصه آن چنین است :
ملا سیف علی با دو پسر خود ملا غلام و ملا احمد علی در اوایل عهد
امارت دوست محمد خان از زمین داور به قند هار مهاجرت کرد.
جد نویسنده نامه ، از او و پسرانش پذیرایی نمود و سر پرستی مسجد
آخوند ملا طاهر را به او تفویض داشت و پسرانش در آن شهر به

فراگیری درس مشغول شدند. احمد علی نسبت داشتن صدا ی خوب به کابل خواسته شد و مورد توجه قرار گرفت و پس از مدتی اقامت در کابل، برای سیاحت به هندرفت و در امر تسر ساکن گردید و به ترویج طریقه چشتیه و ارشا ددست یازید و سرانجام در همانجا وفات یافت و مدفون گردید و قبرش تاکنون زیارتگاه مردم است. او یکبار در ایام حیات خود به قندهار مراجعت نمود و بعد از شش ماه دوباره به امر تسر رفت و احمد قلی جد عبدالرزاق غفوری را با خود برد و او بعد از مدتی اقامت و تحصیل در آنجا به وطن برگشت عبدالرزاق غفوری که از مردان نیکنام و طن است و دیوان احمد را در اختیار دارد، به سه واسطه به احمد علی احمد شاعر مورد گفت و گو پیوند می یابد. (۴)

نسخه یی مقبول و خوش خط از دیوان احمد که دارای دوسر لوحه متناظر و یک سر لوحه دیگر و جداول مذهب تشعیری در اطراف صفحه ها و غزلها میباشد بدانسان که یادش رفت موجود است. این نسخه هم از نظر کمیت اشعار ی که از گوینده بر جای مانده و هم از لحاظ خط و هنر تذهب درخور توجه به شمار می آید.

در پایان مقدمه کوتاهی که براین نسخه نوشته شده، مهری دیده میشود که «نظام الدین حسین» نقش آن است و چنان می نماید که این نسخه به وسیله همین شخص تهیه و آماده شده باشد.

نام کاتب درین نسخه دیده نمی شود، خط آن نستعلیق متوسط است اما از اشتباهات املائی خالی نیست. به قول مایل هروی خط و تذهیب این نسخه، کار هنر است.

گویا از اشعار احمد فقط همین یک نسخه دیده و شناخته شده و نسخه دیگری از آن را کسی سراغ نداشته است. از حسن اتفاق این نسخه یگانه، به ملاحظه و مطالعه چندتن از اصحاب شعر و ادب رسیده و هر کدام راجع به آن نظری ارائه داشته و سخنی گفته.

به موجب یادداشت پنسی که در آخر دیوان به نظر میرسد، این نسخه به سال ۱۳۲۸ ش در دبسترس محمد حسین بهرو زقرار داشته و او درین یادداشت چنین گفته است:

«از مولف این دیوان به ظن غالب نسخه مرغوب دیگری در کتابخانه مطبوعات موجود است که حاوی غزلیات، مثنویات، رباعیات، قطعات، مخمسات و غیره می باشد. کاغذ آن نیز کشمیری سفید بوده و جد اول مطلا و لاجورد و شنجرف دارد و خطش نیز خوش می باشد و اگر حافظه ام به اشتباه نرود با خط کاتب این نسخه زیاد شباهت و هم رنگی دارد و ممکن است کاتب هر دو نسخه یکی از مریدان و علاقه مندان شاعر بوده باشد - ۲۹ دلو ۱۳۲۸»

بنابر ادعای ذکر شده، فهرست دواوین مخطوط موجود در آرشیف ملی که قبلاً شمار قابل توجهی از آن در کتابخانه مطبوعات بود، از نظر گذرانده شد و دیوانی بدین صفت و ازین شاعر به چشم نیامد. دیوانی از احمد پسر دوست محمد خان که به سال ۱۲۸۳ هجری به نستعلیق نسبتاً خوب و به صورت مذهب تنظیم گردیده و قبلاً به موزیم کابل تعلق داشته، فعلاً در آرشیف ملی نگهداری میشود. احتمال دارد بهر و ز این دیوان رادیده و به تصور احمد مورد بحث به اشتباه رفته باشد.

از احمد نام دیگری نیز دیوان بدو آغاز و انجامی در آرشیف ملی هست که آن هم غیر از احمد طرف گفت و گوست. نویسندۀ مقاله «شاعر گمنام قند هاری» و محمد حسن مولوی و نگارنده کتاب «دکند هار مشاهیر» نیز دیوان احمد رادیده و راجع به آن سخن گفته اند.

محمد حسن مولوی که از نامهای یاد شد، از قول طالب که او هم به دیدن آن دیوان توفیق یافت، اظهار مینماید که این دیوان شاید از احمد علی قلعه چه یی باشد و مولوی قضاوت درین امر را مشکل میدانند و با به میان آمدن نام احمد علی قلعه چه یی بعد دیگر در مشکل شناخت شاعر طرف بحث عرض وجود میکنند.

نویسندۀ دکند هار مشاهیر، که از زیبا یی خط و تذهب دیوان به ستایش می نشیند، نکته قابل توجهی را متذکر شده که چنین است:

« احفاد او در قندهار به ورثه واقربای میرزا قربا ن علی بولکی معروف است که در سال جهاد استقلال از طرف عمال انگلیس به تهمت ناحق شهید شد . » (۵)

نسخه حاضر دیوان احمد علی احمد ، شاعر درویش مشرب که در دست است و به عبدالرزاق غفوری تعلق دارد ، نسخه یی نفیس و با ارزشی است و نسخه دیگری گویا تاکنون از آن دیده نشده است .

درین نسخه که شاید کامل هم نیست بیش از سه صد غزل و شماری مخمس و مستزاد و رباعی و مثنوی به ضبط آمده که جمعا نزدیک به سه هزار بیت میشود و بخش عمده آنرا غزل احتوا میکند. غزلیات در دو قسمت آورده شده که قسمت اول آن از صفحه اول تا صفحه (یکصد و هفده) ادامه یافته و (یکصد و هشتاد و هفت) غزل را در بر دارد و قسمت دوم آن از صفحه (دو صد و چهارده) تا صفحه (سه صد و نوزده) شامل (یکصد و هجده) غزل میباشد و هر دو قسمت به (سه صد و پنج) غزل بالغ میگردد .

از صفحه (یکصد و هجده) تا صفحه (یکصد و نود و سه) اشکال دیگر سروده های شاعر جای دارد و صفحات بین یکصد و نود و سه تا (دو صد و سیزده) سفید گذاشته شده که شاید برای ثبت قسمتی دیگر از اشعار او اختصاص یافته ولی فرصت ثبت آن به دست نیامده است .

باید یاد آوری شود که غزلهای قسمت اول کوتاه تر از غزلهای قسمت دوم است یعنی حد اکثر بین (پنج) تا (هفت) بیت و به ندرت بیشتر از آن میباشد در حالیکه غزلهای قسمت دوم بین (هفت) تا (ده) بیت و گاهی بیشتر از آن است .

چون مهر نظام الدین حسین درپایان مقدمه دیوان تاریخ (۱۲۷۱) هجری را دارد لذا تاریخ کتابت بعدتر از آن سال تواند بود .

اشعار احمد بدانسان که گفته آمد چاشنی عرفانی دارد و از جانبی که به دفاع برمی خیزد روشن است باتوجه به جنبه های سودمندی که دارد ، اما این اشعار از استواری و استحکام زیاد بر

خوردار نیست و عذو بت و جاذبه کمتر دارد و خیال و تصویری و تمثیل آن چشمگیر نیست و عرصه نفوذ آن محدود تر است ، مانند اشعار بسیاری از صوفیان دیگر .

از نظر ساختار بیرونی و خصوصیات لفظی نیز میتوان ایرادهایی بر اشعار احمد وارد نمود که این امر به نقد گفته های وی می انجامد و این مطلب درین نوشته مورد توجه قرار ندارد ، و بحثی است جداگانه . باتمام آنچه گفته آمد ، احمد چهره یی از ادبیات سده (سیزده) وطن ماست و در ادبیات این سده جای پای دارد و حرف های برای گفتن داشته که غالباً در خورشیدن است و از لایه های آن حرفها ، میتوان باسیما و با اندیشه او آشنا یی بیشتر به دست آورد . درین بخش از بحث ، به نمودهای دیگر و پیا میهای دیگر از گفتار احمد ، التفات خواننده را معطوف میسازیم .

جام باقی

زدست ساقی ما هر که نوشد جام باقی را
زمستی پنجه منصور را بر دار می تابد
نباشد حضرت دل خود زیاده از قطره خونی
به زیر بارغم بین ، گردن کهسار می تابد
سیه کاری نباشد جز خیال وصل و هجرانش
زغیر تریش ما بنگر که نیش خار می تابد
زهر تار رگم صد نغمه داوود می آید
مغنی بسکه تار چنگ را بسیار می تابد

وعده نزدیک

بخرام ای بت طو بارو ش سرو حرام
چون تـوسـروی به خیابان جنان نیست دگر
وعده امشب کنی و صبح قیامت آیی
اینچنین وعده نزدیک گمان نیست دگر
نفسم شعله کانون جگر میباشد
چون من آتش نفسی در دوجها نیست دگر
میزنم ه میجو جرس هر قدم زدل فریاد
به لبم چون لب نی ، غیر فغان نیست دگر

حیات دیگر

امروز روز قتل به سر میرسد مرا
 فردا چه غم ، حیات دگر میرسد مرا
 باله به خویش گلشن دل از نهال او
 در حیرتم که کی به ثمر میرسد مرا
 احمد ز خویشتن شده ام تا که در کنار
 از هر کنار یار، به بر میرسد مرا

شعر احمد از نظر خودش

در مجلسی که شعر من آید دران میان
 احمد به وجد آکند ارباب راز را
 * * *
 گواه حال به احمد ز بان ناطقه اش
 چنانچه بوی گل آید، همه برو ن ز گلاب

ناله شب

با دل زار تو اندر دل شب نالان باش
 کاروان را دم رفتن جرسی در کار است

حسن ساقی

حسن ساقی کار صد خم میکند در هر ادا
 بی شراب از دیدن او گشت یاران بی خبر

راه بی پایان

هر کسی رفت درین بادیه واپس نامد
 تا ابد طی نکند خضر بیابان غمش

وظیفه چشم

چشم از برای دیدن یار آفریده شد
 بی روی دوست دیده به روی که وا کنم

ماجرای دل

صد نفخ صور ، نغمه بلبل به گوش ماست
 محشر نمونه یی بود از ماجرای دل

دل‌کدا

در قدرت این قوم مرانطقه لال است
خور شید کمین رقعہ بود دل‌کدا را

بیمار

لب میگوین تو از بادہ خبردارم کرد
چشم بیمار تو بی واسطہ بیمارم کرد

راز مبہم

بہ حیرت اندرم زین راز مبہم
کہ ہرکس گشت واقف بی زبان شد

شرط خوشی

خوش بود فصل بہار و چمن و سایہ سرو
ساقی و بادہ بہ شرطیکہ مہیا باشد

نہال الفت

نشانیدم نہال الفتش را در زمین دل
مباد از تند باد فتنہ و غم سرنگون گردد

راہ علاج

رنجور عشق را ز فلاطون مجور علاج
جز شربت وصال نبا شد شفا ی ما

تماشا

بہ کنج عزلت خود در دل شبہای ہجرانش
زہر لخت جگر دارم تماشا خون چکیدن را

سجدہ

در خیالم قاخم ابروی جانان جاگرفت
میکند دیر و کلیسا سجدہ بر محراب ما

آرمان

انتظار از دل و جان داشتم دارم هنوز
دیدہ یی چون ابرنسا داشتم دارم هنوز
در خیال قامت شمشاد ت ای نخل مراد
دل بہ تن ، چون بید لرزان داشتم دارم هنوز
نیستم بر دور شمع ت کمتر از پروانہ یی
پر زدن در آتش ار ما داشتم دارم هنوز

در فرجام بحث ، چند بیت پرمفهوم عرفانی به عنوان حسن ختام از يك مثنوی احمد به نقل گرفته میشود .

همچو خود میجویم آتشپاره یی

بی سراپای یی ، گر بیابان پاره یی

مقصد اینجا سبحه و زنا نیست

عشق را با دین پرستان کار نیست

وین هلاک ما بود صهبای ما

نیست جز معشوق در مینای ما

گوش خواهم تا نیو شد راز را ورنه مخفی میکشم آواز را (۶)

این مطلب که احمد به گفتار کدام شاعر توجه داشته و آنها میخوانده است ، در سروده هایش بازتابی دیده نمیشود و تنها سه غزل صوفیانه از گوینده یی به نام « نیاز » را مخمس گردانیده که چندان قابل توجه نیست .

دوبیت از یک غزل مخمس شده نیاز چنین است :

مرید پیر مغانم دگر نمیدانم

خواب باد و آنم دگر نمیدانم

به یار محو شدم چون حباب در دریا

ز چشم خویش نهانم دگر نمیدانم

پانوشتها و توضیحات

۱- مجله آریانا ، شماره شش ، سال نهم ، ۱۳۳۰

۲- همانجا

۳- همانجا

۴- برای دانستن دقایق موضوع میتوان اصل نامه را نزد محترم غفوری مشاهده نمود . باید یادآور شد که معلومات محمد حسن مولوی از هر کس دیگر بیشتر و مستندتر است .

۵- دکندهار مشاهیر ، ص ۲۸۶ ، سال ۱۳۴۹ .

۶- منبع اساسی شناخت احمد ، درین نوشته نسخه یگانه دیوان اوست که مورد استفاده بوده است و اشعاری که درین جا آورده شده تمام آن از همان نسخه انتخاب شده اند .

رواج شعرسرایی میان درباریان

اگرچه سدهٔ سیزدهم در این سرزمین، از نگاه شعر وادب، به گونه دوسدهٔ پیش و پس از آن کم درخشش و بی رونق به شمار می آید، مع الوصف با جست و جو و پژوهش های پیوسته، صرف نظر از شماری از سخن آفرینان آوازه مند، میتوان با چهره های ناشناخته وازیافته و راه نیافته در میان مردم روبرو شد که یادشان در تاریخ ادب این عهد نباید دور از نیاز مندی پنداشته شود.

احمد غزلسرای شاعری ازین زمانه و ازین گروه سخن ساز است که تا دوره حاضر به درستی به شناخت نیامده و گفته هایش راه خود را در دل های دوستداران شعر نکشوده است و گزارشگران مسایل ادبی نیز از حالات و چگونگی اشعار او آگاهی کافی و لازم نداشته اند.

نگار شگرا مان التواریخ شایسته نخستین کسی باشد که در باره احمد سخنی گفته است. او میگوید: «در سخنوری پایه بلند و طبعی از جمند داشته و همواره علم سخن سرا بی برمی افراخته ... بهر جهت احمد را اشعار نیکو و دیوانی دلجو بود که از تضایف ایام فرسوده گردیده و متاسفانه از اشعارش تاکنون چیزی به دست نیامده» (۱)

نگارنده یاد شده در سال (۱۳۴۰) قمری یعنی تقریباً بیست و پنج سال بعد از وفات احمد که مدت زیادی نیست، در سفر خود به کابل با پژوهنده گان و رجال نزدیک به مقامات و قوت به گفت و گو نشست و از آگاهی آنان سود گرفته، اما با آنهم از سروده های احمد چیزی بدست نیاورد و دیوان او را ناپدید و از میان رفته پنداشته است.

سیزده سال پس از یادکرد امان التواریخ، حافظ نور محمد بیاد این شاعر مینویسد:

«... صاحب دیوان ضحیمی هستند که من يك نسخه اورا قبل از حدوث انقلاب در نزد جناب محمد اسماعیل خان آقا یکی از نمایرانواب عبدالجبار خان مرحوم دیده بودم ...» (۲)

از دانش پژوهان و دانشمندان د رمسایل ادبی کس دیگر پیرامون دیوان احمد معلوماتی ارایه نداشته است . اما! زدو مثنوی او به نامهای « گلشن حیرت » و « گلشن مجدی یا مجددی » یاد آوری های دیده میشود .

گلشن حیرت بدانگونه که حافظ نور محمد دیده و نوشته در وصف شمایل پیا مبر بز رگوار اسلام گفته شده و نزد يك به (چار صد و پنجاه) بیت میباشد که با این بیت آغاز می یابد :

باز خم فکرتم آمد به جوش داد به مستان و فاجام نوش
گلشن مجددی در ثنا و صفتنی چند از بزرگان اسلام مانند
ابوبکر صدیق ، امام جعفر صادق ، سلمان فارسی و ستایش بعضی از
مشاهیر صوفیه چون بایزید بسطامی و ابوالحسین خرقانی و
مناقب شماری از پیشروان و پیروان طریقه نقشبندیه مثل مجد
الف ثانی ، شیخ احمد سرهندی و خواجه عبیدالله احرار و مولانا
یعقوب چرخ و جز اینها میباشد . این هر دو مثنوی که بر وزن مخزن
الاسرار نظا می است ، در دسترس حافظ نور محمد بوده است و
نسخه یی از گلشن مجددی متعلق به کتابخانه پوهان دوکتور جاوید
دیده شد که به سال ۱۳۰۹ قمری در ناحیه سند کتابت شده و دارای
(یکصد و سی) صفحه و (دو هزار) بیت است و کاتب آن شناخته
نیست .

ابیات زیرین از آن مثنوی در ثنائی مولانا یعقوب چرخ است :
کیست بگویم به تو یعقوب من آینه طلعت و چه حسن
مجمربزم شرر در دو سوز شعله شمع شب گیتی فروز
نغمه طراز ادب و جد و حال طوطی شیرین سخن خوش مقال
غنچه خوشبو ی گلستان راز شاخ گل گلشن عجز و نیاز
در جست و جو یی که برای اشعار احمد صورت پذیرفت ،

سراغ نسخه یی از دیوان او در آرشیف ملی گرفته شد که گویا قبلا در اختیار موزیم کابل بوده است

این نسخه در روزگار حیات شاعر، به خط نستعلیق بر کاغذ خوقندی کتابت شده و کاتب سعی و زبیده است که همراه با خط نستعلیق خوب از هنر تذهیب و تزیین با گل و برگ یعنی تشجیر در حاشیه کتاب کار بگیرد و با فن افشان، متن آنرا به رنگهای آبی، گلایی، فیروزه یی، پشت گسل (سرخ کمرنگ) و غیره زینت بدهد و متن و حاشیه را با تکنیک وصال پیوند بزند و از اینجا ست که می توان هنر کاتب را زیاد از چ نهاد و بهای شایانی بدان قایل شد. ارزش هنری این کتاب سبب گردید که آن را در سیمینار نسخ خطی، بر گزار شده به سال ۱۳۴۶ در کابل، به نمایش بگذارند و دانش پژوه از شامین سیمینار آنرا در مجله راهنمای کتاب به شناسایی بنشیند (۳).

کاتب در اینجا منسخه مینویسد:

«لله الحمد و المنة که دیوان فصاحت بنیان عالیجا ه جلا لت نشان شجاعت عنوان، سردار احمد خان... بنا بر مایش خود صاحب کلام به اتمام رسید. المذنب الحقیق سراپا تقصیر، فقیر میر احمد علوی بن المر حوم میرزا عبد العلی، لغایت یوم سه شنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۳...»

میر احمد علوی کاتب دیوان از خوشنویسان زمان خود است که تاکنون به هویت هنری او راه برده نشده است و شناخت او در ردیف خوشنویسان کشور و هنر پژوهان فن تذهیب و تزیین کتاب قطعا شایسته مینماید.

در کتاب «هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر» دو نفر به نامهای میرزا عبدالمجید و میرزا احمدعلی به کوتهی شناسانده شده اند که هر دو پسران عبد العلی نامی بوده اند (۴) و اگر چه از میر احمد علوی در آن اثر یادآوری صورت پذیرفته است احتمال میرود که او هم پسر عبد العلی و برادر مهتر دو نفر یاد شده باشد و البته قطعیت این امر مستلزم دقت و تا مل بیشتر پنداشته میشود.

در هر رویه از دیوان (نه صدوشش) صفحه یی احمد ، یازده بیت
تحریر یافته و تمام اشعار ثبت شده در آن به بیشتر از (نه هزار)
بیت میرسد . برای دریافت پایه سخنوری و اندیشه شاعر و بازتاب
جنبه های گونه گونه حیات انسانی و محیط اجتماعی در اشعار او باید
از آغاز تا انجام دیوان دقیقاً بررسی و ارزشیابی گردد .

آنچه از یک سیر اجمالی به دست می آید این است که او گوینده
بلند پایه یی نیست و گفته ها یش از نزاهت و زیبایی های بدیعی و
کارمایه های تخیلی ، بهره کمتری دارد ، اما در هر حال او گوینده یی
از سخن پردازان زمان خود است که با استفاده از آسوده حالی و
مجال فراوان و امکانات دست داشته ، اشعار بسیار سروده ، ادراکات و
احساسات خود را به بیان آورده است .

احمد در طریقه نقشبندی به انسلاک داشت و با شمار یی از داعیان و
راهیان این روش رابطه و سروکار می رسانید و مثنویهای او نیز از
همین سرچشمه آب می خورد و در دیوانش نیز موارد بسیاری در
رابطه به ارادتش به این طریقه به چشم می آید، مثل این بیت .

نشأ صمبای وحدت در مذاق جان دهد

جرعه یی نوشد کسی گر از سبوی نقشبند (۵)

اضافه بر یاد کرد ها از روشی که بدان باور مند است ، سخنانی
در توحید و مناجات و نعت پیشوای اسلام و مناقب ائمه دین
و اعظم صوفیه و بیزاری از جهان و ناپایداری زنده گی، در لابلای
گفته های او دیده میشود که این همه توجه به نفسانیات ، او را
یک فرد نهایت وارسته و پرهیزگار و روگردان از وابستگی و دل
بندی به مادیات نشان میدهد و بی میلی او را به آنچه در اطرافش
از مستلزمات حیات اشرفی وجود داشته ارا نه میدارد .

او در سرودن اشعار به بحرهای سنگین و مشکل دلچسپی
و مهارت کمتر نشان میدهد و یا اینکه گفتنی هایش در آن قالب
هابه راحتی جا بجا نمیشود و به خوبی بجای خود نمی نشینند ، اما

در بحر های سبک و خفیف غزلهای نسبتاً صافتر و رو شنتر و با مفهوم تری عرضه میکنند .

غزلهای زیرین را که از گونه دوم اند می نگریم :

زننده در گور

کسی کزو صل جانا ن دور باشد
چو شخصی زننده اندر گور با شد
اگر زاهد کند منع من از عشق
خدا را زین سخن معذور با شد
حذر از موج سیلاب سرشکم
که توفانش بسی پر زور با شد
ز برق شعله انوار جانان
غبارم رشک کوه طور با شد
ز تیر غمزه ترکان خو نریز
تنم چون خانه زنبور با شد

قبله دیگر

مرا آرام در بستر نباشد
شبی کان ما هم اندر بر نبا شد
میان یار را گویند هیچ است
مرا هیچ این سخن باور نبا شد
ز خجلت بر ندارد سر چونر گس
هر انکس را که سیم وزر نبا شد
دلت ای سیمتن بر من نسوزد
به این سختی دل کافر نبا شد
بجز محراب ابروی تو ای شوخ
مرا خود قبله دیگر نبا شد

مروری در سروده های احمد آشکار میگرداند که او به اشعار حافظ و بیدل دلبستگی بیشتر داشته و آثار کسانی از سرایش گران دیگر رانیز مطالعه میکرده است . غزلهایی که او به پیروی از حافظ و بیدل و دیگران گفته در دیوانش زیاد به نظر میرسند و

نیز چندین مخمس بر غزلهای آن دوشاعر سترگ و نظا می و آصفی و کاشفی و شیدا و شجاع الملک و جز اینها را میتوان در دیوانش به مشاهده گرفت.

گرچه احمد در زمانه خود آدم گمنامی نبود و باکسان زیادتی از ادیبان و دانشوران و سخنسنان سنجان همزمان خود هم صحبتی و هم نشینی داشت و راهیان شعر و ادب و قوت غالباً او را می شناختند، با این وصف دربارۀ زنده گسی خصوصی و کار و معاشرت و خصوصیت های دیگر حیات او کسی چیزی ننوشته و آگاهی قابل توجهی از او بر جای نمانده اند.

صاحب امان التواریخ وفات احمد را به سال (۱۳۰۰) در هندوستان گزارش میدهد و حافظ نورمحمد در حالیکه تولد او را ۱۲۴۵ قید میکند، فرمان یا بی او را در ۱۳۱۵ هجری قمری در پشاور میداند و معتقد است که در جوار مزار شیخ حبیب دفن گردیده است (۶).

بخش اساسی و توجه پذیر سروده های احمد را اشعار غنایی در بر میگیرد بدانسان که میتوان گفت هشتاد درصد از تمامت ساخته های او غزل است و دیوانش با این مطلع به سر آغاز می آید.

الهی نغمۀ سنج خویش گردانی ز بانم را

ز قانون محبت پر اگر سازی فغانم را

این شاعر که غزل را بهترین وسیله بیان تمایلات خود میداند، دلچسپی نشان میدهد که آرزو ها، درد ها و گفتنی های خود را در قالب این نوع شعر افاده نماید. غزل های او با آنکه همه خوب و یکدست نیستند، بعضی از آنها از صفایی و روانی و ساده گی تا حد زیادی بهره دارند و میتوانند در مجموعه ادب کشور، راهی و جایی داشته باشند. غزل های راکه در ذیل از نظر میگذرانیم از آن گونه پرداخت های او به شمار توانند رفت:

زخم کاری

نیست یاری تا کند یک لحظه غمخواری مرا

اندرین ره کی کند کس غیر دل، یاری مرا

عاقبت کام دلم حاصل شد از دیوانگی
 بعد ازین ناید بکاری ، هیچ هشیاری مرا
 زحمت بیجا مکش بسیار گفتم ای طبیب
 چاره نتوان کرد زخم دل بود ، کاری مرا
 تا که سودای سر زلفش به سر افتاده است
 کی سروکاری بود با مشک تا تار ی مرا
 روز و شب در حسرت لعل روان بخش کسی
 نیست کار دیگری جز خون دل خواری مرا
 بسکه گشتم شهره عالم به عشق مهوشان
 زین سبب خوانند مردم رند بازاری مرا

دست و گریبان

هر کجا یکسو نقاب از زلف جانان میشود
 از خجالت ماه اندر ابر پنهن میشود
 گر فشانی گرد از زلفین خود اندر چمن
 سر بسر صحن گلستان ، سنبلستان میشود
 برد هر کو حسرت خط ترا در زیر خاک
 از مزار او به جای سبزه ، ریحان میشود
 گر نمایی گوشه ابرو مرادشام غم
 شام هجران بر سر من عید قربان میشود
 ای صنم دور از رخت احوال احمد را ببین
 با اجل هر ساعتی دست و گریبان میشود

این نکته در خور یاد آوری است که دیوان احمد در ۱۲۸۳ یعنی در زمان حیات او زیر نظر خودش کتابت شده و چون مرگ او در ۱۳۱۵ و به قول دیگر در ۱۳۰۰ واقع گردیده ، که در صورت اول سی و دو سال و در حالت دوم هفده سال دیگر بعد از آن تاریخ زنده بوده است مسلم میشود با آن علاقه یی که او به سرایش شعر داشته ، اشعار زیاد دیگر نیز سروده خواهد بود . اما تاکنون ازین قسمت اشعار او چیزی در دست نیست . احتمال میرود که این بخش گفته های او که از دوران پختگی و تجربه مند ی شاعر است بهتر از بخش نخست باشد .

حافظ نور محمد که نسخه یی از دیوان او را دیده واضح نساخته است که در کدام سال و توسط کدام کس کتابت شده ، تادانسته می شد که آن نسخه مربوط به زمان حیات شاعر یعنی نسخه مکتوب در (۱۲۸۳) میباشد یا بعد از آن و آیا نسخه موجود همان نسخه خواهد بود یا چطور . بنابراین روشن گردانیدن این مطلب به پژوهش و بررسی بیشتر نیاز دارد .

غزلهای احمد غالباً دارای ابیات زیاد تر است که گاهی تا به ده بیت میرسد ، اما ازینکه تمام ابیات هر غزل یکدست نیست ، میتوان با چشم پوشی از دوسه بیت ناستوار یا غیر روشن ، غزلوار ه های کوتاه و گویایی از آنها به دست آورد که خواندن آنها خوشایند باشد و شادی بخش . به این غزلها نگاه کنیم :

موج گل

موسم نو بهار میگذرد / حیف بی روی یار میگذرد
سوی گلشن چو بگذرد آن گل / موج گل از کنار میگذرد
صبر کن ایدل ستم دیده / غم شبهای تار میگذرد
قسمی رنجه کن دمی از لطف / زانکه کارم ز کار میگذرد

لاله خونین کفن

زلف آویخته بر طرف کمر می آید
چشم بد دور به سامان دگر می آید
برده تا داغ شهیدان تر اندر خاک
لاله خونین کفن از خاک بدر می آید
زود باشد که شود کشتی تن تو فانی
این چنین اشک که از دیده بدر می آید

چشم من می پرد امروز زنده ام از چیست
مگر از جانب دلدار خبر می آید
ترکیب های «چشم بد دور» ، «داغ شهیدان» ، «لاله خونین کفن» ، کشتی تن و چشم پریدن ، غزلوار ه آمده در بالا را ، بالنده تر گردانیده است .

چون دیوان احمد چاپ نشده و نسخه های خطی آن نیز زیاد نیست و اشعارش به دسترس همگان قرار ندارد ، بدین جهت

غزلهای دیگری را به مقصد آگاهی بیشتر ادب پڑو هان از سروده های این شاعر به معرض مطالعه میگذاریم .

ساغر پر خون

تا که از بر ، بر فت دلبر ما دمبدم خون رود زدل ، بر ما
عالمی رابه آب خوا هد داد شور تو فان دیدۀ تر ما
بی قرار م تمام شب بی تو پر زسیماب گشته بستر ما
هیچ رحمی نمی کند بر من شوخ بیرحم ما ، ستمگر ما
نیست روشنگری درین عالم تا کند پاک زنگ جو هر ما
بیتو هر شب به محفل عشرت پر زخون دل است ساغر ما
خلق گو یند یار می آید احمد این حرف نیست باور ما

خاقه بردوش

بسکه اندر شور و افغا نیم ما
هم چونی هردم نوا خوانیم ما
روز و شب در جست و جوی آن نگار
هر طرف بنگر شتا بانیم ما
از جفا ی زلف خم اند رخمش
خانه بر دوش و پریشا نیم ما
خنده زن بگذشت از پیشم چو برق
زان سبب چون ابر گریانیم ما
زان میان یکمو نشد واقف دلم
گرچه خود از موشگا فانیسم ما
زان دهن آید سخن چون در میان
حرف دیگر ، هیچ میدانیم ما
تاجدا گشتیم احمد زان صنم
با اجل دست و گریبا نیم ما

آب و هوای دل

ربود از دست من آن دلبر بادل
زنازا فکند یار ب در کجا دل

مرو بیرون ز ملک دل توزنهار
 که دارد بو العجب آب و هوا دل
 نشد آسوده در عالم بیک جا
 به خو بان تا نگردید آشنا دل
 تپد چون مرغ بسمل د ربرمن
 که تا گردید از جانا ن جدا دل
 چوبلبل در فغان باشد شب و روز
 زبس بسیار میخواهد ترا دل
 سرت گردم قدم آهسته بردار
 که افتاده است اندر زیر پا دل

محضر دل

ای غمت پادشاه کشو ردل
 بیتو خالی مباد منظر دل
 در طواف حریم آن سر کو
 می تپد هر نفس کبو تر دل
 بی لب لعل باد و پیمایی
 هست پر خون مدام ساغر دل
 روز و شب هست صورت جانا ن
 هم چو آئینه در برابر دل
 هست احمد ز د اغهای بتان
 در کفم روز حشر محضر دل

حنا از خون

آنشوخ به من و فانداد
 در معرض آفتاب حسنش
 خون دل ماست اینکه بینی
 آن شاه جهان به ملک خو بی
 آن نور نظر زمرد میها
 هرگز سرو برگ ما نداد
 دیدیم که مه ، صفا نداد
 سرپنجه او حنا نداد
 چون من به خدا گدا ندارد
 جز خانه چشم جاندا رد

نذر شمشیر

تاکنم طواف حریم حرمش
 دلبری سیمبری میخواهم
 مبهوش موکری میخواهم
 از خدا بال و پری میخواهم

شب تاریک سیاه خود را از فروغش سحری میخوام
 تلخ کامم زجفای هجران از لب او شکر میخوام
 نذر شمشیر بت چالاکی هر دم از شوق سری میخوام
 باسیر گذرای در مجموعه گفته های احمد ، افزون بر غزلهایی
 که گاه خوبند و دلنشین ، باتکبیت ها و چند بیت های فراوانی
 نیز روبرویی میسر میشود که گاهی از نظر لفظ و شکل یا برون
 ساخت وزمانی از لحاظ در و ن ساخت یعنی مفاهیم و آرزو های
 انسانی و تعبیر های رواج یافته در میان مردم با ارزش و قابل
 اعتنا دانسته میشوند. به نبدی از این گفته های و تکبیت ها و چند
 بیت های دل انگیز نظرمی افکنیم.

حرف غیر

چه شد چه شد که فراموش کرده یی ما را
 چو حرف غیر پس گوش کرده یی ما را
 از آن زمان که جدا گشته یی ز آغوشم
 بخواب مرگ هماغوش کرده یی ما را

قدم از سر ساختن

هر صبحدم برای قدم بوسیت زچرخ
 سازد قدم به شوق تمام از سر آفتاب

آئینه دار

همه عالم پر از انوار یاراست یقین دیوار و در آئینه داراست

بوسه به پیغام

هر کسی کام دل از لعل لبش حاصل کرد
 عاشق سوخته دل بوسه به پیغام گرفت
 زاهد خام طمع تا خم ابروی تودید
 پشت بر قبله زد و گوشه ز اسلام گرفت

بهای بوسه

بهای بوسه گر صد جان ستانی فدایت جانم ، ارزان میتوان گفت

هوای عشق

هوای عشق بتانم ز سر پدر نرود
 هزا ربار درین راه تا که سر نرود

به مجلسی که بود بحث لعل شیرینش
در آن میانه سخن هیچ از شکر نبرو

ثبات چمنان

عشرت این خاکدان از بسکه باشد بی ثبات
تا صراحتی خم شود آواز قلقل میرو

بی نشان

نشان نایافتم از بی نشانی گشت معلوم
که گر مارا نشانی بود در نام و نشان گم شد

گران جانی

نشان یافتم تا که از بی نشانی زنگ و زنا م و نشانی گذشتم
نشدم حاصلم هیچ از نکته دانی سخن اینکه از نکته دانی گذشتم
درین ره گران جانی خویشتر را سبک کردم و از گرانی گذشتم

خجالت نرگس

چشم نرگس تا مقابل با دو چشم یار شد
سر فروبرد از خجالت در چمن بیمار شد
در خیال چشم مستش هر که جا می نوش کرد
تأقیامت بیخود و دیوانه و سر شار شد
همسری در صحن گلشن کرد تا گل بارخش
عاقبت اندر چمن منت کش صد خار شد
فتنه و آشوب سر تا سر همه عالم گرفت
تا ز خواب ناز چشم مست او بیدار شد

این یاد داشت ثمره سیری گذرا و شتابزده در دیوان احمد است و به جرات میشود یاد آوری نمود که این کو تاه گفته ها، جوابگوی همه گفتنی ها در باره این شاعر نیست، یعنی با مطالعه دقیقتر و همه جانبه تر سروده های او به یقین آشنا یی بیشتر بابر داشت های او از محیط زندگی و بازتاب موارد و نکات تاریخی و ضرب المثلها و اصطلاحات مروج در میان توده های مردم و خصوصاً صیانت بدیعی و تاثیر آثاری پیشینیان در اشعار وی و پایه ادبی شاعر و جز اینها میسر میشود. که سودمند خواهد بود مطالعه و ضمیمه ادب را در سده سیزده (۷)

یاد داشت ها و پانوشت ها

- ۱- عبدالمحمد مو دب السلطان، امان التوارینخ، جلد هفت، ص
یک، نسخه عکسی کتابخانه اکادمی علوم
- ۲- ذیل مقاله عاجز افغان و افغان عاجز، مجله کابل، شمار ه دوم،
سال چهارم، ۱۳۱۳.
- ۳- راهنمای کتاب، شماره پنجم، سال دهم، ۱۳۴۶.
- ۴- هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر. کابل ۱۳۴۳، ص شش
- ۵- مقصود سر سلسله طریقه نقشبندیه شیخ بهاء الدین
بخاری است.
- ۶- مجله کابل، شماره دو، سال چهارم، ۱۳۱۳ و جلد هفت
امان التوارینخ.
- ۷- مرجع اساسی این نوشته نسخه خطی دیوان احمد محفوظ
در آرشیف ملی است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

شگوفایی شعر در ادبستان قندهار

سفینه غزل را برند در عالم

چو جام باده که مستان برند دست به دست
شهر آواز همنده قندهار ، بدانشان که جمعی از مردان سیاست
را در کنار خود پرورد ، به همان گونه نیز شماری از دانشمندان
و هنروران و سخن پردازان را به جا معه فرهنگی وطن ما عرضه
داشته که اشعار و آثارشان به فرهنگ و ادب سرزمین مارنگینی
و غنای بخشیده است .

هرگاه در ادبستان قندهار به تماشای بنشینیم بانو اسنجانسی
آشنایی به دست خواهد آمد که نغمه های دلپذیرشان کام جان را
گوارایی میدهد و لطافت بیانشان گوشش دل را به نوازش
میگیرد .

سردار پاینده خان از مردان مدبر و بانام قندهار بود که در سیاست
روزگار خود نقش نمایانی داشت و پس از او فرزندان ، سالها در
مسئله اداره این سرزمین ، خاصیت در بخش های غربی و جنوب غربی
کشور دست داشتند ، چنانکه دوست محمد خان دونو بت به
سلطنت رسید و مدت بیست سال فرمانروایی کرد و به دنبال او
اولاد و احفادش سالیان متسلسل زعامت وطن را در خانواده خود
حفظ نمودند .

پنج فرزند پاینده خان یعنی کندلخان ، مهردلخان ، رحمدلخان ،
شیردلخان و پردلخان معروف به سرداران قندهاری بودند و
از میان آنان مهردلخان مرد ادیب و شاعر بود که به تخلص مشرقی
شعری سرود و دیوانی از و برجای است (۱) که میتوان روزی
در باره او و شعرهایش به گفت و گو نشست .

سردار رحمدلخان که مدت ها در قندهار عهده های مهم را در
اختیار داشت هنگام دستگیری دوست محمد خان برادر ناتنی اش
بر هرات در ۱۲۷۲ هـ ، ترك وطن گفت و به ایران رفت و چند سالی

در آن سر زمین به سر برد و به سال ۱۲۷۸ در تهران به عمر شصت و چهار سالگی دیده از جهان فرو بست و به وصیت او جسدش را به نجف دفن کردند.

غلام محمد طرزی ضمن قطعه‌یی که در مرگ او سرود، اشارت به دفن او در شهر نجف می‌گوید:

از پهلوی دینداری، این رتبه و عزت یافت
آسو ددرآن مرقد از همد می‌قرآن

بر نیمه شوال، در آخر یکشنبه
بر ملک فنا زد پا، در مملکت تهران (۲)

* * *

غلام محمد طرزی فرزند ارشد رحمدل خان از چهاره‌های تابان شعر و ادب در کشور ما بود که به جبهه ادبی سخنسرا یا نقندهار در سده سیزده تعلق داشت. او به سال ۱۳۴۵ ه. در شهر قندهار دیده به جهان باز کرد و عبارت «باغ بهار دل» ماده تاریخ آن است:

از «باغ بهار دل» طلب تاریخش

زیرا که دل از ولادتش یافت نوید
دوران خورد سالی طرزی در قندهار به آسوده حالی به سرآمد
و تعلیمات او به شرایط آنرو زانجام یافت و او درس ادب و شعر گویی را بیشتر از عم خود مهرداد مشرقی یاد گرفت (۳) و در عرفان به طریقه نقشبندی به گرایش پیدا کرد.

آنگاه که رحمدل خان از وطن بیرون شد، دوست محمد خان، طرزی را با خود به کابل آورد و در صف شاهزاده گان جایش داد و به مواجب بسنده سر بلندش گردانید.

پس از درگذشت دوست محمد خان که در هرات واقع شد، شیرعلی خان و محمد افضل خان و محمد اعظم خان نیز او را مورد التفات قرار دادند و اگر ازش نمودند، اما شیرعلی خان در نوبت دوم سلطنت خود به او سوء نیت پیدا کرد و زندانیش نمود و سبب آن دوستی عبدالرحمان بود.

طرزی و ضع خود را در زندان شیرعلی خان در شعر ی انعکاس داد که چند بیت آن بدینگونه است :

دلَم در کنج زندان روی آسایش نمی بیند
نظر در خانه تاریک بینا پی کجا دارد

زبس در کنج غم بشکست اجزای و جود من
تم چون حلقه زنجیر سر تا پا صدا دارد

زبس نیش جفا ی خار طبعان میخورد بردل
نفس د رسینه تنگم خسک در زیر پا دارد

شدم تابسته زنجیر ، از غم گرد خود گردم
زمین گیر ی مرا سر گشته همچون آسیا دارد

خدا را غیر آزاد ی ندارد م مطلب دیگر
بلی هر کس درین عالم به دل یک مدعا دارد (۴)

پس از آنکه طرزی از زندان رهایی یافت معاش تقا عد برایش تعیین گردید و او مدت یازده سال در عهد امارت شیر علی خان به گوشه نشینی و انزوا به سربرد و به کسب فضایل و پرورش اهل کمال اهتمام نمود .

امیر عبدالرحمان که در اوایل حال باطرزی رویه مناسب داشت ، بعد از مقابله با ایوب خا ن در ۱۲۹۸ نظرش نسبت به او تغییر یافت و طرزی بار دیگر راه زندان را در پیش گرفت و مایملکش به ضبط آورده شد .

اگر چه طرزی درین نوبت بیش از سه ماه در بند باقی نماند ، با این حال شرایط قرون وسطای زندان در آن هنگام ، او را به مستوه آورد و شکایت از آن وضع ناسالم به گوشه چشمگیر در سروده هایش بازتاب پیدا کرد که در دیوانش به چاپ رسیده و از تالمت او به ما آگاهی میدهد . البته مشکل است بتوان تشخیص نمود که کدام کدام از آن گفته ها متعلق به دوره اول حبس او یند و کدام ها به دوره دوم ارتباط دارند ، نمونه های کو تاهی از آن گفته ها در اینجا از نظر میگذرد :

کیست در زندان غم تا همنفس باشد مرا
 زان همه همشبو تا ن زنجیر بس باشد مرا
 تا دهد با صد زبان شرح جداییها ی تو
 کاش دل صد چاک مانند جرس باشد مرا
 گوهر جان میکنم چون خاک در پایت نثار
 گر به نقد جان خویشم دسترس باشد مرا
 چهره شادی به زیر کرد کلفت شدنهای
 لشکر غم بسکه صف از پیش و پس باشد مرا
 * * *

زبس در کنج زندانخانه باخود ناله ها کردم
 دلم چون حلقه زنجیر لبریز صدا با شد
 * * *

بسکه زندانخانه تنگم بود جای خسک
 جای بالین زیر سر باشد مرا پای خسک
 طرزی که خود وابسته به دربار و از افراد نخبه دودمان پابنده خان
 بود، در چنین وضعی به زندان به سر می برد، پس وای به حال
 آنانی که به هیچ جا از تباطی نداشتند و راهی اینگونه زندانهای
 شدند.

به سال ۱۲۹۸ و به قولی ۱۲۹۹ هـ طرزی مجبور به هجرت از وطن
 گردید و از یار و دیار جدا ساخته شد و از آن هنگام تا وقت مرگ
 که مدت بیست سال را در برمی گیرد روی وطن را ندید.
 در آن روزگار، سر زمین هند بهترین جایگاه، برای فراریان و
 تبعید شده گان افغانستان بود. طرزی نیز به هند رو آورد و در
 شهر کراچی ساکن گردید. اقامت او در کراچی نزدیک به چار سال
 را در بر گرفت و درین مدت او توانست در بعضی از شهرهای مهم
 کشور وسیع هند سیاحت کند و به مشاهده ملل و نحل بپردازد، باید
 یاد کرد که اولیای وقت دولت هند طرزی را در دوران اقامتش در
 کراچی مورد احترام و معاونت قرار میدادند.

به سال ۱۳۰۲ هـ. هوای استانبول را منگیز خیال طرزی شد و
 بدین آرزو عازم بغداد گردید و پس از اقامت شش ماهه در بغداد انجام

مراسم زیارت در مزارات بزرگان اسلام ، راه استانبول رادر پیش گرفت .

محمود طرزی که زبان ترکی را آموخته بود درین سفر به صفت ترجمان ، پدر خود را همراهی میکرد .

سلطان عثمانی (عبدالحمید) که به نام خلیفه المسلمین یاد می شد طرزی را به خوشی پذیرفت و معاش نسبتاً مناسبی برایش تعیین نمود و مامور اقامت در شامش گردانید . طرزی به سال ۱۳۰۳ هـ.

به زیارت بیت الله شریف شرفیاب گردید و در بازگشت ازین سفر عبادی گوشه گیر ی اختیار نمود و به سال ۱۳۰۶ رساله یی به عنوان «اخلاق حمیده» به نام سلطان عبدالحمید تصنیف و ذریعه محمود طرزی به او پیشکش کرد که این امر باز هم سبب افزایش مواجب و حرمت او به دربار عثمانی شد . (۵)

بدانگونه که گردش و اقامت در کشورهای خارج و مشاهدۀ اوضاع و اطوار ملل و امم بارسام های اجتماعی متفاوت و آشنایی با پدیدۀ های گونه گونه و مدنیت های جدید در افکار طرزی تأثیر وارد نمود ، به همان وجه نیز دوری از وطن و جدایی از یاران و دوستان در روحیه او تغییر به وجود آورد و این تأثیر و تغییر در لابلای سخنان او دیده میشود ، چنانکه ابیات زیرین نمود های از تأثیرات او را به یاد وطن انعکاس میدهد :

ز قند هار ملول است خاطر طرزی

خوشادمی که کند رخ به جانب نبر یز

بیت یاد شده گویا هنگامی که در قند هار مورد بی حرمتی واقع گردیده و از نظر مقامات درباری افتاده ، سروده شده است .

وبعد از خروج از قند هار گوید :

قند هار از کف طرزی شده اکنون بیرون

رو به ایران و عراق وری و بغداد کند

و آزرده دلی خود را بدینسان بیان مینماید :

رفتیم چنان از وطن آزرده که صد سال

گر عمر به غربت گذرد میل قنا نیست

وسرانجام در ازای سفر یاد وطن را در دل اوبه خاموشی می برد:
به درها بسکه گشتم کوی جانان شد فراموشم
به غربت عمر چون بسیار شد حب وطن خیرد

با مطالعه دیوان طرزی، این نکته به روشنی می آید که اودر آثار سرایشگران و سخن آفرینان پیش از خود توجه فراوان نشان داده و غزلهای شماری از آنان را که از چهل در میگذرد، پیروی یا دوباره سازی نموده و جواب گفته است.

گویا سروده های دلنشین و نشاط انگیز بیدل و صایب و کلیم، این پیشگامان و سرافرازان سخن به شیوه هندی، فزونتر از همه در اونیفوذ یافته و در مکانزم شعر او اثر گذاشته اند.

غزلهای بیدل بیش از دوصد و پنجاه بار، غزلهای صایب بیش از یکصد و پنجاه بار و غزلهای کلیم بیش از چهل بار در اشعار طرزی بازسازی و اقتفا پذیرفته اند و پس از گفته های این سه چهره فروزان شعر، سروده های شوکت و حافظ قرار میگیرند و غزلهای دیگران از یک تا پانزده مرتبه به ذریعه اوبه تبعیت و پیروی و تخمیس گرفته شده اند.

بدین ترتیب طرزی، بیشتر از هر کس دیگر از گفته های بیدل تاثیر پذیرفت و جای پای او را پیدا کرد و در اقیانوس موج خیز و توفانزای اندیشه او استغراق یافت.

مسلمانان غزلهای طرزی یکدست نیست و از غزلهای فاخر، بیدل زیاد عقب میماند، اما گاه به گاه با سعی فراوان به او نزدیک می شود و در چنین هنگام است که از سخنان او موسیقی الفاظ و عطر کلام بیدل به مشام میرسد و عذوبت شعر بیدل به نظر می آید:

مژده رحمت

خون دل من عکس فکنده است به رویم

چون ساغر می عکس فروش است دل ما

در هر تپش دل رسد مژده رحمت

هم نغمه آهنگ سروش است دل ما

در پای تو بر سنگ زنم این دل پر خون
تا کی چو سیمو بر سر دوش است د ل ما
تا چشم سیاه تو مرا خاک نظر کرد
از ضعف صفا، سمره فروش است دل ما

آغاز و انجام

میرمداز شوخی حسنت ز بس آرا مها
چون دل صیاد بیتا ب است سعی دا مها
از تبسم تلخی ز هر نگاهت کم نشد
از شکر شیرین نگردد تلخی بادا مها
زان به شام ما سیه روزان بیاض صبح نیست
کز سواد بخت من شد رنگ ، زلف شنا مها
بی لب لعل می آلود ت ببزم میکشان
موج می خمیازه حسرت کشد در جا مها
قادم از هستی زدم حرف عدم آید بیاد
چون شررمیخوانم از آغاز ها انجا مها

گستره افسرده گی

بسکه از وضع جهان افسردگی گل میکند
بیقرار ی این زمان در چشمه سیما ب نیست
محتسب تا چند گویی شیشه ها بر سنگ زن
در حریم ماضیفا ن دل شکستن با ب نیست
کلبه دیرینه ام از تیره گیها فارغ است
کسوت ماز کتا ن دامن مهتا ب نیست
تامره بر هم زدم اشک از گریبانم گذشت
سیل اشکم از روانی کمتر از سیلاب نیست (۶)

سجده افتاده گی

مگر سو ی گلستان میرود یارم که از خجلت
شکست رنگ بر رخسار گل آواز پا دارد
از انرو سر فرازی میکنم در زیر شمشیرش
که تیغش بر سر من سایه بال هما دارد

سرم زان و قف راه سجده افتاده گیها شد
 که سرخط جبینم حرف نقش بوریا دارد
 زبس کز چشم مستش ناتوانی داشتم طرزی
 نگا هم از ضعیفیهام ز مژگانهام عصا دارد
 این ناز کخیا لیها و تصویر آفرینی ها در غزلها ی شما عر،
 سبب شده که در تمامت سرچشمه هاییکه یادش کرده اند ، اورا از
 راهیان سبک هند ی به شما آرند .

اما محمد حیدر ژوبل در تاریخ ادبیات خود ، آنجا که از موضوع
 «بازگشت به سبک قدیم» سخن به میان می آرد ، طرزی را مانند
 واصل از جانبداران «بازگشت ادبی» می داند و میگوید که «از
 قصاید و ی رایحه قصید هسرایان دور غزنوی و سلجوقی می آید ،
 و می افزاید که قصیده «نسیم صبح در گلشن وزید از جاسناب
 صحرا» اثر طرزی ، قصیده سنایی به این مطلع را :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
 قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باشونی آنجا

بیاد می آورد . (۷)

قصیده یاد شده طرزی ، در دیوان او به ستایش سید جلال الدین
 می باشد ، اما بعضی از دانش پژوهان و منتقدان وطن ، از جمله
 مرحوم غبار در « تاریخ ادبیات افغانستان » قسمت پنجم (۸) و
 مرحوم ژوبل در تاریخ ادبیات افغانستان مولفه خویش ، آنرا در
 صفت سید جمال الدین رجل معروف کشور تصور نمود و یا مصلحتا
 جلال الدین را به جمال الدین لغیر داده و ضبط نموده اند .

در اینکه آن قصیده دربار جمال الدین نا می گفته شده و به
 علامه سید جمال الدین ، ارتبای ندارد ، جای گفت و گو نیست و
 چون کتابت دیوان طرزی در زمان حیاتش و به وسیله محمد
 زمان فرزندش صورت پذیرفته و از نظر خودش گزارش یافته
 است امکان سهو و اشتباهی بدان نمی رود و دو دیگر اینکه قصیده
 دیگر ی نیز به نام این جلال الدین که گویا مرد قابل احترام و با
 فضیلتی بود و در دیوان طرزی موجود است که با مطالعه آن هر

گو نه تصور ارتبا ط قصید ه مانحن فیه به سید جمال الدین ا ز
میا ن برمی خیزد .

چند بیت از قصید ه رابه نقل می آوریم :

نسیم صبح دن گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبر بیزو رو ح انگیز و روح افزا

طراوت بخش روی گل ، پریشان سازبوی گل
موافق هم چو خوی گل به طبع مردم دانا

از و طبع چمن تازه ، از و بر روی گل غازه
از و در گلشن آواز ه ، از و در بوستان غوغا

به سو ری رنگ و آب ازوی ، به سنبل پیچ و تاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی ، دو چشم نرگس شهلا

به جسم لاله نعمان ، چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خرد مندان ، کلام نغز مو لانا

جلال الدین نام آور ، سخن فهم سخن پرور
خرد مندهنر گستر فلك قدر ملك سیماء

فلا تون از غم رویش کند تب لرزه در کویش
اشارا ت دو ابرویش شقای بو علی سینا

فصاحت راتو سجبانی ، بلاغت راتو حسانی
عرب راشیره جانی ، عجم را دیده بینا

تویی کشف نکو کاری ، تویی برهان دینداری
تویی فر هنگ هشیار ی ، تویی قاموس استغنا

تو شمع بزم ایقانی ، دلیل راه ایمانی
تو اندر بحر عرفانی ، در خشان گوهر والا

تو نور استی جهان اخگر ، تو عود استی جهان مجمر
تو جان استی جهان پیکر ، تو روح استی جهان اعضا

ممکن است این جلال الدین ممدوح طرزی ، عبارت از محمد
جلال الدین پاشای ترك (۱۸۵۲-۱۹۳۳) مرد سیاسی و دانشمند
ترك باشد که سالها در مقامات عالیه دولت ترکیه قرار داشت و
تا مقام وزارت ارتقا نمود و به خطاب « پاشا » که عالیتین لقب

بود سر فرازی یافت و نسبت افکار مشروطه خواهی در ۱۹۰۸ از وظیفه منفصل و تبعید گردید و در ۱۹۱۱ مورد عفو واقع شد (۹). احتمال می‌رود که طرزی در خلال سالهای ۱۳۰۲ - ۱۳۱۸ هـ . (۱۸۸۴ - ۱۹۰۰) با جلال الدین ملاقات نمود و مورد محبت او واقع شده باشد و در سپاس از محبت او، به ستایش او توجیه نمود و باشد .

* * *

درباره سبک طرزی بداندسان که مرحوم ژوبل یاد آور شده‌اند میتوان گفت که او در قصیده به شیوه خراسانی توجه داشت و از خصوصیات این سبک پیروی می‌نمود و اما در غزل ویژه گئی‌های سبک هندی و به صورت خاص نزاکتها و تصویر سازیها در کلام بیدل و صایب و کلیم او را مجذوب این شیوه ساخته بود و بدین سبب بیشتر غزلهای او با گرایش به سبک هندی، با ناز کنیایا می‌ها و مبالغه در تشبیهات و کنایات و تا حدی پیچیده گئی در طرزیان، به سرایش آمده اند .

بدین شعرها که رنگ و رایحه سبک هندی دارند توجه شود :

لب خشکی صدف

میتوان سد بست پیش را به یا جوج هوا

هر کرا ازل به کف آینه اسکنلر است

چاره لب خشکی کام صدف را هم نکرد

قطره آبی که موج چشمه سار گوهر است

پیچ و تاب جوهرش بوی رنگ گل میدهد

تا زعکس روی او آینه را گل بر سر است

دل ز دست نفس و حرص و آرزو شهوت شد خراب

اتفاق دشمنان آری فساد کشور است

عصای ناتوانی

از ضعف چو نقش قدم از جانتوان خاست

تا در کف از یاد قد دوست عصا نیست

بر عارض آناه خم ز لطف ببینید
کاین سایه زخور شید سر موی جدا نیست

ساغر تهی

بسکه گلشن راهجو م جلوه هایش تنگ داشت
از خجالت برگ گل دستی بزیر سنگ دا شست

همچو گل برتن گریبا ن راز صد جا چاك كرد
غنچه گل پیرهن از بس قبا ی تنگ داشت
دل به جای اشك میریزد ز جوش گریه ام
آب موج ا ز شوخی بحر م گهر در چنگ داشت

از شراب عشرت از بس ساغر عیشم تهی است
شیشه ام از نا امید ی دست زیر سنگ دا شست

نو عروس باغ را بندد حنا، دست بهار
غنچه گل زان به گلشن پنجه گلرنگ دا شست
قطره بیتاب را ذوق دودن آب کرد
گوهر من از روانی دست و پای لنگ داشت

حسن گلو سوز

زیس حسن گلو سوز تو روی آتشین دارد
به دل گر بگذرد نا مت، لبم تبخا له میگر دد
ز بس لبریز فریاد است چون نی بتد بند من
نفس تا میرسد بر لبز حسرت ناله میگر دد
چنان از آتش شو قت دلم ببیا ك میسوزد
که گرد ما هرویت دود آهم هاله میگر دد

خمار نیستی

ز حسنش لعله نور تجلا یی که من دیدم
به دوش سایه باید بگذرد خور شید از بامش

شراب ساغر شو قش خمار نیستی دارد
تو گو یی شد خط بال پری موج می جا مش

گل رنگین ادای ناز پرو ردی که من دارم
سخن بر لب چو گل رنگین شود از شوخی نا مش

بهار داغ

بوی گل آید ز زخم سینۀ صد پاره ام
 بارگ گل ، بخیه تاجا ک گریبا ن کرده ام
 حسرت سیر گلستا ن راندارد خاطر م
 صد چمن گل از بهار داغ خندا ن کرده ام
 غنچه دل بسکه لبریز بهار رنگ و بوست
 چون گل از چاک گریبا ن گل بدا مان کرد ه ام
 آبیار گلشن بود و نبودم نیستی است
 من ز رنگ رفته ساما ن گلستا ن کرد ه ام

* * *

موضوع و مضمون قصاید طرزی را ، پس از درود و ثنای برگزیده گان جهان اسلام ، بیشتر اوصاف امرا و اولیای دولت های افغانستان و ایران و عثمانی احتوا مینماید که شاعر به گونه یی از گونه ها با آنان رابطه داشته و احیانا مورد ملاحظت و نوازش آنان واقع گردیده است .

قصاید او بیشتر با تشبیب و تغزل و محادثه به آغاز آورد ه میشود و از نظر روش ، زیاد تر رنگ خراسانی دارند و میتوان گاه به گاه نکات سودمند تاریخی را از لابلای آنها به دست آورد .

در تشبیب قصاید طرزی ، بر روش پیشینیان ، از زیبا یی بهار ، از سوزنده گی تابستان ، از ریزش بر گهای طلایی در خزان و گزنده گی سرمای زمستان و تاریکی شب و روشنی روز و نمود های دیگر طبیعت سخن میرود که غالبا خواننده را به شغف می آورد .

نشانها یی کو تاه از پیش در آمد دوسه چکا مه از دیوان طرزی را بنگریم :

بهار :

جهان چنان شده گلزار ازنسیم بهار
 که موج گل به چمن برگزیده از دیوار

ز جوش لاله و گل ، بسکه شد فروزا ن باغ
 تو گو یی آتش سوزا ن ، فتاده در گلزار
 زشوق مقدم گل ، نعره بر کشد بلبل
 به پای سبزه کند نقد جان شکوفه نثار

گرمای تابستان

ز آفتاب چنان گرم شد هوا امسال
 که از حرارت آن سوخت هم چو شمع نهال
 حباب نیست که بینی به روی آب روان
 که شد ز تاب هوا ، بر رخسار عیان تبخال
 عجب نباشد اگر ما هیان شوند کباب
 ز سو ز آتش دل هر زمان در آب زلال
 شده حرارت خورشید بسکه عالم سوز
 بسا ن کوره حداد ، گرم گشته جبال

جلوه لاله

بیا به باغ که گردید جلوه گر لاله
 قدح گرفته به کف ، گل زده به سر لاله
 سحر خیال گل روی تو ز باغ گذشت
 چو غنچه گشت به خونا ب دیده تر ، لاله
 از آن پیاله گل از شراب رنگ پرست
 که شیشه ساز شد به آب و ، کاسه گر لاله

خزان

ز برگ ریزی باد خزان درختان را
 رسید به گاه سبکباری از گرانباری
 چنان گرفت تب لرزه نخل بستان را
 که نیست هرگز شامکان خوشمشتن داری
 فکنده فرش زر اینک خزان به صبحن چمن
 ستاده ابرکنون از پی گهرباری

به جو بیار زبس باد ، برگ زر افشاند
به جای آب روان گشته ز عفرا ن جاری

به بوستان زگل ولاله رنگودر جفاکاری
زبس کشاده خزان دست بویی نیست

بیشترینه موضوع قطعات طرزی ، از ماده تاریخها ساخته میشود که آنهم اکثر به دوستان و نزدیکان او ارتباط میگیرد و ممکن است گاهی به درد تاریخ نویسی نیز بخورد ، و از آن میان آنچه یادش درین نوشته نابجانیست ، تاریخ تولد محمود طرزی فرزند سربز آورد ه شاعر است که در ارتباط به کار ادب پژو هان چند بیت آنرا می نگریم :

به روز غره ماه ربیع ثانی بود

که آمد آن گل نوری به بوستان شهود

چو کرد اختر سعد ش طلوع در غزنین

نهاد نام گرامیش را ، پدر ، محمود

پی تفحص سال و لا دتش طرزی

سوال کرد ز پیر خرد ، چنین فرمود

دو از حساب عدد کم کن و بگو پس از آن

شگفت تو گل عالی ز دو حه مقصود

(۱۲۸۴)

اشعار طرزی در زمان حیات خودش ، گویا سه نوبت زیر چاپ رفته است . بدین معنی که دیوان قصاید او به سال ۱۳۰۹ هجری در مطبعه فیض محمدی واقع کراچی در (یکصد و هشتاد و چار) صفحه با مقدمه محمود طرزی و به خط محمد زمان پسر دیگر شاعر از چاپ برآمد و غزلیات او به سال ۱۳۱۰ هجری باز هم به خط محمد زمان و به اهتمام محمد انور در (هفتصد و هشت) صفحه در مطبعه یاد شده زیور طبع پوشید و سپس هر دو بخش چاپ شده به سال ۱۳۱۱ با عین صورت و تنها با تغییر پشتی فرعی ، یکجا و در یک و قایه به نام « کلیات دیوان فارسی طرزی قندهاری » با چاپ سنگی انتشار پیدا کرد .

نسخه نفیسی از دیوان طرزی تا حرف دال، در شماره (۲۲-۹۵) آرشیف ملی و جود دارد که بدانگونه که در سجل آن ضبط کرده اند به خط خود شاعر می باشد. این نسخه به خط شکسته نستعلیق با جداول مطلا و طلائند از بین سطور، به سال ۱۲۹۲ هجری آنگاه که او هنوز ترك و طن نگفته بود، کتابت شده و وجه هنری آن در خور توجه است.

تعداد ابیات این نسخه به چهار هزار بیت میرسد.

گلچینی کو چك از غزلهای طرزی نیز به شماره (۱۵-۵۶) آرشیف ملی نگهداری میشود که در ماه شعبان سال ۱۳۰۱ (احتمالاً هجری قمری) در (یکصد و پنجاه) صفحه به خط محمداکرم کتابت شده و حدود دویست بیت دارد.

از قصیده غرای میرزا احمد علی خان احمد سخنور توانای معاصر طرزی که در صفت نسخه بی زیبا از دیوان طرزی سروده و در آخر کلیات چاپ شده معلوم می شود که نسخه به غایت نفیسی از اشعار او به توسط خودش و به خط چند تن از خوشنویسان عهد تدوین یافته بود که امروز از آن سراغی نداریم.

قصیده احمد که (هفتاد و پنج) بیت دارد، سخت استوار است و نشان میدهد که او شاعر توانا قراظ طرزی بوده است. دیوان این شاعر بلند پایه گو یا نزد یکی از فضلا ی قندهار موجود است. چند بیت از قصیده او در صفت دیوان طرزی پیشکش میشود:

تبارك الله ازین دفتر و ازین دیوان

که میبرد دل و می بخشد از مقابل جان

کجا نوشته دبیر فلك چنین دفتر

کجا نگاشته كلك زما ن چنین دیوان

زلفظ و معنی این عقل دو ر بین خیره

ز حسن و خوبی آن فهم تیز رو و حیران

نه مخزن نیست ز اشعار، بلکه در معنی

سفینه ایست پر از درو لو و مرو جان

مقرر است که باشد سفینه اندر بحر
 کنون ببین که شده بحر در سفینه نهان
 صفا ی صفحه او چون بیاض گردن حور
 سواد نقطه او هم چو خال مهر و یسان
 ز زینت و رقص گل زشرم غرق عرق
 ز زیب صفحه آن داغ ، لاله نعمان
 مرقعش چو خط روی نو خطن خوش خط

به خون دل شده جمع از خطوط استا دان
 محمود طرزی ، به سال ۱۳۰۴ هجری ، کار منتخبی از اشعار پدر
 خود را در بغداد آغاز نهاده و در دمشق ، ترتیب و تنظیم آنرا به
 خطی نیکو به فرجام آورده است. از موجودیت این منتخب که اکنون
 در کجاست اطلاعی نداریم اما انجام واکمال آن طی قطعه‌یی در کلیات
 طرزی به نظر میرسد که ابیات زیرین از آن میان است :

نسخه خوبی عجب محمود بیگ
 کرد از اشعار طرزی انتخاب
 این چنین خط خوش و اشعار خوب

چشم روشنند ل مگر بیند به خواب
 یافت در بغداد تحریرش بنادیشه
 از ره سر گشتگی و انقلاب

در دمشق شام روشن ترز صبح
 دو محرم یافت اتمام این کتساب
 به صورت قطع نسخه‌های دیگر نیز از دستاورد های طرزی ،
 اینجا و آنجا و نزد بازمانده‌گان و دوستان او و خانواده های ادب
 پرور وطن و جود خواهند داشت که با اندک جست و جو و پویش به
 دست خواهند آمد .

اگر روزی موضوع چاپ قرار بگیرد ، آنگاه از نسخه های
 تر از اشعار طرزی مورد توجه انتقادی و مجموعه کا ملتر و منقح
 یاد شده و نسخه هاییکه بعدا پیدا میشوند ، باید سود به دست آورد.

شمار اشعار طرزی در پایا ن کلیات چهل هزار و بیت دانسته شده (۱۰) و منابع دیگر نیز باتوجه به آن ، این عدد را تکرار و اظهار کرده اند (۱۱) اما کلیات چاپی در (هفتصد و هشت جمع یکصد و هشتاد و چهار مساوی هشتصد و نود و دو) صفحه ، این عدد را حدود پانزده هزار بیت نشان میدهد که از جمله نزدیک به نهصد غزل آن قریب نه هزار بیت آنرا احتوا مینماید .

باید در نظر داشت که طرزی پس از طبع کلیات ، هفت سال دیگر یعنی تا سال ۱۳۱۸ هجری زنده بود و ممکن است در جریان این مدت ، اشعار دیگری نیز به وجود آورده باشد که بدین وجه میتوان تمام گفته های او را از چاپ شده و چاپ نشده تالیست هزار بیت به قیاس آورد .

آثار دیگر طرزی که در مراجع از آنها یادآوری به عمل آمده ، اما فعلا در اختیار پژوهنده گان قرار ندارند ، عبارت از « آهنگ حجاز » (۱۲) که غبار آنرا « نغمه حجاز » ضبط کرده (۱۳) ، « اخلاق حمیده » که به نام سلطان عبدالحمید است و در دیوانش یاد شده . « انشای ترسل » که بقول دکتر امیر محمد اثیر در هند زیور چاپ یافته و « مجموعه خط شکسته » میباشد .

چون طرزی خط شکسته را به غایت نیکو و استادانه می نوشتند لذا به سال (۱۳۰۰) هجری مجموعه ای به خط شکست تر تیب داد و نام آنرا « مجموعه خط شکسته » نهاده است . او خود در باره این مجموعه که در هند به فرجام آمده شعری دارد که در کلیات دیده می شود و چند بیت آن چنین است:

درستی معنی در و همچومینا

نوشته اگر چه به خط شکسته

درست و شکسته ز هم دو باشد

که دیده است یکجا در ست و شکسته

ز معنی رنگین و الفاظ شیرین

تو گوئی که از گل یکی دسته بسته

به ماه محرم ، به روز دوشنبه

شده اتمام باخاطر و طبع خسته

زهجرت هزار و فزون بود ده صد
 به ملک کراچی چنین غنچه رسته
 غلط های بی جای و بدرابر آور
 رقم کرده طرزی بیاض شکسته
 (۱۳۰۰)

او در وصف خط شکسته خود در شعر دیگری بدینگونه سخن
 میگوید :

نوشته دست قضا تا به لوح، خط قدر
 کسی چو من نه نوشته خط شکسته در ست
 سخن درست چو گوئی قبول دل گردد
 که پا به دوش گذارد سبوی دسته درست
 درست از دم گرم نمیشود دل من
 که بانفس نشود شیشه شکسته درست
 و چار قطعه خط شکسته او در شماره های (سی و پنج) و (یکصد و
 پنجاه و چار) و (۵۵۵) و (۵۷۶) آرشیف ملی نگهداری میشود
 لوحه یا قطعه ای متضمن یک قصیده به نام محمد علم خان
 نایب اتحکو مه مزار شریف ، به خط و میناتور طرزی راخسته
 دیده و ستوده است (۱۴) .

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

طرزی با شماری از دانشوران و سخن سنجان همزمان خود در
 داخل کشور و در سرزمین های دیگر که مسافرت واقامت کرده،
 رابطه و مروده دوستانه داشته و با هم به نظم و نثر مکاتبه نموده اند
 که مواردی از آن را در دیوان او میتوان به مشاهده گرفت.
 الفت کابلی غزلسرای چیره دست ، معاصر طرزی است و
 طرزی این رباعی محبت آگین را درباره او گفته :

الفت که به طرزی الفتش ثانی نیست
 صیادی خاطرش به آسانی نیست
 در کار محبت و وفا و الفت
 با طرزی خود چنانکه میدانی نیست

به شیر الدو له قطعه یی فرستاده که بیتی از آن چنین است :

در دبستان علم و دانش تو هست پیر خرد چو طفل صغیر
و مشیر الدو له نیز قطعه یی به جواب او فرستاده است .

ابراهیم خلیل تتوی گوید: «به جامع اورا ق غایبانه اخلاص
پیدا کرد ، اکثر اوقات مکاتیب به معیت شعر میفرستاد ...» (۱۵)

میرزا احمد علی احمد شاه عرتوانا ی وقت ، قصیده استواری
در وصف شعر و مقام طرزی دارد که پیشتر از آن یاد شد و نیز
سید جلال الدین را میتوان به یاد آورد که قبلا دربار ه اش سخن
رفت .

* * *

گر چه طرزی خود منسوب به يك دودمان قدر تمند بود و از افراد
طبقه بالایی جامعه و وقت به حساب میرفت و علی الاصول باید در
جهت دفاع از منافع اشراف و زورمندان قرار میگرفت ، مگر در اثر
تحولاتی که در زنده گی او روی نمود و چند گاهی به زندان افتاد
و کارش به اخراج از کشور انجامید و در بیرون از وطن به سیرانفس
و آفاق پرداخت و با طوایف و عشایر و دسته های گوناگون مردم با
اعتقادات و رابطه های اجتماعی متفاوت آشنا یی و آمیزش یافت
نحوه بر داشت و قضاوت او از شرایط جامعه رنگی دیگر گرفت
و بینش او در ارتباط به چگونگی وضع جامعه و مردم و آنچه از
سختی ها و ناملا یمات حالات جاری در آن هنگام بر آنان می
گذشته و تأثراتی که از دیده گیها و شنیده گیها بر خودش دست
میداده است به صورت چشمگیر در سروده هایش بازتاب یافته اند
به نمونه هایی از برداشت های او در زمینه های اجتماعی توجه شود:

ظلم پادشاه

زر به زور چو ب میگیرد ز مخلوق خدا
در حقیقت شاه زور آور زندان ری گداست

در اندوه مردم

مرا از غم و درد خود باک نبود
و خمر را غم دیگران زرد دارد

اختناق

آهنگ خموشیست — رانغمه سرایی
کاینجادرو دیوار همه پرده گوشند (۱۶)

شرایط ناسالم

نیست آبی که کسی آتش غم بنشانند
نیست خاکی که کسی بر سر خود باد کند

* * *

زبی روا جی اهل هنر کنم فریاد
نه دل ز حسرت درد و ملال گر یه کند

به جو ییار هنر بسکه آب خشک لیست
به تشنه کامی ریحا ن سفال گر یه کند

زبس به باغ مرو ت نسیم طراوت نیست
به خاک ریشه ، به حال نهال گریه کند

* * *

بسکه زین محفل بساط عیش و عشرت چیده اند
رنگ می د ر شیشه پنهان چون شر در سنگ بود

از هجو م شرم آن دست نگاری در چمن
بوی گل چون غنچه تازانو فرو در رنگ بود

تا که بر قانون عشرت خامشی مضراب زد
نغمه ها چون بوی گل ، در چنگ بی آهنگ بود

* * *

از خون شهیدان رخ گل گشته نگارین
هر برگ گل خنالوح مزار است درین باغ

حسب حال شاعر

از هجوم بیقرار یها ز بس بر آتشم
چون سپند از جا جهد آسوده گی از نام ما

* * *

ناروا جی رونق باز را مارا برده است
بی متاعیهاست اسباب سر باز را ما

زاهدان ساد ه رابا کهنه رندان فرقها ست
شمع راسوزدگر ، مارا گدا ز دیگر است

شمع راگر چهر ه از رنگ ریاضت زرد شد
در پیر پروانه ما هم نماز دیگر است

* * *

بگو کجا دل آسوده گمان خبر دارد
زشور شی که نهان در ضمیر داغ من است

* * *

بسکه از غفلت به بیداری به خواب حیرتم
خنده می آید مرا بر صورت بیداری خوش

یکسراپا از برو دوش قیامت بگذرد
گر کشایم هم چو زلف او سر طو مارخویش

زورق مه بر فلک از شور توفان بشکند
گر فشا رم در شب غم دیده خو نبا ر خوش

* * *

رساله غم و درد است دفتر شمرم
بیا بخوان که چه غمنا مه کرد ه ام تصنیف

* * *

زسینه راز دلم بی سبب از آن ریزد
که ضبط آب نمی آید از کف غر بال

* * *

آمد و رفت نفس خا کسترم بر باد داد
بر شرار آتش خا موش خود دامن زدم

* * *

این رفت و آمد نفس گرم رو، ز چیست
داغ کباب دل به نفس سرد میکنم

شرم طلب

پیش پای خورده از هر کس و ناکس چو گدا
هر که ناخوانده و ناگفته به محفل برو د

بیم آن است که مطلب چو عرق آب شود
کاش شرم طلب از خاطر سایل بسرو د

صافد لی و راستی

ز حرف سرد طبعان صاف دل آزرده میگردد
ز تحریک نسیمی صد شکن بر روی آب آید

* * *

نیم شب یاد رخ خوب تو آمد به خیال
آفتابم سحر از چاک گریبان گل کرد

صافد ل را نبود هیچ طرف میل کجی
راستی بازرو با سنگ ز میزبان گل کرد

* * *

به دل گر روشنی خواهی زد دود آرزو بگذر
نظر تاریک گردد خانه چون پر دود میگردد

پر هیز از دیر خیزی

جمال شاهد مقصود کی تواند دید
کسی که وقت سحر چشم دل بخواب کند

ریای زاهد

همچو زاهدان شهر، جزریا ندارم کار
ظاهری چو گل رنگین، باطنی دغل دارم

در احترام به شوکت

طرزی نزن لاف سخن پیش بزرگان
در شعر بگو رتبه شوکت که و من که

تنگی فضا

رسدم به گوش دل این سخن، ز هجوم تنگی این چمن
که شکست رنگ رخ سمن، ز صدای ماندن پای گل

دل داغدار جنون اثر، چه دهد ز هستی خود خبر
تو درین بهار رخزان اثر، چه طمع کنی به بقای گل

* * *

نقد آرا می به جیب طاقت ایام نیست
در گره چون مردمک دارد تپیدن دانه ام

هر چند بوی مشک رود، دور بهتر است
باشد کمال عشق چو رسوا شود کسی

جایی که قدر عالم و جاهل بود یکی
خونش به گردن است که دانا شود کسی

سیر و سفر طرزی در سرزمین های بیرون از وطن، حدود بیست سال را در بر میگیرد. او در درازای این زمان طولانی از دیار ها و شهر های دور و دورتر گذر کرد و دیدن بعمل آورد و با آداب و رسم و زواجها و معتقدات و حالات و ادراکات نفسانی انبوهی از مردم، آشنایی به دست آورد و در هر گذرگاهی لحظه زودگذری را دریافت و افق تازه ای را از نظر گذرانید و تجارب خود را گرانبار نمود و زمینه های اعتنا پذیری برای غنای و پایایی شعر خود و دمیدن خون تازه به آن حاصل نمود و یادگار های بها مندی از خود بر جای نهاد.

نام بیشترین بلادی که او دیده و در آنها زیسته و غزلی و سخنیش گفته، در دیوانش دیده میشود که صرف نظر از شهر های داخل کشور، به گونه مثال میشود از اجمیر، بغداد، بمبئی، بیت المقدس، بیروت، حیدرآباد، دمشق، دهلی، شام، کراچی، لاهور و میسوری نام برد.

اشعار طرزی همانند اشعار فراوان سخن سازان دیگر، یک دست و یکسان نیست و گفته های بی نشاط و غث و سمین ها، در آن زیاد به نظر می آیند، مع الوصف در میان انبوه سروده های او، شمار غزل های جزیل، نیمه غزل های فاخر، بیت الغزل های ناب و چند بیت های شفاف که از نازک خیالی و هنر زبانی، افاده لفظی و صنایع بدیعی بر خور داری شایان دارند، کم نیست، و آنگاه که کسی با امعان نظر سرایش های این سخن پرداز چیره دست را از نظر بگذراند، به این حقیقت پی خواهد برد که، دست فراموشی به این بخش از گفته های او نخواهد رسید.

باتوجه به آنچه گفته آمد، سخت به جا خواهد بود که گزیده یی
از سخنان طرزی در اینجا به خوانش اهل سخن و دوستداران
شعر او گذارد شود :

فریاد پیری

از بس فگنده دست غم اوز پامرا
مانند نقش پانبرد کس ز جا مرا
فریاد ، چون سپند ز بزم جدا فگند
ایکا شرم چوسر مه نبود ی صدا مرا
پیری مرا چو چنگ به فریاد آورد
از قامت خمید رسا شد نوا مرا

آغاز وانجام

ناله از بزم تو ام کرد جدا هم چو سپند
کاش چون سر مه نبود ی به لب آواز مرا
ای شرر چند به من جلوه فروشی داری
هست معلوم ز انجام تو آغاز مرا
در شرو شور بیابان قیامت افگند
جلوه قامت آن دلبر طنا ز مرا
بسکه باز لف گره گیر تو الفت دارم
نشود بی گره زلف تو دل ، باز مرا

فضای تنگ

صاف دل از سخن سخت به فریاد آید
آبر اوست و بلندی خط سر مشق صفاست
دل پر خون گره رشته هستی من است
نفس گرم رو، از دانه دل آبله پا ست
نه فلک وسعت گل کردن یکنوا له نداشت
یارب این خانه ماتم ، چقدر تنگ فضا ست

آزاده

سر کشی در ما زمین گیران راه عجز نیست
بازمین یکسباز چو نقش پا، در و دیوار ما ست

از بدو نيك جهان آيينه سان آزاده ايم
 زشتی تمثال کی بار دل هموار ماست
 برق تازان ترا باك از بلند و پست نیست
 جاده و منزل یکی با گرمی رفتار ماست

مرض عشق

گر شکست دلم صدا میداشت
 یا خواب گران کجا میداشت
 می نگشتی به قتل من بدنام
 دست و پایت اگر حنا میداشت
 من مسکین علاج میکردم
 مرض عشق اگر دوا میداشت

جوش ضعف

تا حرف سوز عشق تو ام بر زبان گذشت
 مانند شمع شعله ام از استخوان گذشت
 مرغ دلم زشوق به پایت افتاده بود
 زان پیشتر که ناوك تو از کمان گذشت
 صد جوی خون ز دیده روان گشت در کنار
 آن سر و ناز تا ز کنارم روان گذشت
 اشکم ز هجر روی تو روی زمین گرفت
 آهم ز فرقت تو زهفت آسمان گذشت
 هم چون سپند خاک و جودم به باد رفت
 از جوش ضعف تا به لب من فغان گذشت

آفتاب زیر ابر

چون شام زلف، روی ترا در نقاب کرد
 گو یابه زیر ابر، نهان آفتاب کرد
 ساقی پیاله گر ندهد گو مده که یار
 از يك نگه تلافی صد خم شراب کرد
 دانم که آفتاب رخت بر سر نتافت
 بختم که زیر سایه زلف تو خواب کرد

قصه زلف

کف مشاطه شود ناف غزالان ختن
 گر به انگشت خم زلف ترا تا بدهد
 خواب از دیده من چشم فسونساز تو برد
 قصه زلف درازت مگر م خواب دهد
 اگر از پرده رخ خوب تو بی پرده شود
 خار دیوار سرایت گل سیراب دهد
 سینه ز اندیشه اسباب جهان تنگی کرد
 دل مگر خون شود و رخت به سیلاب دهد

درد بیدردی

چو طوف نقش پای آن نگارین دست و پا کردم
 گریبان پرزخون چون دامن برگ حنا کردم
 زرنج درد بیدردی دلم آسان نشد فارغ
 به صد درد و بلا خود را به دردش آشنا کردم
 ز خاک نیستی نقد فنا تا زود بردارم
 به دو شش ضعف پیری قامت خود را دوتا کردم

آتش خاموش

رفتم از بسکه به یاد تو فراموش خودم
 به هوای تو چو گل دست در آغوش خودم
 به خیال قد و بالا ی تو ای آفت هوش
 هم چو محراب تهی مانده آغوش خودم
 نیست چون بلبلو سنان مستیم از ساغر و می
 مست چو نچشم تو از باد بیجوش خودم
 پشت کس نیست دو تازیگر انباری من
 محمل آبله ام، بار سحر دوش خودم
 هم چو یاقوت به یاد لب لعلش طرزی
 دل کباب شرر آتش خاموش خودم

اشک لاله گون

به چشم فتنه جویش فتنه در خواست پنداری
 ز تاب عارضش آینه سیماست پنداری

نهان در زیر زلف مشکسا، خورشید ر خسارش
 در آغو شش شب دیجو ر مهتا ب است پنداری
 زعکس لعل میگونش، درون ساغر چشمم
 سرشك لاله گون من می ناب است پنداری
 جفا در عهد ماچون آفتاب از هر طرف پیدا
 وفا در عهد ماچون ذره نایاب است پنداری
 ز اشك لاله گونم بحر خون شد بیشه وهامون
 سرو سسرچشمه این بحر خوناب است پنداری

توفان طلب

یکنفس بیداغ درد سرنشاید زیستن
 سو ختن چون شمع، مارا صندل درد سراسر است
 شور توفان طلب یارب نصیب کس مباد
 گرد خود گرداب سرگردان به وصل گوهر است
 هم چو مرهم هرکرا طبعش ملایم طینت است
 بیگمان داغش بود بالین و زخمش بستر است
 چشم اواز پهلوی مژگان کند صید دلم
 قوت پروازش هین جنبش بال و پر است

گل اشك

آنقدر خاك نباشد که به سر باد کنم
 بسکه اشك از مژه چشم تر افتاد مرا
 بر سر هر مژه ام اشك چو گل رنگین شد
 تا که برگلشن رویت نظر افتاد مرا

شراب سخن

زهر خدنگ تو رطل گران کشم بر سر
 که درد در دل غم پیشه، شیشه شیشه شراب است
 زهر عبارت رنگین به سر پیاله کشم
 که طبع اهل سخن پیشه، شیشه شیشه شراب است

قفل دهان

کشدون در درج لبث کلید نداشت
 تبسم آمد و قفل از دهان تنگ گرفت

نزاكت گل رویت زبس لطافت داشت
مژه گشود موروئ توگل به رنگ گرافت

لطافت

به دیدن از نزاكت آب میگردد گل رویت
نگه دزدیده باید بگذرد از طرف بستانت
زبس دارند ذوق قد شمشا دترا دردل
به جای سبز هر وید سرو از خاك شهید انت

گل خورشید

چه حاجت است به مشا طحسن شوخ ترا
بگو کجا گل خورشید باغبان دارد
نگه ز نرگس مستت گران ازان خیزد
که چشم شوخ ترا نشئه سرگران دارد

اشك خونین

جلوه چون برق کند شورش باران خیزد
دیده از خنده او ، اشك فرو ن میریزد
بسکه در دیده من خون جگر موج زند
اشك چو ن برگ گل آغشته به خون میریزد

خون گل

دهن آینه واماند ز حیرت چون جام
جلوه حسن تو بر ده است ز بس از کارش
باغ حسن تو چنان جوش طراوت دارد
که چکد خون گل از جیب بهار خارش
گر به خاطر هوس بوسه لعلش گذرد
آب گردد ز لطافت لب شکر بارش

شکست رنگ

دل کم فرصتی دارم که انجام است آغازش
چوبوی گل شکست رنگ باشد بال پروازش
ز گرد سر مه سنگین تر بود خواب گران سنگش
فسون خوا ب میخواند زبس چشم فسون سازش

بیت الغز لها

شود پای نگه مجروح، از نظاره زلفت
زبس بشکسته دست شانه آنجا شیشه دل را

* * *

هر چند آب قدر گهر را کند فزون
بی آب کرد پیش تو این چشم تر مرا

* * *

زبس در نا مه کرد م وصف آن دست نگارین را
ز رنگینی پر طاووس شد بال کبو تر ها

* * *

از حسرت مژگان سیه تاب تو ایشوخ
فریاد نفس سوخته ام سر مه فروش است

* * *

نسبت دوری به رخسار تو دارد آفتاب
این سخن پنهان نمی گوئیم، چون مهر روشن است

* * *

بسکه پیچیدم چو جوهر بر دم شمشیر او
جای رنگ خون به تیغش نقش، تصویر من است

بیت اندیشه

در میان بزم، چون مینا سرافرازی کند
هر که زان ساقی سیمین ساق جام مل گرفت

* * *

آمد و باز بهر بند من افکنده شرر
شعله خو شوخ من آتش به نیستان زد و رفت

* * *

نمی توان به تو سوز جگر بیان کردن
مباد از آتش دل، دامن تو در گیرد

* * *

به وقت گریه مکر یاد او ز دیده گذشت
که اشک بر مژه من گلاب میگردد

مده دل رابه چشم او که ازبس ناتوا نیما
دو چشم نیم مستش ازنگه بار گران دارد

* * *

کسی در بزم رندان همچو ساغر آبرو دارد
که چون میناسر تعظیم در پای سبزو دارد

* * *

زلف مشکین چو به رخسار تو دیدم گفتم
گرد کفراست که بر دامن ایمان باشد

* * *

از چهره تو چون گل، خون از دلم نماید
آینه جمالت از بسکه با صفا شد

* * *

چون جاب از خود تهی شد بحر را در بر کشید
با خیال شرهر که شد نزدیک از خود دور شد

* * *

در پای تو از بسکه دلم بوسه کمین شد
چون سایه سراپای من از شوق جبین شد

* * *

چه شد گر تکیه بر میزگان کند چشمش چو بر خیزد
به کف بیمار را از ناتوانیها عصاره شد

* * *

رنگ از چهره گل عزم بریدن دارد
گل رخسار تو هر جا چمن آرا باشد

* * *

بسوی یار به آهستگی دلم هر شب
چنان زود که خیال مرا خبر نکند

* * *

از بیقراری دل بیتاب مامپرس
آینه را جمال تو سیماب میکند

عشق شرر فشان تو با جان عاشقان
آن میکند که شعله به خاشاک میکند

* * *

تا که بر طبع لطیف تو گرانی نکند
بوی گل بیخته از طرف چمن می آید

* * *

خیالت راسرشتک از دل براده می آرد
چو برگ گل که از گلزار بیرون آورده آید

* * *

چو گل رنگین بود هر رخنه دیوار کوی او
ز بس موج لطافت میچکد از خار دیوارش

* * *

رگ یاقوت چو موی سر آتش پیچد
به خیال آرد اگر لعل لب رنگینش

* * *

از دو ابرویش بجز چاک جگر چیزی نخواه
نو بها رتیغ دارد در بغل گلها ی زخم

* * *

پر گشت عاقبت ز تمنا ی یادیار
آمد به کار این دل از خویش خالی

* * *

عمر را افزون کند فیض حضور میکشان
پیر از میخانه مانو جوان آید بیرون

* * *

سخن از لعل تو در شهید و شکر می غلتد
خنده زبان لب همه در موج شراب افتاده

* * *

فغانم، ناله ام، درد دلم، آه جگر سوزم
ندارد عشق هم چون من به خاطر درد پیر وردی

نشه در چشم او چون موج در گوهر کند شوخی
تبسم د زلبش چون آبدر مرجان کند بازی

• • •

صد مر حله هستی به پس پشت گذاری
گریکدود می چون نفس از خویش برای

• • •

تاوصف کف پای نگار ین تو کردم
مکتوب زرنگینی معنیست حنا یی
این سخنسرای چیره دست ، پس از هفتاد و چار سال زنده گسی
که حدود بیست سال آن در سیر و سفر و در حالت آوارگی
و دور از وطن سپری گردید ، در پانزدهم شعبان ۱۳۱۸ هجری در
شهر دمشق ، دیده از جهان فرو بست و دست اجل طو مار عمرش
را در هم پیچید ، روانش شادباد (۱۷)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

سرچشمه ها و اشارت ها

- ۱- مقاله عبدالحی حبیبی زیر عنوان « پدر آزادی و تجدد و اصلاح در افغانستان مر حوم محمود طرزی افغان » ، نشریه افغانستان آزاد ، شماره ۲۶ ، سال اول ، ۲۸-اسد ۱۳۳۱ مطابق ۱۹ (۱۹) اگست ۱۹۵۲ ، موجود در کتابخانه عامه کابل .
- ۲- کلیات طرزی ، چاپ کراچی ، ۱۳۱۱ هـ ، ص ۱۷۸ بخش قصاید . موضوع دفن رحمدلخان در نجف به صفحه ۱۹۷ ، ج ۲ سراج التواریخ نیز یاد شده است ، اما تاریخ وفات او درین کتاب ۱۲۷۵ قید گردیده .
- ۳- آریانا دایرة المعارف ، جلد پنجم ، ص ۸۹۲ ، چاپ کابل ۱۳۴۸ .
- ۴- کلیات ، ص ۲۲۲ .
- ۵- مقدمه کلیات طرزی به قلم محمود طرزی ، صص ۱-۱۶ .
- ۶- این غزل طرزی به استقبال غزلی از بیدل سروده شده که سه بیت آن چنین است :
برگ و سازم جز هجوم گریه بیتاب نیست
خانه چشمی که من دارم کم از گرداب نیست
دست و پا از آستین و دامن آنسومیزنم
مشر بدیوانگان ز ندانی آداب نیست
در شبستان سیه بختی زبس گم گشته ایم
سایه مانیز بار خاطر مهتاب نیست
- ۷- تاریخ ادبیات افغانستان ، تألیف حیدر ژوبل ، کابل ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۵۱ .
- ۸- تاریخ ادبیات افغانستان ، قسمت پنجم ، نوشته میر غلام محمد غبار . چاپ کابل ، ۱۳۳۰ ، صص ۳۳۶ و ۳۳۷ .
- ۹- از دایرة المعارف ترک ، جلدده ، ص ۱۱۷ ، چاپ ۱۹۶۰ به توجه داکتر واحدی استفاد به عمل آمده .

- ۱۰- کلیات طرزی صفحه آخر .
- ۱۱- افغانستان (ادبیات پس از ابوالفرج سگزی) ، نوشته بهروز ، ص ۳۴۵ ، چاپ دایرة المعارف .
- ۱۲- تکلمة مقالات الشعراء ، ص ۳۷۲ .
- ۱۳- تاریخ ادبیات افغانستان ، ص ۳۳۶-۳۳۷ .
- ۱۴- یادی از رفته گان ، ص ۶۰ .
- ۱۵- تکلمة مقالات الشعراء ، ص ۳۶۸ .
- ۱۶- باتوجه به این ضربالمثل «دیوارها موش دارد و موشها گوش» گفته شده .
- ۱۷- منبع عمده و اساسی این نوشته ، اشعار طرزی که به نام کلیات او در کراچی طبع گردیده ، میباشد ، نسخه عکسی جلد هفتم امان التواریخ فراز آورد . میرزا عبدالمحمد مودب السلطان مدیر جریده چهره نما و همچنین مشاهیر کندهار تالیف محمدولی زلمی نیز در نگارش این مقاله مورد استفاده قرار گرفته اند .

بازتاب زمینه‌های دیگر در سخن‌شاعر

سال‌های پسین سده سیزده

گاهی ، شاعری بایک شعر خوب ، شهرتش همه جا را فرا میگیرد و ابدی میشود و گاهی گوینده یی بادیوانی به همسنگی شاهنامه در زاویه یی نام‌ونشان‌ی سقوط میکند و زیاد همه کس می‌رود و علت هردو به نیک‌روشنی است :

سخن دربارۀ شاعر یست که برای بزرگ شدن تلاشهای مداوم به کار بست و شتابزده پیش رفت و دیوان عظیمی به وجود آورد ، مع الوصف در ردیف ناشناست‌ترین و گمنام ترین گوینده گان جا گرفت و ارزش آنچه پدید آورده بود به حساب نیامد .

این شاعر بر حوصله و بسیا سخن که بیش از پنجاه سال به کار شعر اشتغال و انهماكد اشت و پیش از چهل هزار بیت شعر نظم کرد ، گوهری ، سخن‌سرای ربع اخیر سده سیزده و اوایل سده چهارده و اهل هرات بود .

به وجود آوردن چهل هزار بیت خواه عالی و خواه عادی ، در نوبت خود کاریست دشوار و غیر آسان. اندیشه ، هنر ، قریحه ، حوصله و سرانجام فرصت کافی و شرایط مساعد ، چیزهایی اند که موجودیتشان امری بدین گرانی را میسر و مقهور میگرداند .

گوهری ، هم پشت کار داشت ، هم فرصتی بسنده و هم طبیعی روان با شرایط سازگار ، و اما صاحب اندیشه شکوفا نبود و این مهارت را نداشت که مفاهیم و معانی را چگونگی در قالب خود جایجا نماید و الفاظ را به جای مناسب آن بنشاند . اواز لحاظ انتخاب و ابتکار موضوع و پدید آوردن زمینه‌های نو ، نیز در تنگدستی گرفتار بود و چنانچه نگاه فکرش وسعت زیادداشت و مطالب معدود را به تکرار زمینه سخن پروری خود قرار میداد .

این سراینده پرکار و تاحدی نا موفق بدانگو نه که خود میگوید از (چهارده) سالگی (۱۲۷۰ ق) به کار شعر دست یازید و تا (شصت و چار) سالگی (۱۳۲۰ ق) یعنی مدت پنجاه سال بدان ادامه داد و دیوانی بدانسان که یادش رفت پدید آورده است.

دیوان بزرگ گوهری در بخش‌های یادفترهای متعدد تنظیم گردیده و موضوعات آنها مطابق سلیقه خود او، دسته بندی و جا به جا شده اند.

طغیان البکا و دفتر حسینی، بخش‌های یکم و دوم دیوان اویند که شامل قصاید، رباعیات، تخمیسات، ترکیب‌بندها و ترجیع بندها، مثنویات در مواعظ و نصایح و مرثی و مدایح و حکایات دیگراند.

ریحان العرفا که در بر دارنده پانصد غزل به ترتیب الفبا از سروده های اوست، دفتر دیگری از دیوان او را تشکیل میدهد که بخشی از آن به نام «ذریعة الرضویه» به سال ۱۳۲۱ ق در حال حیات شاعر، در مشهد چاپ شده است.

دفتر چارم که نام دیگری بر آن ذکر نشده باید از بخش‌های مفید و قابل توجه دیوان گوهری باشد زیرا قصاید و قطعات و دیگر اشعار تاریخی او که در باره امرا و اولیای دولتین افغانستان و مرثیه و تهنیت و مراد و تعلما و رعایا و اقارب و اسلاف و اخلاف شاعر و تاریخ تعمیر بناها و حدوث زلزله ها و دیگر وقایع و رویدادها گفته شده، تمام در همین بخش آمده و بسیار ممکن است که از میان آنها مطالبی به دست آید که در جای دیگر یا د نشده باشد.

بخش پنجم دیوان او که متضمن چند صد رباعی و شماریه از گفته های متفرق است «جواهر المواعظ» نام دارد.

رساله سفرنامه و فهرست صادقانه، اثر غیر منظوم گوهریست که در سال ۱۳۰۰ ق، پس از انجام مسافرت به کابل نوشته است.

او درین سفر امیر عبدالرحمان راملقات کرده و از اشاره یی که در حاشیه صفحه یی از ذریعة الرضویه راجع به ملاقات محسن و

واصل نموده ، این دوشاعرو دبیرنامور آن عصر رانیز در همین سفر باید دیده باشد .

آثار گوهری به تکمیل و تنظیم این دیوان و سفر نامه معدود نمیشود . او علاوه بر این کارها ، به فعالیت های ادبی و هنری دیگر نیز دست زده . ترتیب دو جنگ در (پنجمصد و هفتاد) هزار بیت ، استنساخ سی دیوان شعر در هشت صد هزار بیت ، تدوین کتابی به نام الف القصاید در یکصد هزار بیت و کتابی به نام احیاء الشعراء در شصت هزار بیت ، محصول فعالیت های مداوم اوست و همچنین کتابت و تذهیب پنج جلد قرآن و تنظیم شش مجموعه دیگر در مسایل متفرق و ده سال کاردیوانی در روزگار جوانی به کارهای او جمع میشوند .

مجموعه الف القصاید و گلچینی از قصاید زبده ائمه شعر است که از حرف الف تا حرف (ی) مردف میباشد . قصایدی که شعرا در جواب یابه اقتفای یکدیگر و یا دریک بحر و قافیه گفته اند ، درین مجموعه گردآوری شده که گاهی تعداد کونه هایی ازین قصاید به بیست میرسد .

نکته جالب اینکه گوهری تمام کارهای قلمی و فعالیت های ادبی خود را به واحد شعر سنجیده است . چنانکه در مورد مجموعه های منظوم او یاد شد ، به همین اساس کتابت پنج قرآن مجید و شش مجموعه دیگر را یکصد و بیست هزار بیت و ده سال کاردیوانی خود را هشت صد هزار بیت فرض نمود و بدین ترتیب آمار ی از کارهای فرهنگی خود به واحد شعر به دست داده است که به دو میلیون و پنجمصد هزار بیت بالغ میشود .

از تمام این آثار که اشارت آنها مجموعه مختصر ذریعة الرضویه که در برگیرنده (یکصد و سی زده) غزل و چند قصیده و غیره است و در (۱۳۲۱) قمری چاپ شده در دسترس قرار دارد و دیگر بهیچ یک از آثار یاد شده اودستیابی نداریم و هم نمیدانیم که سفر نامه کابل و دفتر های دیگر دیوان او به چاپ رسیده اند یا خیر .

مجموعه کو چکی به نام « دیوان گوهری » به نشانی (نه صد و هفتاد و هشت) گنجینه دست نو یسهای انستیتو ت شر قشنا سی اکاد می علوم تاجکستان محفوظ است که تعداد نه چندان زیاد . از اشعار او را در بر دارد و مسلما بخش ناچیزی از سرود ه های فراوان شاعر است . این دیوان که (نود و پنج) صفحه دارد و اشعار آن از (نه صد) بیت در نمیگذرد ، احتمالا توسط کسی از اینجا و آنجا جمع آوری گردیده و به خطی عادی به کتابت در آمده است .

این مقدار از سوانح او نیز از آنچه خود در مجموعه مذکور نوشته و هم از خلال اشعار مندرج در ذریعة الرضو به استنباط و استدراك شد و در تذکر ه هایی که احتمال ذکر او میرفت یاد یازو به نظر نیامد .

آثار واحوال این شاعر که مدتی از حیات خود را در مشهد گذرانیده قابل جست و جوی بیشتر است و هرگاه کسی به چنین امری توجه نماید در آن صورت از هرگونه نهمدرکی باید سمود جوید و مجموعه كوچك محفوظ در گنجینه دست نویسیها را نیز مورد استفا ده قرار دهد و آنرا مد و مکمل کار خود سازد .

اگر به تمام آثار گوهری دست یابی میسر می بود به خوبی می شد در باره افکار و احوال و نحوه دید او قضاوت نمود و فعلا چنین امکانی موجود نیست . اما در اشعار شامل در مجموعه ذریعة الرضویه ، او در نقش يك شاعر كاملا دیانتی ظاهر میشود و مانند شماری از گوینده گان پیشین ، همه چیز را از نگاه معتقدات خود و جهان بینی پذیرفته خود می نگرد و بدان اساس مردم را به موعظه و نصیحت می نشیند .

درین رباط مگر تخم غصه کاشته اند

که هر که آمد از آمدن پشیمان بود

عجیب نیست که از امر او ببارد ابر

چو آگاه از همه قطره های باران بود

(از قصیده جواب رودکی)

یکذره از محبت او صد جهان گناه
 یکخر دل از عداوت او صد جنا ن
 در هر جدل قضا به امور توهر کاب
 در هر محل قدر به عبور تو همعنا ن
 منقاد امر تو به گزیدن گزنده ها
 مشتاق حکم توبه دریدن درنده گان
 (از قصیده دیگر)

به آنکه مرگ یقین است بهر هر ذیروح
 ذخیر ه کردن و افسوس خوردن است عجیب
 انیس باش به بیچاره گان بی سامان
 چه میروی سوی سر هنگ و جانب سر تیب
 فشرده ام نه چنان از حوادث دوران
 که در قصیده شوم گرم صنعت تشییع
 یکی از میزات طبیعت گوهری ساختن شعر به قافیه های تنگ و
 مشکل و غیر معمول است استعمال کلمات و اصطلاحات دور
 از ذهن و مهجور ، و خود در شعری که به حرف (ذ) سروده ، درین
 مورد میگوید .

بنیاد اندیشه

گذشت از نظرم صد کتاب از شعرا
 برین قوافی مشکل نرفت هیچ استاذ
 ولی گاهی ، ابیات در خلال اشعار او بنظر می آیند که
 انعکاسی از حیات مردم اند و از واقعیت های زندگی و رنج های
 متراکم مردم حکایت دارند ، و استثمارگران را به آهسته گسی
 معرفی مینمایند . این اشعار تحت تاثیر عوامل محیطی و برخورد با
 نابرابری ها و سطح نازل زنده گی اکثریت مردم گفته شده و عناصر
 ناسالم در آنها خلع اعتبار گردیده اند :

چگونه شیخ زمان لاف آگهی آرد

که پر بود شکمش از حرام تا حلقوم

چو نیستی خبر از آنکه باک‌هایی به سخن
دهد چه سود به حال تو خواندن تعقیب

* * *

دل میشود ز صحبت بی مغز ریش ریش
خالی چو گوشت کیسه پریشانی آو زد
غزلهای گوهری یکدستی و گیرایی کمتر دارند و کلمات
گرم و شور آفرین کم‌تر در آنها به نظر می‌آیند. از آن تعداد غزل‌های
او که در دست اند ناتوانی شاعر در ایجاد مطالب نو و بهم بستن کلمات
خوشا هنگام و جالب به خوبی احساس میشود، با این وصف
بعضی از غزل‌های او خالی از لطف نتوانند بود:

شکست جسم

نمیزند به رویی، اگر نقاب شویم
نمیکند نگاهی، گر آفتاب شویم
ندانم این چه غرور است گل‌گذارانرا
که ره به گلشنشان نیست گر که آب شویم
چه طالع است که در بزم میکشان مارا
نمیرند اگر شیشه شراب شویم
جمال دوست ز تعمیر تن حجاب آورد
جنون کجاست که از همتش خراب شویم
گرفته اهل جهانرا ز کام بی‌خبری

چه سود از آنکه بهر مجلسی گلاب شویم
شکست جسم بود متصل به یار شدن
درین محیط چرا کمتر از حباب شویم
عذاب قبر بتر نیست از عذاب فراق
مگر به وصل تو ما فارغ از عذاب شویم
ز ذره ذره مابوی یار می‌آید
که سوال چرا عاجز از جواب شویم

لیلی مقصود

از صومعه تا جای به میخانه گرفتیم
یکبار دل از سبزه صد دانه گرفتیم

جز دوست . امید طمع از خلق بریدیم
 ایمن بلموسا ن را همه بیگانه گرفتیم
 تا کنج رخ لیلی مقصود شود کشف
 زانروی چو مجنون ره ویرا نه گرفتیم
 گفتند گرانتز بود از کوه غم یاز
 بستیم کمر محکم و بر شانه گرفتیم
 دست طلب آویخته بر طره دلداز
 زنجیر به پای دل دیوانه گرفتیم
 سر بر کف و جان بر طبق صدق نهادیم

آنگاه رهی جانب جانانه گرفتیم
 گوهری به سال ۱۲۵۶ هـ ق دیده به جهان هستی گشوده و از
 جریان زندگی او و اینکه تا کدام سال در هرات بوده و در اثر چه
 عواملی ساکن مشهد گردیده اطلاع دقیقی در دست نیست .
 نام اصلی او نیز در کتاب ذریعة الرضویه و جای دیگر یاد نشده و
 خودش نیز در مطالبی که برای خود نوشته از ذکر آن اهمال ورزیده
 است .

اما در صفحه (سه صد و نود) جلد سوم سراج التواریخ، در خلال
 وقایع (۱۲۹۹) هجری قمری آمده است که میرزا محمد ابراهیم
 نام هروی متخلص به گوهری قصیده یی در ستایش امیر
 عبدالرحمان ساخته و ارسال داشته بود و از طرف امیر يك طاقه شال
 خلیل خانی و سالانه دو صد روپیه کابلی مستمری برایش معین گردید.
 ازینکه گوهری در سال (۱۳۰۰) ق از هرات به کابل آمده و امیر را
 ملاقات نموده و رساله سفر نامه را نوشته است واضح میگردد که این
 میرزا محمد ابراهیم گوهری مذکور در سراج التواریخ ، همین
 گوهری مورد بحث ماست که یکسال قبل از آمدن خود در کابل.
 قصیده یی برای امیر ارسال کرده و زمینه معرفت خود را به
 دربار فراهم گردانیده است . و همچنین غیر از و کدام گوهری نام
 دیگر را در آن موقع نمی شناسیم .

در مورد تحصیل و دانش گوهری نیز چیزی نمیدانیم اما از اشعارش روشن میشود که تعلیمات متوسطی داشته و هم از کثافت و تذیب قرآن و استنساخ دوا وین و دیگر کارهای ادبی او که بدانها اشاره کرده معلوم میگردد که علاوه بر هنر شاعری از هنر خط و تذیب نیز بهره‌ی بسیمیش بسوداست.

گرچه بدانسان که اشعار معرفت نمیدانیم که چه مقدار از آثار گوهری از بین رفته و چه انداز آن برجای خواهد بود، ولی از اهتمامی که اودر تنظیم و حفظ آثار خود داشته احتمال میرود که از بین نرفته باشد. چون او مدت زیادی در شهر مشهد بسر برده امکان دارد که در همین شهر، آثارش نزد خانواده‌های دوستانش باقی باشد.

مؤلف بحر الفوائد محمدیو سف ریاضی که چند سال اخیر زنده‌گی گوهری را در مشهد درك کرده با اورابطه داشته مینویسد که کتاب طغیان البکا و غزلیات میرزا ی گوهری نزد من موجود است هر کسی بخواهد میتواند بانی طبع آن شود.

ص ۵۴۸، بحر الفوائد ۲.

این یادکرد ریاضی مؤلف موجودیت آثار گوهری در مشهد به شمار می‌آید زیرا ریاضی نیز در سالهای اواخر حیات گوهری در مشهد میزیست و بحر الفوائد را در آنجا به چاپ رسانید.

مؤلف بحر الفوائد در جای دیگر گوید که میرزا ی گوهری شاعر هراتی که آثار زیادی دارد. در ماه جمادی الاول ۱۳۲۳ قمری مطابق ۱۹۰۴ میلادی در اثر بروز مرض وبا در خراسان در گذشت (بحر الفوائد، ص ۵۵۱).

بدین ترتیب گوهری شاعر پرکار، پس از شصت و هشت سال زندگی و ایجاد آثار فراوان چشم از جهان هستی فرو بست و متأسفانه تاکنون هم که بیش از هشتاد سال از مرگ او میگذرد توفیق دسترسی به همه آثار او میسر نگردیده است.

به نمونه‌های دیگر از آثار گوهری توجه نماییم:

اعجاز مسیح

روی تو چو از زلف معنبر بدر آید
از ظلمت شب صبح منور بدر آید
اعجاز مسیح از نه ز لبها ی تو پیدا است
بهر چه زیاقوت تو گوهر بدر آید
جز خال که حال از لب علت شده ظاهر
هند و نشنیدم لب کوثر بدر آید
رسم است که مظلوم فتد عاشق مسکین
معمشوق جفا جو و ستمگر بدر آید
از کوثر موعود کشم دست ، کر آناه
در بزم کنون با می و ساغر بدر آید

پیمانه عمر

مست افتد چو نکار از می و مغرور به حسن
نبرد ره به دلش ناله مستانه
پیشتر زانکه خورد سنگ به پیمانه عمر
سا قیامی پی هم ریز به پیمانه ما

تیر فلک

سر تا به پا چو خانه زنبور گشته ام
ز ان تیرها که از فلک خورد ه بر نشان

مصادر

— ذریعة الرضویه ، اثر گوهری ، چاپ مشهد ، ۱۳۲۱ قمری
— بحر الفوائد ، اثر محمد یوسف ریاضی ، چاپ مشهد ، ۱۳۲۴ قمری
— سراج التواریخ ، اثر فیض محمد کاتب ، جلد سوم ، ص ۳۹۰ ،
چاپ کابل ، ۱۳۳۳ قمری
— دیوان گوهری (مجموعه مختصر از اشعار گوهری) نسخه
دستنویس محفوظ در گنجینه دستنویسهای شهر دو شنبه
مرکز جمهوری تا جکستان .

سرچشمه های ادبیات دری

سده سیزده افغانستان

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

اشاره

کشور ما بر خاستگاه زبان‌داری و پرورشگاه ادبیات غنا مند این زبان است. پیشینه ادبیات در فراز و فرود این مرز و بوم ادب خیز، به بیش از هزار و دو صد سال آنسو تر پیوند می‌خورد.

این ادبیات در درازای هزار و دو صد سال، با جهش‌ها و درنگ‌هایی همراه بوده و در مقطع‌های معین، تابنده گی و فروزنده گی خاصی داشته است، چنانکه در زمانه های غزنویان و تیموریان و برشهای زمانی دیگر، میتوان نشانه هایی از آن بالنده گی ها و فروزشها را در نظر آورد.

از سپیده دم رویش شعر دری تا این هنگام، پیوسته از فراز قله ها و تنگنای دره های این سرزمین، سروده های دلپذیر، گوش جان شیفته گان ادب را به نوازش می‌نماید و از نوا باز نمی‌ایستد، اگر چه گاهی به بی‌تلاشی و نرمی می‌گراید.

در سده های دوازده و سیزده هجری بنا بر او جگیری کشمکش های سیاسی و ناآرامی های اهل فضل، وضع ادب نسبت به گذشته رضایت آور نبود و بی حالتی هایی در امر شعر به مشاهده می‌پیوست.

نویسنده یی راجع به وضع ادب درین عهد می نویسد: «... افغانستان در سال های (۱۱۶۰ تا ۱۳۳۷) ه. ق. جز در ایا می معدود، صحنه پیکار های خونین و آشوب ها و نابسامانی ها بود. زمانی از مخالفت فرزندان تیمور شاه د رآتش و خون می سوخت و زمانی همت مردم آن در مبارزه با دولت استعماری انگلیس مصروف می بود. و اگر گاهی در عهد پادشاهی آرا مشی روی می نمود و تو جهی به شعر و ادب به عمل می آمد و مردم نفسی تازه میکردند، سیل حوادث بر سر آنها می تاخت که گویی آن اندازه آرا مش هم هرگز نبوده است.

با این وضع معلوم است که محیط برای رشد استعداد های گوناگون تا چه پایه نابسامان بوده است...» (۱) مع الوصف

در روزگار تیمور شاه که خودشاعر بود و به اهل ادب علاقه مند، وضع شعر وادب تاحدی روبرو به بهبودی نهاد وزمینۀ ایجاد آثار ادبی به آهستگی به سوی مساعدت میرفت.

این وضع دریک حالت نوسانی ادامه داشت تا اینکه قدرت سیاه سی از دودمانی به دودمانی انتقال یافت و تغییر قدرت بازهم در چگونگی شعر وادب اثر گذاشت و سخنورانی در اینجا و آنجا به ظهور پیوستند.

در هر حال گرچه شعر وادب درین دوره دریک حالت شگفته گی وبار و نقی قرار نداشته است. با این هم، در اثر جست و جو و فروروی در لابلای منابع، آرشیف ها و دستنویسهای ناشناخته و اسناد و یادداشت های شخصی، میتوان به سایه روشنهایی از ادبیات عهد و نیمرخهایی از چهره های نا آشنا و نیمه آشنا، شناسایی ناتمامی پیدا کرد که حلقه وصلی گرچه نه چندان استوار - به شمار آید ادبیات گذشته را با آینده.

مردم ادب دوست این سرزمین برای دانستن چگونگی ادبیات دیرینه کهن سال خود به داشتن تاریخ ادبیات نیاز دارند.

گرچه در بخش های مختلف تاریخ ادبیات به صورت نامنظم و ناپیوسته کارهایی صورت پذیرفته، ولی بدانسان که سیرو تحول ادبیات را در افغانستان از آغاز تا امروز و به دوره های معین باگو نه گون حالات آن و پیوسته باهم، نشان بدهد و جواب گوی نیاز ادب پژوهان باشد، درین عرصه کاری انجام نیافته است.

برای تدوین تاریخ ادبیات که فراگیرند همه جنبات و جوانب آن باشد، فراهم گردانیدن مواد و مدارک محلی و منطقوی به شمول دواوین، تذکره ها، متون، یادنامه ها، گزارشها و جز اینها در درجه اول اهمیت دانسته میشود.

امروز ده ها و صدها اثر ادبی مربوط به افغانستان از سده های مختلف، در موزیم ها، آرشیف ها و کتابخانه های رسمی و شخصی سرزمین های آسیای و اروپای وجود دارد که تاریخ ادبیات

ما به هیچ وجه از آنها بی‌نیا زبود نمی‌تواند و باید را هم‌ای استفا ده از آن منابع جست و جو گردد و هموار ساخته شود تا کار نویسندگان یا نویسنده‌گان تاریخ ادبیات به آسانی رو به رو گردد.

در مرکز زبان و ادبیات اکادمی علوم افغانستان آرزو پرو رد می‌شود که در پهلوی و ظایف دیگر فرهنگی، تاریخ ادبیات افغانستان نیز فراهم آید و به تحریر آورده شود.

شعبه در مرکز زبان و ادبیات با توجه به این آرزو، آماده سازی فهرست منابع و سر چشمه های ادبیات در سه صدساله اخیر را هر چند نامکمل - نخستین گام در به وجود آوردن تاریخ ادبیات دانسته و در پروگرام کار خود جا داده است.

تهیه فهرست منابع و سر چشمه ها ظاهراً امر عادی و ساده یی می نماید اما در واقع چنان نیست، بلکه ترتیب یک فهرست جامع و مانع بسیار مشکل و حتا غیرمقدور است، زیرا مواد و مدارك عمدتاً در جاهای معین و محدودی فراهم آمده نمی باشد و دستیابی به همه آنها در مراجع مختلف داخلی و خارجی و درلا به لای کتا بهما، مجلات، جراید و اسناد دیگر به آسانی میسر نمی‌شود.

فهرست حاضر، منابع و سر چشمه های ادبیات افغانستان را در سده سیزده هجری (۱۲۰۱-۱۳۰۰ق) که برابر باقرن نوزده میلادی و دقیقتر (۱۷۸۷-۱۸۸۲) است، نشان می‌دهد.

میتوان این فهرست را نخستین گام در این زمینه به حساب آورد که باید در جریان عمل، یعنی تحریر تاریخ ادبیات این قرن و در روز اوقات، با راه بردن ازین مدارك به مدارك دیگر، به اكمال رسانده شود.

در ترتیب این مجموعه که دربردارنده اسمای (سه صد و سی) شاعر و نویسندگان سده سیزده می باشد به (یکصد و بیست و پنج) اثر مخطوط و مطبوع و مجله و روزنامه و گزارش و تفسیر و یادداشت های متنوع دیگر در بنیاد های مختلف مراجعه به پای آورده شده است. با این حال امکان زیاد و جود دارد که به شناسایی بعضی از گوینده گان و نویسندگان و ادیبان این سده نسبت

عدم دسترس سی به تعدادی از منابع و مصادر در داخل و خارج، توفیق حاصل نشده باشد.

سعی به عمل آمده است که نام شاعران و نویسندگان مجهول الزمان، به صورت احتمال درین مجموعه آورده نشود. شاید در میان کسانی که زمانه حیاتشان در کتبها نشان داده شده، با نام‌هایی مواجه شویم که اشتباهات را نمی‌توان جز با دقت، باز شناخت. عده‌ای از سخنوران عهد (سیزده) بنا بر عواملی که ذکرش رفت، در زاویه گمنامی مانده اند و عده‌ای هم که دست‌آورد‌هایشان در مرتبه‌های بلند تر قرار نداشته قابل توجه دانسته نشده‌اند و با این حال هر دو دسته نماینده فرهنگ و ادب روزگار خود به شمار می‌آیند. درین میان کسانی را هم می‌توان به یاد آورد که آثارشان ادبیات این محدودۀ زمانی را رنگین و متجلی گردانیده و آبروی ادب عهد خود به شمار می‌آیند و سخنانشان می‌تواند بیشتر ماندگار باشد.

باید به خاطر داشت که تمام سخنوران و ادیبان عهد (سیزده) چنان نبوده‌اند که حیاتشان کاملاً در میان قرن (سیزده) واقع شده باشد یعنی در جریان همین قرن تولد یافته و در گذشته باشند. شاید زنده‌گی عده‌ای بدینگونه نبوده باشد ولی عده‌ای از آنان سده‌های (دوازده - سیزده) و عده‌ای دیگر شان سده‌های (سیزده و چهارده) را دریافته‌اند که بدین صورت هر دسته از آنان در ادبیات دوسده نقش و سهم دارند و البته در اینجا توجه به عمل آمده است تا از میان این دسته‌ها کسانی در ادبیات قرن سیزده شامل ساخته شوند که بخش عمده و قابل اعتنا ی زنده‌گی‌شان درین عهد واقع شده باشد و قسمتی از ایجاد یا ت شان متعلق به این سده دانسته شود.

این فهرست دوبهره دارد. در بهرۀ اول نام شاعران و نویسندگان قرن سیزده به ترتیب الفبای تخلص و لقب و یا نام، با

منابع مربوط به آنان و در بهره‌دوم کتابها و مقالات تیکه دربارۀ اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی این عصر اختصاص دارد آورده شده اند .

مصادر ، در ذیل نام هرگوینده و نویسنده به ترتیب تاریخ تالیف کتابت و یاطبع ، قید گردید که میتوان از لحاظ زمانی تقسیم و اعتبار آنها را مدنظر قرار داد .

چون دایرۀ اعتبار این مجموعه به سده سیزدهم هجری قمری محدود ساخته شده لذا سالیهای قمری که به رویت منابع طرف استفاده ذکر یافته با حرف «ق» مشخص گردیده است و سنوات بدون این قید مربوط به هجری شمسی میباشد .

به مقصد جلوگیری از اطناب و تکرار ، بعضی از عناوین و نام های مصادر و مولفان که ممکن است چند بار درین گزارش یاد شوند ، به یک کلمه ، کلمه یی که بتواند نمایانگر نام و عنوان کامل باشد ، کوتاه شده است و صورت کوتاه شده آن در اشارات و نشانه ها توضیح میشود .

نامها و عناوینهاییکه برای یکمرتبه می آیند به طور کامل ثبت میشوند .

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

اشارات و نشانه ها

آرشیف	آرشیف ملی افغانستان
آریانا	مجله آریانا
ادب	مجله ادب ، نشریه فاکولته
	ادبیات کابل
افغانستان	ادبیات افغانستان از ابواتفرج
	سکزی ببعد در کتاب افغانستان
امان التواریخ	امان التواریخ - جلد هفت ، تا -
	لیف مودب السلطان ، عکس نسخه دستنویس .

اوقاف

پیوند های فرهنگی

مجله اوقاف

پیوند های فرهنگی ، فصلی از
کتاب روابط بخارا و افغانستان
از آغاز دولت درانی تا سقوط طاهارت
بخارا

تاریخ ادبیات

تاریخ ادبیات افغانستان ،
تالیف پنج استاد ، غبارو دیگران
تحفة الاحباب فی تذکرة الابرار -
صاحب ، چاپ دوشنبه ، ۱۹۷۷

خراسان

مجله خراسان

دایرة المعارف

آریانا دایرة المعارف

دستنویس

نسخه خطی و غیر مطبوع

س

سال نشراتی

ش

شماره

ص

صفحه

صص

صفحات

ق

هجری قمری

کابل

مجله کابل

کتاب

مجله کتاب

گنجینه دستنویسها

گنجینه دستنویسها

انستیتوت شرق شناسی اکادمی
علوم تاجیکستان

محترم

تذکره شعرای محترم

مزارات کابل

مزارات شهر کابل

مزارات هرات

رساله مزارات هرات

هنر

مجله هنر

یاد داشت

هر کدام از نشانه‌های ذکر شده در مرتبه اول به صورت کامل و در مراتب دیگر با رعایت اختصار به ضبط آمده‌اند و درعین زمان عناوین و نامهای غیر طولانی مصادر و سرچشمه‌ها که اختصار آنها سبب صدمه به مفاهیم میگردید، به صورت اصلی آورده شده و همچنان اسمای جایها و سالها و تاریخ‌ها، در همه جابه‌حالت اصلی ثبت یافته‌اند.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

بهره یکم

سخن پر دازان - سرچشمه

۱ - ۱

آثم .

دیوان آثم ، نسخه دستنویس (یکصد و نژده ورق) ، سال کتابت ۱۲۷۷ ق. آرشیف ملی ، سه هزار و پنجاه و پنج - چار صد و هشتاد و هشت .

آثم ، عبدالخالق از سادات غور .

مجله ادبی هرات ، ش پنچ ، س نه ، ۱۳۵۵ (۲) .

آخوند زاده ، حبیب الله .

فضلا ی فراموش شده ، عبدالله افغان نویسنده . مجله کابل ، ش نه س اول ، ۱۳۱۰ ، صص سی و نه - چهل و یک (۳) .

آخوند زاده ، مولوی محمد صدیق .

رساله مزارات هرات - حصه سوم ، به تصحیح و حواشی فکری سلجوقی . کابل ، بدون تاریخ .

الله باش ، محمد حیات .

تیمورشاه درانی - ج ۲ ، طبع دوم ، تالیف عزیزالدین و کیلی فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص چارصد و هشتاد و چار .

ابن قاضی . میر حسین .

- دیوان قاضی بیدل معروف به کتاب ابن قاضی کابلی ، لاهور ، ۱۳۳۲ ق ، یکصد و پنجاه و دو صفحه .

-تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم، نوشته میر غلام محمد غبار، کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهل و یک.

-ادبیات افغانستان از ابو الفرج سبزی بعد، نوشته محمد حسین بهروز، در کتاب «افغانستان» چاپ یانا دایرة المعارف، کابل، ۱۳۳۴.

-نگاهی گذرا به دیوان ابن قاضی، محمد سرور پاکفر، مجله خراسان، ش دو، س دو، ۱۳۶۱، صص یکصد و نود - یکصد و نود و هفت.

ابو سعید او بهی، میر سعدالدین.

-دیوان ابو سعید، دستنویس، آرشیف، بیست و دو - یکصد و پنجاه و نه.

-آثار هرات - ج سه، هرات، ۱۳۱۰، ص دو صد و شصت و یک.

احقر، میر محمد نبی.

-از مغان بدخشان، شاه عبد الله بدخشی، کابل، ش یازده، س شش، ۱۳۱۵.

-تکملة الریاض، تالیف احقر در ۱۲۶۱ق. (مجله کابل، ش یکصد و هفت، س نه) مقاله شاه عبد الله بدخشی.

-تاریخ ادبیات، غبار، کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و نود.

-لعل بدخشان، غلام حبیب نوایی، فیض آباد، ۱۳۳۲، صص چهل و پنج - پنجاه.

-افغانستان، بهروز، کابل، ۱۳۳۴.

-نگرشی به تکملة الریاض - میر محمد نبی احقر، ظهور الله ظهوری، مجله هنر، ش پنج - شش، ۱۳۵۹.

احمد.

-استخراج تاریخ در نظم، محمد ابراهیم خلیل، کابل، ۱۳۲۷، صص بیست و شش و نود و یک.

احمد (پسر دوست محمد خان).

-دیوان احمد به خط میر احمد علوی به سال ۱۲۸۳ق، آرشیف.

-دیوان احمد به خط میرزا حسین کابلی به سال ۱۲۹۳ق، پنجصد و

هفتاد و دو صفحه، آرشیف.

- امان التواریخ - ج هفت ، تألیف عبدالمحمد مودب السلطان
اصفهان ، احتمالا به خط فیض محمد کاتب پس از (۱۳۴۰ق).
عکس نسخه در اکادمی علوم ، صص یک - دو .
- عاجز افغان و افغان عاجز ، حافظ نور محمد . کابل ، ش دو ،
س چار ، ۱۳۱۳ ، صص چهل و نه - هفتاد .
- آریانا دایرة المعارف - ج دو ، ۱۳۳۰ ، صص پنجدو سه .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سی و نه .
احمد احمد علی قند هاری .
- دیوان احمد ، نسخه مخطوط متعلق به عبدالرزاق غفور ری از
نیزه گان شاعر .
- شاعر گمنام قند هاری ، ع.ز. مجله آریانا ، ش شش ، س نه ،
۱۳۳۰ ، صص بیست و یک - بیست و پنج .
- دکندهار مشاهیر ، محمد ولی زلمی . کابل ، ۱۳۴۹ ، صص دو
صد و هشتاد و چار - دو صد و هشتاد و شش .
احمد قند هاری ، میرزا احمد علی .
یادی از رفته گان ، خسته - (قسمت تعلیقات به قلم مایمل
هروی) . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و شصت و شش - یکصد و
شصت و هفت .
احمد ، میر حسام الدین انصاری .
- ایره المعارف - ج شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص سه صد و دو .
- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
احمد ، میر قطب الدین .
- دایرة المعارف - ج شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص سه صد و پنج .
احمد ، میر نجم الدین انصاری .
- دایرة المعارف - ج شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص سه صد و هشت .
- افغانستان ، بهرو ز ، کابل ، ۱۳۳۴ .
احمد میر نظام الدین .
افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

ادرانی ، خلیفه صدیق .

مزارات هرات - حصه سوم. کابل ، ۱۹۶۷، ص یکصد و شصت.

ادیب پشاور ی ، سید احمد

مرحوم ادیب پشاور ی، گویا اعتمادی . کابل ، ش چار ، س یک ، ۱۳۱۰، صص بیست و یک - بیست و شش .

ادیب پشاور ی ، عزیز الله قتیل، آینه عر فان، شش شش - هفت ، س سه . ۱۳۱۱.

دیوان قصاید و غزلیات فارسی و عربی ادیب پشاور ی با تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران ، ۱۳۱۲.

دایرة المعارف - جلد دوم ، کابل ، ۱۳۳۰، ص ششصد و پنجاه و یک.

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهل و پنج.
فارسی گو یا ن پاکستان - جلد یک ، تالیف داکتر سید سبط حسن رضوی . راولپنڈی، ۱۳۵۳، صص صد - یکصد و سیزده.

اذنب ، سید خان شبر غانی.

دبیرستان بلخ - حصه چار (نسخه غیر مطبوعه) ، خسته . ۱۳۳۳، صص دو صد و شصت و سه - دو صد و شصت و شش (۴)

اسیر ، شاه عبدالغیاث.

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و شصت و دو.

اظهر ، میر احمد مجددی .

ارمغان بدخشان ، کابل ، شماره چار و پنج، سال ششم ، ۱۳۱۵ ، صص یکصد و چهل و شش و یکصد و چهل و هفت .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و هشتاد و هشت.

لعل بدخشان ، نوایی . فیض آباد ، ۱۳۳۲، صص چهل و پنج - پنجاه .

افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴.

افضل هروی ، بن محمد شریف .

تذکره شعرا ی محترم ، تالیف حاجی نعمت الله محترم ، به تصحیح و تحشیه اصغر جانفدا. دوشنبه ، نشریات دانش ،

۱۹۷۵، صص بیست و نه - سی و چار .

افغان ، گل محمد .

- دیوان افغان ، دستنویس در (پنجصد و بیست و شش) صفحه ، حدود (پنجهزار) بیت .

- گنجینه دستنویسها ی انستیتو ت شرق شناسی اکادمی علوم تا جیکستان ، شماره چارصد و بیست . (۵) .

- نمونه ادبیات تا جیک ، صدرالدین عینی . مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص دوصد - دوصد و یک .

- شعرا ی وطن . سرور ، جریده نسیم سحر ، شماره دوم ، ۱۳۰۶ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و بیست و شش .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و سه .

- یکی از شاعران کم شناخته شده قندهار ... ، پوها نند
رشاد . خراسان . شماره یک ، سال دوم ، ۱۳۶۰ .

افغان ، میر هوتک .

- امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان . دستنویس ،
صص چار - هشت .

- کلیات میر هوتک به خط عبدالسمیع به سال ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ .
(ششصد و شش) صفحه ، آرشیف .

- دیوان اعلیحضرت تیمورشاه ، عبدالحی حبیبی . کابل ، شماره
سی و یک - سی و دو ، سال سوم ، ۱۳۱۲ .

- دیوان میر هوتک افغان ، گویا اعتمادی . کابل ، شماره ده ،
سال سوم ، ۱۳۱۲ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و سی و دو .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- افغان ، خسته عرفان ، شصت ، سال بیست ، ۱۳۳۵ ، صص
صص بیست و شش - بیست و نه .

- یادى از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص هفت - یازده .

- تیمورشاه درانی - جلد سوم ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص

چار صد و شصت و دو - چار صد و شصت و چار .

الفت کابلی ، میر مجتبا .

— دیوان الفت ، دستنویس . آرشیف ، بیست و سه - سی و هفت .

— غزلیات الفت ، دستنویس . آرشیف ، ده - سی و هفت .

— امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان ، دستنویس ، پس از (۱۳۴۰ ق) .

— تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و شش .
— افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

— مزارات کابل ، خلیل . ۱۳۳۹ ، صص یکصد و هشتاد و پنج - یک صد و هشتاد و شش .

— یادى از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص دوازده - سیزده .

امضا ، محمد حسن معروف به سیاه .

— سراج الاخبار ، شماره هفده ، سال هفت .

— تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و چهل و هفت .

— تكملة مقالات الشعراء ، محمد ابراهيم تتوى ، به تصحيح سيد حسام الدين راشدى . كراچى ، ۱۹۵۸ .

— دایرة المعارف - جلد سوم . کابل ، ۱۳۳۵ ، صص هشتصد و هشتاد و پنج - هشتصد و هشتاد و شش .

پیاپی شیشه

تاسیس ۱۳۹۲

امید .

— مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص یک .

امین تاشقور غا فى .

— کلیات امین ، محمد صالح پرونتا . آریانا ، شماره ده ، صص

پنجصد و هشتاد و پنج - پنجصد و هشتاد و هشت و شماره یازده ،
صص ششصد و چهل - ششصد و چهل و سه ، سال سوم .

— دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته ، ۱۳۳۳ ، صص سه صد و

هفتاد و سه - سه صد و هفتاد و چار .

امینی ، امین .

— دیوان امین امینی ، دستنویس . آرشیف ، ده - یکصد و بیست و

شش .

- فصلی از کتاب ((روابط بخارا و افغانستان از آغاز دولت درانی تا سقوط امارت بخارا)) نوشته حق نظر وف، بر گردان آصف . مجله کتاب ، شماره يك، سال چار ، ۱۳۶۰ .

انصاری ، میر سعد الدین — زنده یحیا یی .

- شور عشق ، دستنویس . آرشیف ، (بیست و دو - بیست و هفت و بیست - یکصد و هفت و بیست و دو - بیست و پنج و هجده - سیزده - زده) .

- مجموعه شور عشق باغزلیات احمد ، (هفتصد و شش) صفحه . آرشیف ، شمار دفتر دو صد و پنجاه و نه .

- کلیات شور عشق ، دستنویس به خط برهان الدین خواجه (۱۲۲۲ق) ، گنجینه دستنویسها ، شماره سه صد و نود و شش (شش صد و بیست و يك صفحه) .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، ش دو ، سال چار م ، ۱۳۱۳ .
- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- شور عشق ، چاپ هند ، ۱۳۷۴ق ، پنجصد و چار صفحه .
- یکمرد بز رگ ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۵ .

- استخراج تاریخ در نظم ، خلیل ، کابل ، ۱۳۳۷ ، صص چهل و شش - چهل و هفت .

- مزارات کابل ، خلیل ، ۱۳۳۹ ، صص دوصد و سی و نه - دوصد و چهل و دو .

- جنبش غزلسرایي و عصر بیدل ، حیدر ژوبل . ادب ، شماره سه - چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، صص یکصد و شصت و سه - یکصد و شصت و هشت .

- شرح حال حضرت حاجی صاحب ده یحیا شیخ سعد الدین انصاری ، محمد اکبر ساجد ، مجله اوقاف ، شماره دوازده ، سال اول ، صص سی و سه - سی و شش و شماره اول ، سال دوم ، صص سی و هشت - چهل (۱۳۵۰ - ۵۱) .

انور ، محمد انور بدخشی .

- ار مغان بدخشان ، کابل ، شماره هفت - هشت ، سال شش ، ۱۳۱۵ .

- تاریخ ادبیات ، غبار ، کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سی و سه .
 -لعل بدخشان ، نوا یی . فیض آباد ، ۱۳۳۲ ، صص شصت و یک - شصت و پنج .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴ .
 -دایرة المعارف - جلد سوم . کابل ، ۱۳۳۵ ، ص نه صد و نزده .

ب

باقی ، میراعبدالباقی .

- دیوان باقی ، دستنویس ، آرشیف ، هفت - چهل و سه
 -تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و سه .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 -مزارات کابل ، خلیل . کابل، ۱۳۳۹ ، صص نود و چار ، نود و شش .
 -دایرة المعارف - جلد چار ، کابل ، ۱۳۴۱ ، ص شصت و سه .
بیوجان ، حلیمه .
 -پرده نشینان سخنگوی ، ماهگ رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتاد و دو .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

بحرین . ملاعبدالحق دروازى .

- محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص شصت - شصت و یک .
بسمل ، علاء الدین جلال آبادی (۶) .
 -سکينة الفضلا ، عبدالحکیم رستاقی . دهلی ، ۱۳۵۰ ق ، ص پنجاه و هفت .

بوسعيد کابلی ، خواجه میرسعیدالدین (۷) .

- دیوان بوسعيد ، انجمن ادبی . کابل ، شماره دهم ، سال چهارم ، ۱۳۱۴ ، ص نود و یک .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 -دایرة المعارف - جلد چار م . کابل ، ۱۳۴۱ ، ص دو صد و پنجاه و پنج .
 - تیمور شاه درانی - ج ۲ ، فوفلزایی ، کابل ، ۱۳۴۶ ، ص ۴۸۷ .

بهای ، بهاء الدین .

فارسی گو یا ن پاکستان - ج اول ، رضوی . راو لپندی ،
۱۳۵۳ ، صص یکصد و چهل و سه - یکصد و چهل و پنج .

بهری ، نور الحق دروازی .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص چهار ده -
پانزده .

بی بی سنگی ، مریمه (۸) .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، انجمن تاریخ ،
۱۳۳۱ صص هفتاد و شش .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- زنان سخنور - دفتر سوم ، علی اکبر مشیر سلیمی . تهران ،
۱۳۳۷ ، صص شصت و چار .

بیتاب ، پندت تا به رام ترکی (۹) .

تکمله تذکره شعرا ی کشمیر بخش اول ، سید حسام الدین
راشدی ، ۱۳۴۶ ، صص یکصد و سی و هشت - یکصد و سی و نه .

بیخود هروی ، عبدالمجید بن عبدالحمید .

- دیوان بیخود نسخه خطی بدون تاریخ ، به خط فکری سلجوقی
متعلق به حسین و فاطمه سلجوقی .

- آثار هرات - حصه سوم . هرات ، ۱۳۱۰ ، صص یازده .
- گازرگاه ، فکری سلجوقی . کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و
پنج - پنجاه و شش .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و
پنجاه و شش - یکصد و پنجاه و هفت .

بیضا ، میرزا بیضا .

مزارات کابل ، خلیل . ۱۳۳۹ ، صص دویست و دو - دویست و سه .
- تیمورشاه درانی - جلد دوم ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص
چار صد و هشتاد و هفت .

پ

پسنندی .

پیوند های فرهنگی افغانستان و بخارا ، حق نظر نظروف ، کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ (۱۰) .
پیر راه دره ، میرسید عنایت الله .
 ار مغان بدخشان ، کابل ، شاول ، سال هفت . ۱۳۱۶ .

ت

تاج الدین ، مولینا .

مولینا تاج الدین ، نوابی ، آریانا ، شماره اول ، سال هفتم ، ۱۳۲۷ ، صص نزده - بیست و یک .

تاجر ، مولوی احمد جان .

- مولوی احمد جان قند هاری متخلص به تاجر ، پو هاندجیبی .
 خراسان ، شماره اول ، سال دوم ، ۱۳۶۰ ، صص سه - دوازده .
 - مولوی احمد جان تاجر ، در کتاب مشاهیر کند هار ، محمدولی زلمی . ۱۳۴۹ ، صص دوصدو چهل و پنج .

تایب .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

تایب ، محمد تقی قند هاری .

تکملہ مقالات الشعرا ، خلیل تقوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص نود - نود و سه .

ترکی . ترک علیشاه قلند .

سخنورا ن چشم دیده ، نوشته خود ترکی . دکن ، ۱۳۳۲ ق ، صص بیست و نه - سی و دو و یکصد و چهل و سه - یکصد و چهل و چار . (۱۱)

تسلیم ، ابوبکر حوض کر باصی .

- استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص یکصد و سی و هفت .

- گازر گاه ، فکری سلجوقی . کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و دو - پنجاه و پنج .

—یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و پنجاه و هشت) — یکصد و شصت و یک.

تسلیم ، سلام الدین .

سکینه الفضا ، رستا قی . دهلی ، ۱۳۵۰ ق ، صص پنجاه و نه (این شاعر افغانستا نی الاصل در دهلی نشو و نما یافته است .)

تسلیم ، ملا مولاداد .

آثار هرات — حصه سوم ، هرات ، ۱۳۱۰ ، صص بیست و پنج.

تیمور شاه درانی .

—دیوان تیمور شاه ، حبیبی . کابل ، شماره سی و یک — سی و دو ، سال سوم ، ۱۳۱۲ .

—تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و هجده .

—افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

—تیمور شاه درانی — جلد اول — دوم ، فوغلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ .

—دیوان تیمور شاه درانی ، به تصحیح و مقدمه فوغلزایی . کابل ،

۱۳۵۶ (۱۲) .

ث

ثاقب ، ابوالحسن .

به قول حاجی عبدالحق ، ثاقب برادر کلان حاذق هروی بود و مجموعه كوچك اشعار اورا حاجی عبدالحق برای شایق هروی داد ه است .

ج

جایز .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

جایز ، مولوی .

—عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ،

۱۳۱۳ .

جذبه بلخی .

دیرستان بلخ — حصه دوم ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص یکصد و بیست و پنج .

جمالی، جمال الدین قاشقرغانی.

- نمونه ادبیات تاجیک، عینی. مسکو، ۱۹۲۶، صص دوصد و چهل و هشت - دو صد و چهل و نه.
- دبیرستان بلخ - حصه چهار، خسته. ۱۳۳۳، صص سه صد و هشتاد و شش - سه صد و هشتاد و هفت.
- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.
- دایرة المعارف - جلد چهار. کابل، ۱۳۴۱، صص نه صد و نود و هشت.
- ارمغان سمنگان، محمد محسن حسن. اوقاف، شمار ه سوم، سال دوم، ۱۳۵۱، صص چهل و چار.
- تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب، قاری رحمت الله واضح. دوشنبه، ۱۹۷۷، صص پنجاه و سه - پنجاه و چار.
- پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب، شماره اول، سال چارم، ۱۳۶۰.

جواد هروی، عبدالجواد.

- تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، صص سه صد و هفده.
- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.
- دایرة المعارف - جلد پنج. کابل، ۱۳۴۸، صص چهل و هفت - چهل و هشت.

جهانگیر، پسر کامران.

- مزارات هرات - حصه سوم، به تصحیح فکری سلجوقی.
- کابل صص یکصد و هفتاد - یکصد و هفتاد و یک.

ح

حاذق، جنید الله.

- آثار جنید الله حاذق. آرشیف، دو - هشتاد و پنج - پانزده.
- غزلیات جنید الله حاذق، مکتوب در ۱۳۱۲ ق. آرشیف، دو - پنجاه و شش - بیست و سه.

مجموعه الشعرا ، فضل سی نمگانی . تا شکند . (درین
مجموعه مقداری از قصاید و دیگر اشعار حاذق نقل شده
است .)

نمونه ادبیات تا جیک ، عینی . مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص دو صد و
پنجاه و هفت - دو صد و شصت .

آثار هرات - جلد سوم ، هرات ، ۱۳۱۰ ، صص سی و هفت .

عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، ش دوم ، سال چهارم ،
۱۳۱۳ .

ارمغان بدخشان . کابل ، شماره هفت - هشت ، سال ششم ،
۱۳۱۵ .

حاذق هروی ، خلیل . آریانا ، شماره دوازده ، سال سوم ،
۱۳۲۴ ، صص شصت و پنجاه و هشت - شصت و شصت و پنج .
ارمغان کروغ ، فکر سی سلجوقی . آریانا ، شماره چهارم ،
سال ششم ، ۱۳۲۷ ، صص یک - ده .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

حاذق هروی ، محمد کریم نزیهی . مجله ژوندون ، شماره
سی و پنج - سی و هفت ، ۱۳۴۱ .

دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصد و هفتاد و
هفت .

تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص پنجاه و
پنج - پنجاه و هفت .

پیوندهای فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ،
۱۳۶۶ .

حاذق هروی ، اسماعیل .

حاذق هروی (اسماعیل بن غلام احمد - غیر از جنید الله
حاذق) ، خلیل . آریانا ، شماره هفت ، سال شش ، ۱۳۲۷ ، صص
بیست - بیست و سه .

حامد سرپلی .

محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص نود - نود و پنج .

حبیبی ، ملا شاه حبیب .

ارمغان بدخشا ن . کابل ، شماره یازده ، سال شش ، ۱۳۱۵ .

حسن .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص یکصد و بیست و نه .

حسن تلو گانی .

شاعر ثنا و نعت ، حبیبی . آریانا ، شماره نهم ، سال بیست ، ۱۳۴۱ ، صص چهل و یک - چهل و هشت .

حسن خلیل ، احمد گل .

احمد گل حسن خیل (نویسنده و شاعر دری و پشتو) . دایره المعارف - جلد دوم . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص پنجد و دوازده .

حسن ، ملا حسن بلخی .

دبیرستان بلخ - حصه اول ، خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجاه و یک .

حسن ، میرزا علی حسن (برادرشور) .

عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

حسن ، قایب محمد حسن .

تازه نوای معارک ، منشسی عطا محمد عطایی ، به تصحیح و تحشیه و تعلیق حبیبی (قسمت تعلیق) . کراچی ، ۱۹۵۹ ، صص نه صد و بیست و چار - نه صد و سی .

حسین ، میرزا حسین .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره چهارم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص چهل .

حسینی هروی .

دیوان حسینی هروی . دست نویس ، آرشیف .

حقیر ، میر عبدالله خر می .

دبیرستان بلخ - حصه چهار ، خسته ، ۱۳۳۳ ، ص سه صد دبدو چار .

حمید کشمیری .

- اکبرنامه ، آرشیف ، دوازده - هشتاد و سه .

- اکبر نا مه ، دستنویس ، به خط حا جی محمد عمر (یکصد و نودو چار ورق) . ۱۳۲۹ ق . آرشیف . دو صد و پنجاه و نه چار صد و هشتادویک .

- اکبر نا مه با تحشیه علمی احمد نعیمی . کابل ، ۱۳۳۰ .
- اکبر نا مه منظومه حمید کشمیری (مقدمه) احمد علی کهزاد . آریانا ، شماره دوازده ، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، صص چهل و نه - پنجاه و شش .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و چهل و نه .
- حمید کشمیری یا فردوسی کشمیر (در باره اکبر نا مه و ناظم آن) ، صابر آفاقی ، آریانا ، شماره اول ، سال بیست و هشت ، ۱۳۴۸ ، صص چار - چهارده .

- دوروایت از یک حماسه (بررسی مقایسوی اکبر نا مه منشی قاسم و اکبر نا مه حمید کشمیری) ، خانم سارا ، آریانا ، شماره سوم ، سال سی و نه ، ۱۳۶۰ ، صص چهل - شصت و چار .

حمیدی بلخی ، حمیدالله .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و هشتاد و نه .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره دوم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص چهل و پنج .

حمیدی ، میرزا عبدالحمید .

- دبیرستان بلخ - حصه چهار، خسته . ۱۳۳۳ ، صص سه صد و شصت و پنج .

- تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص یکصد و پنج - یک صد و شش .

حنیفی پنجشمیری .

- عزیزی (و چند شاعر معاصر و از جمله حنیفی پنجشمیری) ، خسته . آریانا ، شماره یازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ، هفت - یازده .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و نود و دو .

حیدر ، سر دار غلام حیدر .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- تازه نوای معارک ، عطاء یی . کراچی ، ۱۹۵۹ ، صص نه صدو پنج - نه صدو هشت .

حیرت بلخی ، عبدالعزیز .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دوصدو نودو هشت .
- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص شصت - شصت و یک .

حیرت کابلی ، محمد ابراهیم .

- محمد ابراهیم حیرت کابلی ، علی احمد نعیمی . کابل ، شمار ه اول ، سال پنج ، ۱۳۱۴ - صص چهل و سه و چهل و شش .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل و شش .
- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دو صد و نودو نه .
- تحفة شناسانهشی ، تدوین و تنظیم محمد ابراهیم حیرت ، نسخه خطی محفوظ در آرشیف ، صص یک - شصت و دو (شمار ه هشت - هشتاد و هشت) .

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

خ

خادم ، میرزا داوود .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- ار مغان سمنگان ، محسن حسن ، اوقاف ، شماره چهارم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص چهل و یک .

خالص ، سلطان محمد .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو نودو پنج .
- خان ملا ، قاضی دلا عبداللطیف .
- تاریخ ادبیات ، غبار ، کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت .
- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صدو سیزده .

— خان ملا ، ار مغان بدخشان ، کابل ، شماره هفده ، سال نهم ، ۱۳۱۸ ، صص هفتاد و هشت — هفتاد و نه .

خاور ، محمد اکبر

نگارستان سخن ، سید نورالحسن نور . بهو پال ، ۱۲۹۳ ، صص بیست و شش .

خرد ، ملا صالح محمد .

دبیرستان بلخ — حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص سه صد و نود و هفت ، سه صد و نود و نه .

خرم ، میرزا خرم خان .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره چار ، سال دوم ۱۳۵۱ ، صص چهل — چهل و یک .

خلالی ، ایشا ن سید جعفر .

— ار مغان بدخشان ، کابل ، شماره چهارم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .

— افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

خلیفه دار الامان ، امام الدین .

دبیرستان بلخ — حصه اول ، خسته . ۱۳۳۳ . صص بیست و پنج بیست و هفت .

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

خلیل تتوی ، محمد ابراهیم .

تکمله مقالات الشعراء (مقدمه و صفحات دیگر) . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص یکصد و شصت و هفت — دو صد و شصت و سه (این شخص نسبت از تباطس باشا عران عصر (سیزده) افغا — نستان و ذکر آنان در کتابش ، در ادبیات قرن سیزدهم ما سهم ارزنده دارد .)

خواجه بدخشی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

خوشدل .

سه شاعر از يك خانوادۀ بزرگ ، حبیبی . ادب ، شمار ه پنج — شش ، سال یازدهم ، ۱۳۴۴ ، صص سی و شش — چهل و پنج .

خو شدل ، مولوی مصطفیٰ علیخان .

تذکره نتایج الافکار ، قدرت گوپاموی بمبئی ، ۱۳۳۶ ، صص
دو صد و بیست و چار - دو صد و چهل (سیزده) .

خو شنود ، محمد ار تضا خان.

نتایج الافکار ، قدرت گوپاموی بمبئی ، صص دو صد و چهل
دو صد و چهل و چار (چهارده)

د

داعی ، ملا عبداللطیف .

ار مغان بدخشان . کابل ، شماره شش ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ،
صص هفتاد و نه - هشتاد و یک .

داغ ، جلال الدین .

- مشاهیر دانشوران اند خود ، محمد یعقوب واحدی ، آریانا ،
شماره هشت ، سال بیست و یک ، ۱۳۴۲ ، صص یازده .
- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد -
چار صد و یک .

دبیر ، میرزا محمد ثنی .

- ار مغان بدخشان . کابل ، شماره اول ، سال هفت ، ۱۳۱۶ .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

دبیری .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ . صص یکصد و بیست و هفت .
دروازی ، محمد سید بیگ .

- ار مغان بدخشان ، بدخشی . کابل ، شماره دوم ، سال هشتم ،
۱۳۱۷ صص هشتاد و چار - هشتاد و هشت .
تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و پنجاه و
هشت .

درویش ، غلام محمد ملقب به شاه جی .

- سراج التواریخ - جلد اول ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱
صص یکصد و هشتاد و یک - یکصد و هشتاد و دو .

- استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص هشتاد و هفت .

- تاز ه نوا ی معارک ، عطایی . (قسمت تعلیق) ، کراچی ، ۱۹۵۹ ، صص نه صد و سی و پنج - نه صد و سی و هفت .

درویش ، میرامام الدین انصاری .

- ادب ، شماره اول ، سال اول ، حوت ۱۳۳۲ .

- عزیز (و چند شاعر معاصر او) ، خسته . آریانا ، ش یازده ، ۱۳۳۲ ، صص هفت - یازده .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص سه صد و یک .

درویش محمد خان .

جنگنامه درویش محمد خان ، کهزاد ، ژوندون ، شماره بیست و پنج ، سال پنجم ، ۱۳۳۲ .

دری ، عبدالرزاق ، پسر زمانشاه (پانزده)

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ ، صص سه صد و هشت .

ذ

ذاکر .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و پنج - چار صد و هفت .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- جنبش جنگنامه سراپی در شعر دری سده (نزده) افغان - ستان ، دکتور اسدالله حبیب . خراسان ، شماره اول ، سال دوم . ۱۳۶۰ .

ذره ، میرزا بوری .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و هفت - چار صد و یازده .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن ، اوقاف ، شمار ه پنج ، سال دوم ، ۱۳۵۱ . صص چهل و پنج .

ذوقی ، ایشا ن عبدالقهار .

-ار مغان بدخشا ن ، بدخشی. کابل ، شمار ه شش ، سا ل
هشت ، ۱۳۱۷ ، صص هفتادوشش - هشتادویک .
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴.
-دایرةالمعار ف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ص چار صدو
هشتادویک .

ذوقی ، میر غلام شاه .

-ار مغان بدخشا ن . کابل ،شچار ، سال هفت ، ۱۳۱۶ .
-تاریخ ادبیات ، غبسا ر . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سیو
چار .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-یادی از ر فته گان ، خسته. ۱۳۴۴ ، صص سیویک - سیودو.
-ادبیات معاصر دری ، دوکتور اسدالله حبیب ، ادب ،شش
یک ، سال بیست و پنچ ، ۱۳۵۶ ، ص یکصدوسی و سه .

ر

راسخ ، قاضی عبدالسمیع .

-دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صدو
هفده - چار صدو نزده .
-افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .
-راسخ ، خسته . آریانا ،شس دوازد ه ، سا ل هشت ، ۱۳۲۹ ،
صص بیست و سه - بیست و شش.

راغب ، سید احمد .

تذکره صبح وطن ، محمد غوث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ، صص
هشتادو نه - نودوپنچ .

راغب ، محمد جعفر .

تذکره فارسی گو شعرا ی اردو، عبدالرووف عروج . کراچی ،
۱۹۷۱ ، صص نود - نودودو .

راغب ، میر مبارک الله (۱۶)

- دبیروستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص. چار صدو بیست - چار صدو بیست و یک .

- اشارات بینش ، سید مرتضابینش . ترتیب و تحشیه داکتر شریف حسین قاسمی . دهلی ، ۱۹۷۳ ، صص هفتاد و نه و یکصد و سی و هفت .

رحمت بدخشی ، رحمت الله.

- دیوان رحمت بدخشا نی ، آرشیف ، یک - شصت و دو .

- رحمت بدخشی و دیوان او ، سید قاسم . کابل ، شماره اول - دوم ، سال ششم ، ۱۳۱۵ ، صص شصت و دو - هفتاد .

- ار مغان بدخشا ن . کابل ، شماره دوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص پنجم و سی .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص سی و هفت -

سی و هشت .

- نگاهی به دیوان رحمت بدخشی ، ظهور الله ظهوری

هنر ، شماره دوم - چارم سال سوم ، ۱۳۵۹ .

رحمدل .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص سی و نه .

رحیمی بلخی ، میرزا عبدالرحیم.

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص پنجم و سی و

یک .

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص هشتاد و دو .

رسوا ، غلام مصطفی .

- سخنوران چشم دیده ، ترکی . دکن ، ۱۳۳۲ ق . صص چهل و نه

- پنجاه .

رضا ، محمد رضا بر نبادی .

- (تذکره محمد رضا بر نبادی) ، دستنویس ، تالیف شده در ربع

اول قرن سیزده هجری قمری ، موجود در کتابخانه اکادمی

علوم .

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزای . کابل ، ۱۳۴۶ ،
صص سه صد و سی و چار و چارصد و شصت و نه .

رفیع ، رفیع الملك .

امان التوا ریخ - جلد هفت ، دسنویس . صص هفتاد و پنج -
هفتاد و هفت .

رفیع ، محمد رفیع .

ارمغان بدخشان . کابل ، شش ، سال هفت ، ۱۳۱۶ .

رفیع ، مولوی رفیع الدین .

صبح وطن ، غوث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ، صص هشتاد -
هشتاد و یک .

رمزی ، میرزا عبدالغفور .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شمار ه شش ،
سال سوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و نه .

ز

زایر .

استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص یکصد و سی و
هفت .

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

س

سالک کابلی ، میرزا محمود بالا حصار ی .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شمار دوم ، سال چار ،
۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و سی و پنج .
افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

سالم ، تور ه خواجه .

- دبیرستان بلخ ، حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و
بیست و شش - چار صد و بیست و هفت .
افغانستان ، بهرو ز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره هفت
سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص چهل و دو.

سبحان قلی دروازی .

-ارمغان بدخشان . کابل . شريك . سال هفت ، ۱۳۱۶ .
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-دایرة المعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، ششصد و شصت
و پنچ .

سر کار ، شهناز .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سی و چار .
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-سید ، میرسعید محمدکروخی .
-آثار هرات - ج سوم . هرات ، ۱۳۱۰ .
-ارمغان کروخ ، فکری سلجوقی ، آریانا ، شماره چار ،
سال شش ، ۱۳۲۷ صص يك - ده .
-یادی از رفته گان ، خسته . کابل . ۱۳۴۴ ، صص یکصد و
شصت و دو - یکصد و شصت و هفت .

-دیوان میر سعید محمدکروخی متخلص به سید ، معروف به
سیدای کروخی هروی ، به کوشش مایل هروی . کابل ،
۱۳۴۵ ، یکصد و شصت و چار صفحه .

سید جمال الدین .

-شرح حال و آثار سید جمال الدین ، میرزا لطف الله اسد آبادی .
برلین ، ۱۳۰۴ .

-سید جمال الدین افغانی ، گولدزیهر آلمانی ، ترجمه
عبد الغفور . کابل ، شماره يك - دو ، سال شش ، ۱۳۱۵ ، صص
یکصد و هفتاد و هفت - یکصد و هشتاد و شش .

-حیات سید جمال الدین افغان ، امین خویانی ، کابل ، ۱۳۱۸ .

-سوانح مختصر سید جمال الدین افغان ، غبار . آریانا ، ش
يك ، سال سوم ، ۱۳۲۳ ، صص چهل و پنچ - چهل و نه .
-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و نو.

—زنده گانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی،
مرتضا مدرسی چهار دهی. تهران، ۱۳۳۴.

—مزارات کابل، خلیل، ۱۳۳۹، صص دو صد و بیست و نه — د و
صد و سی و پنج.

—مبارزه سید جمال الدین افغان، محمود ابوریه، ترجمه
صفدر و حسین را ضی. کابل، ۱۳۴۱.

—سید جمال الدین افغان به حیث شاعر و ساقینا مه و ی،
حبیبی. ژوندون، شماره دوم، ۱۳۴۲، صص شش-هفت.

—مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده در باره سید جمال الدین
مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی ویرج افشار،
تهران، ۱۳۴۲.

—سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی، سید حسن
تقی زاده. تبریز، ۱۳۴۸.

—از صبا تانیم، یحیا آریسن پور، تهران، ۱۳۵۰، صص سه
صد و شصت و هفت — سه صد و هشتاد و نه.

—رساله ها و مقالات در باره سید جمال الدین، به اهتمام
حبیب الرحمان. کابل، ۱۳۵۵.

—نسب و زادگاه سید جمال الدین، حبیبی. کابل، ۱۳۵۵.

—سید جما؟ الدین افغانی و افغانستان، سید قاسم. کابل،
۱۳۵۵.

—سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان، به اهتمام رهپو.
کابل، ۱۳۵۵.

—تلاشهای سید جمال الدین افغانی.....، عبدالحکیم. کابل،
۱۳۵۵.

—سید جمال الدین پیشوای انقلاب شرق، محمد عثمان. کابل،
۱۳۵۵.

—اعتقاد و ملیت سید جمال الدین، شاه علی اکبر شهرستانسی،
ادب، شماره چار، سال بیست و چار، صص یکصد و ده — یکصد و
هجده.

-(مقالات درباره سید جمال الدین) شماره مخصوص عرفان (دوازده) ۱۳۵۵.

-قصه های استاد (شامل چار داستان از سید جمال الدین) چاپ دوم، به کوشش ابوالفضل قاسمی. انتشارات تبریز، یکصد و نوزده صفحه. (به تبصره کیهان-ویژه اندیشه و هنر - شماره ده هزار و یکصد و هفتاد و نه، خرداد ۱۳۵۶. به قلم روحبخشان، مراجعه شود، زیر عنوان ((مبارزه بزرگ، قصه نویسی کوچک)).

-مناظره قلمی سید جمال الدین با ارنست رینان فرانسوی در خصوص دین اسلام، غلام صفدر. ادب، شماره سوم، سال بیست و پنج، ۱۳۵۶، صص بیست و دو - بیست و هفت.

-سید جمال الدین افغانسی متفکر بزرگ و رهبر آزادی خواه، یو استاوا. ادب، شماره یک، سیست و پنج، ۱۳۵۶، صص یکصد و سی و هشت - یکصد و چهل و چار.

-پیشرو نهضت ها سید جمال الدین افغانی، غلام حسین موسوی. نجف.

-آغازین جوشش های داستان معاصر دری، ناصر رهیاب، خراسان، شماره دوم، سال دو، ۱۳۶۱.

-سید، سید علی خواجسته سیغانی.

یادی از رفته گان، خسته. کابل، ۱۳۴۴، چهل و هفت.

سید میر هراتی.

-آثار هرات - جلد سوم، هرات، ۱۳۱۰، صص یکصد و شش.

-یادی از رفته گان، خسته. کابل، ۱۳۴۴، صص یکصد و سه.

-منتخب اشعار سید میر هروی با مقدمه و تصحیح مایل هروی. کابل، ۱۳۴۴.

-دایرة المعارف - جلد پنج. کابل، ۱۳۴۸، صص هشتصد و چهل و هفت.

سیرت بلخی، ابو الفضل.

-افضل التذکار فی ذکر الشعراء و الاشعار، افضل، بدون تاریخ، صص پنجاه و نه - شصت.

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صدو سی و هشت - چار صدو چهل و سه
- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص چهل و چار - چهل و شش .
- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ۱۳۴۸ ، صص هفتصد و چهل و هشت .
- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره شش ، سال دوم ، ۱۳۵۱ .
- محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص یکصد و هفتاد و دو - یکصد و هفتاد و هفت .
- تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص نود و پنج - نود و هشت .
- پیوند های فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چار ، ۱۳۶۰ .

سیف ، آخوند سیف الدین کشمیری .

- تکملة تذکره شعراى کشمیر - بخش اول ، سید حسام الدین راشد ی . ۱۳۳۹ ، صص ۳۲۵ (این شاعر آثارى به نظم و نثر درباره شاه شجاع و حوادث عهد وی دارد که برای تاریخ و ادب افغانستان در این هنگام سودمند است) .

تأسیس ۱۳۹۲

ش

شاکر ، محمد شاکر .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صدو چهل و چار - چار صدو چهل و پنج .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- شامل ، سید محسن .
- شامل ، علی احمد نعیمی . کابل ، شماره پنج ، سال هشت ، ۱۳۱۷ صص هفتاد و چار - هشتاد و سه .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و پنجاه و هفت .

- دایرة المعارف - ج پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هفتصد و شصت و پنج .

شاه جهان بیگم .

- نگارستان سخن ، سیدنو رالحسن ، بهو پال ، ۱۲۹۳ ق ص ۴۵ -
- شمع انجمن ، سید صدیق حسن . بهو پال ۱۲۹۳ د و
صد و چهل و یک .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص
هفتاد و شش .

- زنان سخنور - دفتر اول ، سلیمی ، تهران ، ۱۳۳۵ ، ص
دو صد و هشتاد و یک .

شجاع ، شاه شجاع .

- دیوان شاه شجاع ، دستنویس (۱۲۹۹ ق) ، یکصد و هشتاد
و هشت صفحه ، گنجینه دستنویس ها ، دوشنبه ، تاجیکستان .

- دیوان شاه شجاع به خط غلام حسین کابلی ، ۱۳۱۶ ق ،
چار صد و بیست و شش صفحه ، آرشیف ، شمار ه دفتر یکصد و
سی و نه (هفده) .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شمار ه دوم ، سال چارم ،
۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سی و نه .

- واقعات شاه شجاع ، شاه شجاع و محمد حسین هراتی ،
کابل ، ۱۳۳۳ .

- افغانستان ، بهروز کابل ، ۱۳۳۴ .

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص
چار صد و هفتاد و یک - چار صد و هفتاد و سه .

- جنبش غز لسراییی و عصر بیدل ، حیدر ژوبل ، ادب ، شمار ه
سه و چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، ص ص یکصد و شصت و سه - یک
صد و شصت و هشت .

شرو قند هاری ، محمد علی .

- یادی از رفته گان (قسمت تعلیقات از مایل) . کابل ، ۱۳۴۴ ،
ص یکصد و هفتاد و شش (هجده) .

-دکند هار مشاهیر ، محمدولی زلمی . ۱۳۴۹ ، ص دو صد و هشتاد و سه .

شرر ، کلب علیخان .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سی و هشت .

-شرر ، عبدالعلی تابع . آریانا ، شمار ه دوازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ، ص ص یک - پانزده .

-دیوان شرر ، تابع . آریانا ، شماره دوم و سوم ، سال دوازده ، ۱۳۳۲ (نزده) .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص ص یکصد و بیست - یک صد و بیست و یک .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص چهل و هشت .

شمس ، ملا شمس الدین .

-دا ملا شمس الدین ، محمد هاشم انتظار . آریانا ، شماره نهم ، سال دوازده ، ۱۳۳۳ ، ص ص بیست و هشت - سی و دو .

-افغانستان ، بهرو ز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ص چهل و نه .

تاسیس ۱۳۹۲

پنجاه .

-آریانا دایرة المعارف - جلد پنجم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد

و دو .

شو قی ، ملا عبدالحمید تاشقروغانی .

-تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، ص ص یکصد و نود و دو - یکصد و نود و سه .

شهاب تر شیزی ، عبدالله .

-دیوان شهاب و اشعار دیگران ، آرشیف ، هفت - یکصد

وسی و شش .

-دیوان شهاب تر شیزی به خط فیض محمد کاتب ، در ۱۳۱۳ ق .

آرشیف ، بیست و سه - پنجاه .

- افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .
- گازر گاه ، فکر ی سلجوقی ، کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و نه
- شصت .

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
چار صد و هفتاد و سه - چار صد و هفتاد و پنج .

- سفینه محمود - جلد دوم ، محمود میرزا قاجار ، به کوشش
داکتر خیا مپور ، تبریز ، ۱۳۴۶ ، صص ششصد و چار - ششصد و
یازده .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و
هشت .

شه ترك خان دروازی .

افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .
شهید ، محمد رسول .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و
چهل و پنج - چار صد و چهل و نه .
- یادی از رفته گان ، خسته . ۱۳۴۴ ، صص پنجاه و یک - پنجاه و
دو .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و
یازده - هشتصد و دوازده .

شیخ ابوالخیر .

دبیرستان بلخ - حصه اول ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص بیست و هفت .
شیخ الاسلام ، آخوند ملا خدا بخش .
دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصد و چهل و
شش .

شیخ ملا عبدالقیوم .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار
صد و چهل و نه - چار صد و پنجاه و یک .
- از مغان سمنگان ، محسن حسن اوقاف ، شماره هفت ،
سال دوم ، صص چهل و سه .

شیرین بلخی ، ملا محمد شریف .

تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و سه - یک صد و چار .

ص

صادق . (از خاندان سیدالدین انصاری .

- دیوان صادق ، دستنویس . آرشیف ، دوازده - هفده .

- دیوان صادق مکتوب در ۱۲۷۲ق . آرشیف یک - شصت و دو - یازده .

صارمی ، احمد قلی .

- آثار هرات - جلد سوم ، هرات ، ۱۳۱۰ ، صص یکصد و نود و چار .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد پنجم . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و بیست و پنج .

صریر ، قاضی عبدالواحد صدر صریر .

- تذکار اشعار ، تذکره منظوم ، صدر ضیا ، گنجینه دستنویسها ، تاجیکستان ، صص بیست و چار .

- افضل التذکار ، افضل ، صص شصت و نه - هفتاد .

- نمونه ادبیات تاجیک ، عینی . مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص سه صد و هشتاد و پنج - سه صد و نود و یک .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته ، صص چار صد و پنجاه و هشت - چار صد و شصت و سه .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

- یادى از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص پنجاه و سه - پنجاه و پنج .

- ار مغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره هشت ، سال دوم ، ۱۳۵۱ صص چهل و دو - چهل و سه .

- تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص دو صد و سه - دو صد و هفت .

-تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و چار ، یکصد و هشت .

-پیوند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

صفی، شاه صفی الله مجدی مشهور به قیوم جهان .

تکملة مقالات الشعراء ، خلیل تتوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص سه صد و پنجاه و شش - سه صد و شصت و چار .

صوفی اسلام کروخی .

-ارمغان کروخی ، فکری سلجوقی . آریانا ، شماره چار ، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، صص یک-ده .

-مزارات هرات - حصه سه ، فکری سلجوقی . کابل ، صص یکصد و پنجاه و چار - یکصد و پنجاه و هفت .

صوفی بدخشانی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

ط

طالب .

دبیرستان بلخ - حصه سه ، خسته ، ۱۳۳۳ ، صص دویست و سی و سه - دویست و سی و چار .

طالب .

دبیرستان بلخ - حصه سوم ، خسته ، ۱۳۳۳ ، صص دویست و سی و سه - دویست و سی و چار .

-استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ .

طالب ، میر ابوطالب .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و سی و سه - یکصد و پانزده .

طالع سعد الدین .

دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص شصت و شصت و سه .

طرزی غلام محمد .

- کلیات طرزی به خط خودش. آرشیف ، بیست و سه - نود و پنج .
 - گلچینی از غزلیات طرزی . آرشیف ، پانزده - نه .
 - دیوان طرزی افغان . کراچی ، ۱۳۱۰ ق ، هفتصد و ده صفحه .
 - امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان . دستنویس پس از ۱۳۴۰ قمری . صص نه - نزده .
 - تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و سی و شش .
 - طرزی ، خسته . آریانا ، شماره دوم ، سال دهم ، ۱۳۳۰ ، صص ده - یازده .
 - تکملہ مقالات الشعراء ، خلیل تنوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص سه صد و شصت و هشت - سه صد و هفتاد و هفت و هشتصد و دوازده تا هشتصد و بیست و دو .
 - دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و شصت و سه .
 - مشاهیر کند هار ، ولی زلمی . کابل ، ۱۳۴۹ ، صص دو صد و شصت و هفت - دوصد و هفتاد .

ظ

بنیاد اندیشه

ظهور، ظهورالدین احمد انصاری .

- دیوان اشعار ظهور کابلی ، مکتوب در ۱۲۳۴ ق ، دو صد و بیست و هشت صفحه . گنجینه دستنویسها ، تاجیکستان .
 - امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان ، مکتوب پس از ۱۳۴۰ ق ، صص بیست .
 - عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .
 - افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 - پیوند های فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چارم ،

ظهوری ، میرزا عبدالله هروی .

- نمونه ادبیات تاجیک ، عینی . مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص چار صدو یازده - چار دوازده .

- تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص دوصدو بیست و هفت - دوصدو بیست و هشت .

- پیوندهای فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چارم ، ۱۳۶۰ .

ع

عاجز افغان ، لعل محمد .

- امان التواریخ - جلد هفتم ، مودب السلطان ، مکتوب پس از ۱۳۴۰ ق ، صص بیست - بیست و دو .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره سوم - ششم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صدو بیست و سه .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- مزارات کابل ، خلیل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصدو بیستو یک - یکصد و بیست و دو .

- یادای از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص شصت و هفت

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص چار صدو هفتاد و پنج - چار صد و هفتاد و شش .

- جنبش غزلسرای در عصر بیدل ، ژوبل . ادب ، شماره سه و چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، صص یکصدو شصت و سه - یک صدو شصت و هشت .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصدو هشتاد و سه - هشتصدو هشتاد و چار .

عاجز بدخشی ، آدینه محمد .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصدو هفتاد و سه .

عاجز بدخشی ، میر محمودشاه.

-ارمغان بدخشان ، بدخشی . کابل ، شماره اول ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-دیوان عاجز بدخشی نسخه خطی متعلق به دکتور محمد یعقوب واحدی .

-دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و هشتادو چار .

عاجز ، داملا محمد ابراهیم .

-ارمغان بدخشان ، کابل ، شانزده ، سال ششم ، ۱۳۱۷ .

عاجزه صنوبر .

-پرده نشینان سخنگوی ، ماگرحمانی . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص هفتادو نه .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عارض ، عبدالرحمان .

-ارمغان بدخشان ، کابل ، شماره یازده ، سال ششم ، ۱۳۱۵

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و هشتادوپنج .

عاشق ، عبدالرحمان .

-سخنوران چشم دیده ، ترکی . دکن ، ۱۳۳۲ ق ، ص ص هفتاد و نه - هشتاد .

-آثار هرات - جلد سوم ، هرات ، ۱۳۱۰ ، ص دویسد و سهزده .

-مزارات هرات - حصه سوم ، به تصحیح فکری سلجوقی

-دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ .

عایشه درانی .

-دیوان عایشه ، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ . کابل ، ۱۳۰۵ ق ، سه صد و هشتادصفحه .

-امان التوا ریخ - جلد هفتم، مودب السلطان . ص چار - هشت
- شعرا ی وطن ، سرور . نسیم سحر ، شماره چار ، ۱۳۰۶ .
- شاعره افغانستا ن ، گو یاعتما دی . کابل ، شماره دوازده ،
سال اول ، ۱۳۱۱ ، صص چهارده - هفده .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و بیست و پنج
- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص پنجاه
و سه .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص دو
صد و سه .

- عایشه درانی ، عینی پروانی . پشتون ژغ ، شمار ه نهم ، ۱۳۴۳ .
- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص هشتاد و هفت .
- جنبش غز لسراییی در عصر بیدل ، ژوبل . ادب ، شماره سه و
چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، صص یکصد و شصت و سه - یک
صد و شصت و هشت .

- عایشه درانی ، فاروق فلاح . ادب ، شماره چار ، سال بیست و
پنج ، ۱۳۵۶ ، صص یکصد و دو - یکصد و ده .

- عایشه نکو هشگر ستم و بیداد ، دکتور اسدالله حبیب ، مجله کهول
(خانواده) ، شمار ه چار و پنج ، سال سوم ، ۱۳۵۷ و دنباله آن .
عباس ، محمد عباس .

- تحفه شانهشی ، نسخه خطی ، آرشیف .
- یک شاعر فرا موش شده ، علی اصغر . کابل ، شماره چار و پنج ،
سال شش ، ۱۳۱۷ ، صص پنجاه و چار - شصت .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۲۰ ، ص سه صد و چهل .
- تکلمه مقالات الشعرا ، خلیل تنوی . کراچی ، ۱۹۵۸ .

عبدالله (از دود مان یفتل)

- ار مفان بدخشان ، کابل ، شماره هفت ، سال نهم ، ۱۳۱۸ .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و نود و نه .

عبدالرووف قندهاری ، مولوی .

- مولوی عبدالرووف قندهاری ، عالم و شاعر ، حبیبی . آریانا ، شماره دوم ، سال بیست و پنج ، ۱۳۴۶ ، صص یک - نه .

عبدالصبور با میزایی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عبدالقادر پیشاوری .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و نود و هفت .
عبدالنبی بدخشی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عبدی بلخی .

دبیرستان بلخ - حصه دوم ، خسته . صص یکصد و هفتاد و پنج - یکصد و هفتاد و شش .

عثمان ، محمد عثمان پادخواهی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عزت .

امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان . دستنویس ، صص بیست و دو .

عزت ، ایشان طوره خان - عزت‌الله مزاری .

- دبیرستان بلخ - حصه چهار ، خسته . صص چار صد و هفتاد و نه - چار صد و هشتاد و یک .

- تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و بیست و یک - یکصد و بیست و دو .

- پیوند های فرهنگی . نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چار ، ۱۳۶۰ .

عزیز پنجشیری ، محمد عزیز .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عزیز ، محمد عزیز .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و چهل و شش .
-بیدل و عزیز (منتخب اشعار و شاعر) ، به انتخاب محمد حسن
کریمی . کابل ، ۱۳۳۸ .

-حافظ و عزیز (منتخب اشعار و شاعر) ، به انتخاب حسن
کریمی ، کابل ، ۱۳۳۹ .

-مزارات کابل ، خلیل . ۱۳۴۴ ، صص نود و شش - نود و هفت .
-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص هفتاد و شش
-هفتاد و هفت .

عزیز ، عبدالعزیز قندزی .

-تذکره محترم ، دوشنبه . ۱۹۷۵ ، صص دویست و پنجاه و سه .
-پیوند های فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چار ،
۱۳۳۶ .

عزیزی ، میر سیف الدین .

-عزیزی ، خسته . آریانا ، شماره یازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ،
صص هفت - یازده .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص هفتاد و
هشت - هشتاد و یک .

عشرت قند هاری ، صاحبزاده غلام محمد .

-عشرت و کابل ، بهروز . آریانا شماره چار ، سال پانزده ،
۱۳۳۶ ، صص سی و چار - چهل .

(درین مورد تو ضیحی به قلم عزیز الدین فوفلزایی در شمار
ششم سال پانزدهم آریانا نشر شده که باید در نظر گرفته
شود .)

-دایرالمعارف - جلد پنجم . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص نه صد و چهل
و یک .

عصمت بیگم .

پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ .

علی پرست کابلی .

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .

-دایرةالمعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص نه صد و پنجاه و هشت .

عمر ، حاجی عمر شاعرا می .

-دیوان و صفی کابلی (بامنتخبی از اشعار شاعران دیگر از جمله حاجی عمر) ، دستنویس متعلق به کتابخانه پوهاند دکتور جاوید .

-عاجز افغان ، حافظ نورمحمد . کابل ، شماره دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .

-دایرةالمعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص نه صد و پنجاه و هشت .

عمر ، محمد عمر فوفلزی یی .

-محمد عمر فوفلزی یی متخلص به عمر از شاعران و خطاطان قرن نزد وطن ، فوفلزی یی . آریانا ، شماره هفت - هشت ، سال یازده ، ۱۳۳۲ .

-ادبیات افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ .

عنایت ، میرسید عنایت الله .

-افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

عندلیب ، محمد امین .

-نازو نیاز ، محمد امین عندلیب . دستنویس ، آرشیف ، دو - یکصد و سی - هشت .

-دیوان غزلیات عندلیب ، دستنویس ، آرشیف ، ۲-۱۳ - ۸-۲۳ و ۴-۲۳ - ۴۲ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و سی و هفت .

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته ۱۳۴۴ ، صص هشتاد و سه -
هشتاد و شش .

عنوان ، ابو الحسن .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عیدی غزنوی .

- تیمورشاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
چار صد و هشتاد و دو .

(گو یا اخیرا دیوانی از عیدی غزنوی توسط شخصی به آرشیف
ملی عرضه گردیده و از طرف آرشیف خریداری شده است) .

- دیوان عیدی غزنوی ، محمد انور نیر . روزنامه هیواد ، شماره
چار صد و بیست و نه ، سال سی و چار ، ۱۳۶۱ .

عیسا بلخی ، محمد عیسا مخدوم .

- تذکره عیدی ، عبدالله خواجه بخاری . دستنویس . گنجینه
دستنویسها ، صص یکصد و هفتاد و هفت - یکصد و هشتاد و چار .

- تذکرات اشعار ، دستنویس ، گنجینه دستنویسها ، صص بیست و
چار .

- افضل التذکر ، افضل . صص یکصد و هفت .

- مجموعه اشعار چند تن از شاعران . گنجینه دستنویسها .

دوشنبه ، صص سه صد و هفتاد و هفت - سه صد و نود و نه .

- نمونه ادبیات تاجیک ، عینی ، مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص چار صد و
هجده .

- عیسا ، خسته . آریانا . شماره نهم ، سال هشتم ، ۱۳۲۹ ، صص
بیست و دو - بیست و هفت .

- دبیرستان بلخ حصه چار ، خسته . صص چار صد و هشتاد و
سه - چار صد و هشتاد و شش .

- دایرالمعارف - جلد پنجم . ۱۳۴۸ ، صص نه صد و شصت و پنج

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه . ۱۹۷۷ ، صص یکصد و

نزد - یکصد و بیست .

غ

غافل ، قاری میرزا غلام احمد.

—ارمغان بدخشان . کابل ، شماره یک ، سال هفت ، ۱۳۱۶
—افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .

غافل ، محمد مراد .

تاریخ ادبیات ، غبار ، کابل ۱۳۳۳ ، ص سه صد و شصت و شش
غضنفر کابلی .

—سکینه الفضلا ، رستا قی . دهلی ، ۱۳۵۰ ، ص نود و دو .
—افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

غلامی .

استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص چهل و شش
غلامی پنجشیری .

عزیزی (و چند شاعر معا صرا) ، خسته . آریانا . شماره یازده ،
سال یازده ، ۱۳۳۲ ، ص ص هفت - یازده .

غلامی کوهستانی ، محمد غلام .

—یک اثر جدید راجع به جنگهای اول افغان - انگلیس ، کهزاد .
ژوندون ، شماره دوم ، سال پنج ، ۱۳۳۲ .

—جنگنامه مولا نا محمد غلام کوهستانی ، کهزاد ، ژ و ندون ،
شماره سه ، سال پنج ، ۱۳۳۲ .

—جنگنامه مولا نا محمد غلام معروف به غلامی کوهستانی ،
کهزاد . آریانا ، شماره هفت ، سال سیزده ، ۱۳۳۴ ، ص ص
یک - پنج .

—جنگنامه (منظومه غلامی دربار مجاهدات بعضی از مجاهدین
ملی) . کابل ، ۱۳۳۶ ، دو صد و ده صفحه .

—دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص ص سه صد و
شش - سه صد و هشت . (زیر عنوان میرمسجدی که غلامی اشعاری
درباره اودارد) .

غمگین ، سید فاضل .

دایرة المعارف - جلد پنچ ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص ششصد و نود و سه .

غمگین ، میر عبدالحمید .

آثار هرات - جلد سوم . هرات ، ۱۳۱۰ ، ص دوصدو چهل و دو .

غمین کابلی ، عبدالسلام .

عزیزی (و چند شاعر معا صراو) ، خسته . آریانا ، شماره یازده . سال یازده ، ۱۳۳۲ .

غیرت .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

ف

فارد ، ایشا ن احمد جان .

اخبار الطالبین اثر ایشا ن احمد جان فارد ، خسته . آریانا ، شمار . سوم ، سال بیست و نه ، ۱۳۵۰ ، ص ص هفتاد و هفت - هفتاد و نه .

فارغ ، میر قطب الدین احمد .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

بنیاد اندیشه

فاطمه سلطان .

پرده نشینان سخنگوی ، ما گه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتاد و چار .

فانی بلخی .

دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ص ص چار صد و نود - چار صد و نود و پنج .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهار ده .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ص نود و سه - نود و شش .

فایق ، سید خیر الدین (یاخیر الله) .

دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ص ص چار صد و هشتاد و هشت - چار صد و هشتاد و نه .

-صبح وطن ، محمد غوث اعظم. مدراس ، ۱۳۵۹ ، صص یکصد و سی و چار - یکصد و سی و نه .
-نتایج الافکار ، قدرت گوپاموی. بمبئی ، ۱۳۳۶ ، صص پنجاه و پنج .
-پنججاه - پنجصد و پنجاه و دو .
-اشارات بینش ، سیدمر تضابینش . دهلی ، ۱۹۷۳ ، صص نود و هشت .

فرحت کابلی ، میرزا محمد عثمان .

-کلیات فرحت . آرشیف ، یازده - شانزده .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

فروغی ، میرزا محمد .

-عاجز افغان ، حافظ نورمحمد. کابل ، شماره دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و بیست و چار .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

فروغی ، میر محمد علی (۲۰) .

تیمور شاه درانی - جلد اول، فوفلزایی ، صص دوصد و چهل و نه - دوصد و پنجاه .

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فضل احمد .

دایرة المعارف - شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص شانزده .

فضل ، شاه فضل الله قندهاری .

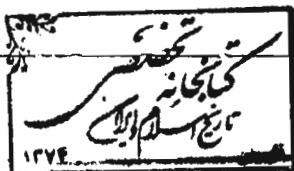
تکمله مقالات الشعراء ، خلیل تنوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص چار صد و هشتاد و پنج - چار صد و نود .

فقیری پنجشیری .

-عزیزی ، میرسیف الدین (وچند شاعر معاصر او) ، خسته .

آریانا ، شماره یازده . سال یازده ، ۱۳۳۲ ، صص هفت - یازده .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .



ق

قابل خلمی .

- دبیرستان بلخ - حصه چارم، خسته ، صص چار صدو نود و هشت - چار صدو نودو نه .
- افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴.

- دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سی و چار .
- ار مغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره نهم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ص سی و نه .

قاسم اکبر آبادی .

دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص چهل .

قاسم علی .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو پنجاه و دو .
- افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد شش ، ۱۳۴۸ . ص چهل و یک .

قاسمی، قاسم مخدوم میهنگی .

- پیوند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شمار ۰ اول ، سال چارم، ۱۳۶۰ .

بنیاد اندیشه

- قاسمی ژنده شاعر عرفان گرای فاریاب ، ارسلا . روزنامه هیواد ، شمار ۰ دوصدو شصت و هشت ، سال سی و چار ، ۱۳۶۱ (دوره سوم) .

قاسمی ، محمد قاسم .

دبیرستان بلخ - حصه چارم، خسته . صص پنجصدو یک - پنج صدو دو .

قاضی محمد سالم .

صفت نامه درویش محمد خان غازی (به نظم و نثر - نوشته شده در ۱۲۹۸ ق.) با مقدمه و شرح ((جیان زو بر تو سکار سیا)) به زبان ایتالیا یی (۱۵۶ جمع ۲۱۲ صفحه متنی و حاشیه) . چاپ روم (ایتالیا) ، ۱۹۶۵ .

قدری ، عزیز الله بلخی .

- دبیرستان بلخ - حصه چارم ، دوشنبه ، ص ص پنجدودو - پنج صد و سه .

- تذکره محترم . دوشنبه . ۱۹۷۵ ، ص سه صد و پنج .

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص ص یکصد و چهل و نه - یکصد و پنجاه .

قدری ، میرزا عبدالحمید .

۱- رمغان بدخشان ، کابل ، شماره سوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
- پیوندهای فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چارم ، ۱۳۶۶ .

قرضی ، حاجی میر احمدگران شنو .

- قرضی ، خلیل ، آریانا ، شماره پنج ، سال دوازده ، ۱۳۳۳ ، ص ص دوصد و شصت و شش - دوصد و شصت و هفت .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص نود و هفت .

قرین ، ملا عبدالواحد .

تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص ص یکصد و چهل و دو - یکصد و چهل و سه .

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

قلندر پنجشیری ، ملا .

- ملا قلندر پنجشیری ، محمد هاشم انتظار ، آریانا ، شماره اول ، سال سیزدهم ، ۱۳۳۴ ، ص ص سی و یک - سی و دو .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص نود و هشت .

قوام - قوامی ، قوام الدین .

- دبیرستان بلخ - حصه چارم ، خسته ، ص پنجدودو چار .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص یکصد و چهل و

چار .

ک

کاتب ، قربان .

-ار مغان بدخشان ، کابل ، شماره سوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص یکصد و بیست و شش .

کامل بدخشانی .

بحر العرفان ، مثنوی عرفانی . آرشیف ، شانزده - بیست و شش
کشوری بلخی ، میر عصمت الله .
-دبیرستان بلخ - حصه چار ، صص پنجم و نه - پنجم و ده .
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصد و پنجاه و شش - یکصد و پنجاه و هفت .

گ

گریان .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و بیست و شش - یکصد و بیست و هفت .
گلزار .

گازرگاه ، فکری سلجوقی . کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و شش - پنجاه و هشت .

گل محمد (پسر نواب قیصر) .

ار مغان عاشقان ، آرشیف ، هفده - یکصد و سی و هفت .

گوهر کابلی (از نسوان) .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و هشتاد و پنج .
-پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رهنمایی . کابل ، ۱۳۳۱ ، صص هشت .

ل

لاغر ، برهان الدین بدخشی .

اخوان المجلد لس اثر خودشاعر که در ۱۲۸۵ هجری در بدخشان
تالیف نمود . کابل ، شمار یکصد و هفت ، سال نهم ، ۱۳۱۸ ،
مقاله شاه عبدالله بدخشی .

م

مایل ، میرزا خان کابلی .

دیوان میرزا خان کابلی ، آرشیف ، هشتاد - یکصد و هفده
عاجز افغان ، حافظ نورمحمد کابل ، شمار دوم ، سال چارم ،
۱۳۱۳ .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ . ص سه صد و سه .
مجدوب ، حافظ نورمحمد .
تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت و
هشت .

دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دوصد و چهل
و چار .

مجنون شاه ، سید فخرالدین .

دیوان مجنون شاه (به نام بوستان خیال) . لاهور ، ۱۳۲۸ ق
امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان ، دستنویس ، ص
ص سی و شش - سی و هشت .

تاریخ و فات مجنون شاه و پدر و فرزندوی ، خلیل ، آریانا .
شماره اول ، سال پانزده ، ۱۳۳۵ ، ص شانزده .

مجنون شاه ، خسته . آریانا ، شماره دوازده ، سال چهارده ،
۱۳۳۵ ، ص سی و یک - سی و دو

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصد و
هجده - یکصد و نوزده .

- دایرة المعارف - جلد شش، کابل، ۱۳۴۸، ص دو صد و چهل و چار.

محبوب هروی (از نسوان).

- تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و هشتاد و چار.
- پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی. کابل، ۱۳۳۱، ص هفتاد و
افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

- زنان سخنور - دفتر سوم، سلیمی. تهران، ۱۳۳۷، ص
دو صد و شصت و نه.

- دایرة المعارف، جلد شش، کابل، ۱۳۴۸، ص دو صد و چهل
و شش.

مجرم کابلی، محمد علی.

تذکره محترم. دوشنبه، ۱۹۷۵، ص سه صد و بیست -
سه صد و بیست و یک.

- پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب، شماره اول، سال چار،
۱۳۳۶.

محزون.

- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.
- مزارات کابل، خلیل. کابل، ۱۳۳۹، ص دو صد و بیست و
چار - دو صد و بیست و پنج. بنیاد اندیشه
- دایرة المعارف - جلد شش، کابل، ۱۳۴۸، ص دو صد و چهل و
هفت.

محزون، داملا ارباب.

افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.
محسن، میرزا محمد محسن - دیر.
- تحفة شا هنشمی، نسخه قلمی محفوظ در آرشیف ملی، منشی
ابراهیم حیرت،
- عاجز افغان، حافظ نور محمد. کابل، شماره دوم، سال چار م،
۱۳۱۳.

- تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و سی و نه.
- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

۱- استخراج تاریخ در نظم - خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص بیست و چار .

- گازر گاه ، فکری سلجوقی، کابل ، ۱۳۴۱ ، صص هشتاد و یک - هشتاد و دو .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصد و بیست و شش .

محقق قند هاری .

- محقق قند هاری ، حبیبی . کابل ، شماره هفت - هشت ، سال شش ، ۱۳۱۵ ، صص چهل و پنج - پنجاه و هفت .

- محقق قند هاری ، حبیبی ، آریانا ، شماره اول ، سال بیست و پنج ، ۱۳۴۵ ، صص یک - هفده

محمد جان .

استخراج تاریخ در نظم، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ .

محمد حسین قند هاری ، ملا .

فضای فرا موش شده ، افغان نویس . کابل شماره یازده ، سال اول ، ۱۳۱۰ ، ص چهل .

محمد رضا .

روضه الانشا ، دستنویس . گنجینه دستنویسها ، دو شنبه ، تاجیکستان .

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

محمود ، میرزا محمود .

ارمغان بدخشان . کابل ، شماره شش ، سال هفت ، ۱۳۱۶ محمود الحسینی .

تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص سه صد و هشتاد و چار .

محوى مېمنگى ، نعمت الله .

- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- محوى ، خسته . آریانا ، شاول ، سال سی ، ۱۳۵۰ ، صص هفتاد و هشت - هفتاد و نه .

- ارمغان میمنه ، به اهتمام ناصر کوهی . ۱۳۲۸ .

مخفی ، قاری نور الدین .

—تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهارده .

—افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴.

—یادی از رفته گان ، خسته ، کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصد و بیست و پنج

—دایرة المعارف — جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و

شصت و دو .

مخلص .

—استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص ص چهل و شش

—چهل و هفت .

مخلص میرزا محمد یعقوب .

—تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و شصت و

شش .

—دایرة المعارف — جلد شش، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و

شصت و دو .

مخلص ، ملا موسی .

—افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

—دایرة المعارف — جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دوصد و شصت

وسه .

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

مدثر ، میرزا .

—میرزا مدثر ، نیک محمد صریح آریانا ، شمار ه پنج — شش ، سال

سیزد ه ، ۱۳۳۲ .

مدنب ، عبدالحق .

—افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

—دایرة المعارف — جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دوصد و شصت

و چار .

مدنب ، عبد الخالق .

—دبیرستان بلخ — حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجصد و

چهارده .

مریم ، کنیزك .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص
هفتاد و هشت .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص
دو صد و چهل و سه

- دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و شصت و
پنج .

مستوره غوری ، حور النساء .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و هشتاد و پنج .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . ۱۳۳۱ .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص
سه صد و هشت .

مسلك دروازی ، سيد ملك .

- ارمغان بدخشان . کابل ، شش ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ، ص
هفتاد و هفت - هفتاد و نه

- یادی از رفته گان ، خستیه . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصد و پنج .

مشرقی ، مهردل .

- دیوان مشرقی ، دستنویس ، دو صد و هشتاد و چهار صفحه .
آرشیف ، شماره دفتر دو صد و هشت .

- ادبستان قندهار ، حبیبی . کابل ، شماره شش و هشت ، سال
چهارم ، ۱۳۱۳ .

- ادبستان قندهار ، حبیبی . کابل ، شماره سوم ، سال ششم ،
۱۳۱۵ ص پنجاه و شش - هفتاد و هشت .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و دو .
افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص
یازده ، بیست و شش و بیست و هفت .

-یادی از رفته گان ، خسته : کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و هفت - یکصد و یازده .

-سه شاعر از يك خانوادۀ بزرگ ، حبیبی ، ادب ، شما ره پنج - شش ، س یا زده ، ۱۳۴۴ ، صص سی و شش - چهل و پنج - دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص سه صد .
-دکند هار مشاهیر ، ولی زلمی . ۱۳۴۹ ، صص دوصدو سی و سه - دوصدو سی و هفت .

-شرح بیتین مثنوی مولا - جلال الدین بلخی (به نظم و برون مثنوی) ، ترتیب و تصحیح حبیبی . کابل ، ۱۳۵۱ .

مصرع ، داملا عبدالله را غی .

-دیوان مصرع ، آر شیف ، يك - یکصد و سیزده .
-بهار بدخشان ، عبدالکریم حسینی ، نسخه خطی متعلق به حبیب نوایی .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و دوازده - یکصد و هفده .

مضطر ، رحمت الله .

-دبیرستان بلخ - حصۀ چار . خسته . صص پنجصد و هفده - پنجصد و هجده .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

مضمحل ، ملا عبدالله .

تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و شصت و نه - یکصد و هفتاد .

معتصم ، محمد شریف .

تذکرۀ محترم ، دوشنبه . ۱۹۷۵ ، صص سه صد و سی و دو - سه صد و سی و سه .

مفتی - میرزا علی چار کنتی .

دبیرستان بلخ - حصۀ اول . ۱۳۳۳ ، صص یکصد و دو .

مقبل خلمی .

- دبیرستان بلخ - حصه چار، صص پنجدو بیست و سه - پنج
صدو بیست و چار .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره دهم ،

سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی و هفت

ملك ، محمد حسن .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و چار .

مثنوی ، لچمی رام پندت .

تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوغلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
سه صد و هشتاد و پنج - سه صد و هشتاد و شش .

منصور .

یادی از رفته گان، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و بیست
- یکصد و بیست و چار .

منصور غزنوی .

منصور غزنوی شالیجی ، خلیل ، آریانا ، شماره هشت ،
سال شش ، صص سی و سه - سی و پنج .

موذن ، خال نظر شبرغانی .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، صص پنجدو بیست و پنج - پنج
صد و بیست و شش .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد ششم ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و نود و یک .

مہجور ، عبدالستار .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل چار .

مہجور کابلی .

- مہجور کابلی ، عبدالغفور شرر . کابل ، شماره یکصد و یازده ، سال

دهم ، ۱۳۱۹

- چهره هایی از شعرا ی معاصرما ، ابراهیم صفا ، روزنامه انیس ،
جوزای ۱۳۵۴ .

مہجور، ملا محمود توپچی باشی

تذکرہ محترم . دوشنبہ ، ۱۹۷۵، ص ص سہ صدو سی و ہفت - سہ صدو سی و ہشت .

میر ابو الفضل سیا و شانی .

مزارات ہرات - حصہ سوم ، بہ تصحیح فکری سلجوقی . کابل ، ص ص یکصدو شصت و شش - یکصدو شصت و ہشت .

میرزا احمد جان .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شمارہ دوم ، سال چہارم ، ۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سہ صدو سی و ہشت .
- افغانستان ، بہروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- تازہ نوای معارف ، عطایی . کراچی . ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیق ، ص ص ہشتصدو شصت و شش - ہشتصدو شصت و ہفت .
- دایرۃ المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ .

میرزا عبدالسلام .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شمارہ یازدہ ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص ص سی و ہفت - سی و ہشت .

میرزا عزیز بیگ .

افغانستان ، بہروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

تاسیس ۱۳۹۲

میرزا لطف اللہ دروازہ ی .

افغانستان ، بہروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میرزا محمد جان .

میرزا محمد جان خان ، محمد شفیع پروانہ (بعدا رہگذاذر) . آریانا ، شمارہ نہم ، سال ہفتم ، ۱۳۲۸ ، ص ص سیزدہ - بیست .

میرزا محمود خان کابلی .

افغانستان ، بہروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میرزا مہدی خان .

تیمور شاہ درانی - جلد دوم ، فو فلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص چار صدو ہشتادو شش .

میرطور ه خان .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

میر عبدالکریم .

پیو ند های فر هنگی، نظروف . کتاب ، شماره يك ، سال چار م ، ۱۳۶.

میر فخر الدین .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میر منیر .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میر فا موس الدین .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

میر واعظ ، میر احمد .

— مجموعه اشعار میر واعظ شامل بیش از یکصدغزل و جزآن .
دستنویس ، متعلق به پوهاند سرور همایون .

— سراج التوا ریخ — جلد اول ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ق ،
صص شصت و شش ، هفتاد و سه ، هفتاد و چار ، یکصد و پنجاه و يك ،
یکصد و شصت و سه ، یکصد و هشتاد و یکصد و هشتاد و دو .
— امان التواریخ — جلد هفت ، مودب السلطان ، دستنویس ، ص
ص ، چهل — چهل و يك .

— افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

— تازه نوای معار ك ، عطا یی . کراچی ، ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیق ،
صص هشتصد و دو — هشتصد و ده .

— درة الزمان ، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص دوصد و هفتاد و
چار — دو صد و هفتاد و پنج .

— مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و هشتاد
و پنج .

— دایرة المعارف — جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص صد و چهل .

میریوسف علیخان .

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و سی و هشت
-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴

ن

ناجی، ملا میر خواجه .

ار مغان بدخشان. کابل، شماره چهارم، سال هشتم، ۱۳۱۷، ص
ص نود - نود و دو .

نادر (پسر تیمور شاه درانی).

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و بیست .
-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

-مزارات کابل، خلیل، ۱۳۳۹، ص ص یکصد و پنجاه و شش - یک
صد و پنجاه و هفت.

-تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزی بی. کابل، ۱۳۴۶، ص
چار صد و هشتاد و نه .
-دایرة المعارف - جلد ششم. کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و
چهارده .

نا مق هراتی، عبدالحمید .

تحفة الاحباب، واضح. دوشنبه، ۱۹۷۷، ص یکصد و هفتاد و نه .
ناظم بدخشی، میر محمد ناظم .

تذکره ناظم، اثر خود ناظم، معرفی از شاه عبدالله بدخشی .
کابل، شماره یکصد و هفت، سال نهم، ۱۳۱۸.

ناله، سید میرک .

دایرة المعارف - جلد ششم. کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و هفت.
نبی، محمد نبی .

دبیرستان بلخ - حصه دوم، ص ص یکصد و هشتاد و شش - یک
صد و هشتاد و هفت .

نحیف، منشی عبدالحمید .

-سکینه الفضلا، رستاقی. دهلی. ۱۳۵۰ق، ص یکصد و هفت .
-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

ندیم بلخی ، حا جی پاد شاه خواجه .

- ندیم بلخی و ندیم کا بلسی ، خنیل . آریانا ، شماره چهارم ،
سال چهارم ، ۱۳۲۵ ، صص چهل و سه - پنجاه و یک .

- خلیفه دار الامان و ندیم بلخی ، خسته . آریانا ، شمار ه
پنجم ، سال پنجم ، ۱۳۲۶ .

- ندیم بلخی ، خلیل ، آریانا ، شماره دهم ، سال هفتم ، ۱۳۲۸ ،
صص پانزده - بیست و یک .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت و شش
- دبیرستان بلخ - حصه چهار ، صص پنجدو سی و هفت -
پنجدو پنجاه و سه .

- یادی از رفته گان ، خسته ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و سی و دو -
یکصد و سی و هشت .

- دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و
بیست و یک .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ،
سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص چهل - چهل و یک .

نشاط ، عبدالوهاب (معتمدالدوله) .

- سراج التواریخ - جلد اول ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ ،
صص نود و شش .

- سفینه المحمود ، محمود میرزا قاجار ، به کوشش داکتر خیامپور .
تبریز ، ۱۳۴۶ ، صص چهل و نه - هفتاد و چار .

- از سبا تا نیما - جلد اول ، یحیا آراین پور . تهران ، ۱۳۵۰ ،
صص بیست و نه - سی و پنج (بیست و یک)

نقیب ، قاسم خواجه .

- دبیرستان بلخ - حصه چهارم ، صص پنجدو پنجاه و چار -
پنجدو پنجاه و پنج .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ،
سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و نه .

نور محمد ، خلیفه صاحب .

خلیفه نور محمد ، هاشم انتظار. آریانا ، شماره یازده ، سال سیزده ، ۱۳۳۴ ، صص بیست و پنج - بیست و نه .

نوری ، نور محمد قندهاری .

تکمله مقالات الشعرا ، خلیل - تتوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص ششصد و نوزده - ششصد و بیست و بیست و یک .
نوید .

مزارات کابل ، خلیل ، کابل ، صص یکصد و هفت - یکصد و هشت .

نهرینی ، شمس الدین .

پیوند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

نیازی بلخی .

دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، سه صد و سی و شش .

نیازی ، خواجه شاه نیاز .

ارمغان بدخشان . کابل ، شماره دوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

پیوند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

نیازی ، میرزا نیازی سمنگانی .

دبیرستان بلخ - حصه چهارم ، صص پنجم و شصت و یک - پنج صد و هفتاد و هفت .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و سی و نه - یکصد و چهل .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و نه - چهل .

۹

وارث ، نصر الدین .

- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

- دایرة المعارف - جلد ششم. کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و سی و هشت .

واسع، عبدالواسع طیب .

- دیوان واسع، دستنو یس . آرشیف ، يك - هفتاد و هشت ، سی و سه - سیزده و نود و پنج.

- امان التواریخ - جلد هفتم، مودب السلطان ، دستنو یس ، ص چهل .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳ ، ص سه صد و چهل و یک .

- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

- استخراج تایینخ در نظم، خلیل. کابل ، ۱۳۳۷ ، ص ص هشتاد و نه - نود .

- مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص ص هفتاد و نه - هشتاد و یکصد و بیست و سه .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ص یکصد و چهل و یک - یکصد و چهل و سه .

واصل ، میرزا محمد نبی .

- تحفه شا هنشهی ، حیرت . ص ص هفتاد و هشت - یکصد و نوزده ، آرشیف ، هشت بر هشتاد و هشت

- غزلیات واصل ، آرشیف يك - سی و هفت - ده

- سراج التواریخ - جلد سوم ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ ق ، صفحه هفتصد و هفتاد و پنج .

- امان التواریخ جلد هفت. مودب السلطان ، نسخه عکسی.

- واصل ، محمد سرور . کابل ، شماره دهم ، سال چهارم ، ۱۳۱۴ .
 - تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت و یک .
 - دبیر کامل ، و شاعر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل ، بهروز .
 ادب ، شماره اول ، سال اول ، ۱۳۳۲ ، صص بیست و هفت - سی و دو .

- استخراج تاریخ در نظم خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص بیست و پنج - بیست و شش .
 - مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و هجده - یکصد و نوزده .

- اشعار واصل ، گرد آورده محمد حسین طالب ارزگانی ، کابل -
 یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و چهل و چار - یکصد و چهل و شش
 - یاد نامه واصل کابلی ، بیرنگ کوهدامنی ، هیواد ، شمار ه چار
 صد و هفتاد و هفت ، سال سی و چار ، ۱۳۶۱ .

واضح ، قادی و رحمت الله بخاری .

تحفة الاحباب ، تالیف خو دواضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ . صص
 یکصد و نود و سه - دو صد و شش (این شخص تعدادی از سخنان
 افغانستان را ملاقات کرد و در کتاب خود از آنان یاد آور شده
 است و از پیوند دهنده گان روابط هنگی دوطرفه آمو به شمار
 میرود .)

واله ، حامد خواجه .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 - دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و چهل

والی ، محمد امین .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و پنجاه و
 چار - یکصد و پنجاه و پنج .

والی ، میر سلطان شاه .

- ار مغان بدخشان . کابل ، شماره پنجم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
 - افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 - دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و چهل

وصفی ، علی عسکر (۲۲) .

-عاجز افغان . حافظ نور محمد. کابل ، شماره چهارم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و بیست و سه
-تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص -
چهار صد و هشتاد و هفت .

وصفی ، علی نقی .

-دیوان و صفی (با منتخبی از اشعار شاعران دیگر) ، دست
نویس ، متعلق به کتابخانه پوهاند اکرتر جاوید .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و بیست و سه
-افغانستان ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳۴ .

-دایرة المعارف - جلد ششم. کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و چهل
و دو .

وفایی ، عبدالخالق .

دبیرستان بلخ - حصه چهارم ، ص سه صد و شصت و هفت .

ولی رام هندو .

-دیوان و ولی رام شاعر هندو، دستنویس، آرشیف ، شش -
بیست و هشت و دوازده - یکصد و پنجاه .
-عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل . شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

ولی طواف .

-امان التواریخ - جلد هفتم ، مودب السلطان ، دستنویس ، ص
چهل و یک .

-اثر نایاب شاعر امی کابل معروف به ولی طواف . معرف
معارف ، شماره دوم ، سال اول ، ۱۲۹۸ ، ص ص بیست و نه - سی و
چار .

-یک دوغزل شاعر امی کابل . معرف معارف ، شماره ششم ،
سال اول ، ۱۲۹۸ .

—ولی طواف کابلی، عبدالغفور شرر، کابل، شماره چهارم و پنجم، سال پنجم، ۱۳۱۴.

—ولی طواف، صالح محمد، کابل، شماره دوازدهم، سال هشتم، ۱۳۱۷، صص چهل و دو—چهل و سه.

—تاریخ ادبیات، غبار، کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهل و سه.
—مجموعه اشعار ولی طواف کابلی، گردآوری و تصحیح محمد اکبر عشیق، لاهور، ۱۳۵۶.

—دایرة المعارف—جلد ششم، کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و چهل و چار.

—ولی طواف کابلی شاعر برخاسته از میان مردم، بیرنگ کواهدا منی، هیواد، شمار چهار صد و شصت و پنج، سال ۳۴، ۱۳۶۱، ص چار.

ولی، ولی محمد.

تکمله مقالات الشعراء، خلیل تنوی، کراچی، ۱۹۵۸، صص ششصد و بیست و دو—ششصد و بیست و نه.

ولی محمد لغاری.

تازه نوای معارف، عطایی، قسمت تعلیق، کراچی، ۱۹۵۹، صص هشتصد و پانزده—هشتصد و بیست و سه.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

۵

هاشم تاشقر غانی.

پیوند های فرهنگی، نظروف، کتاب، شماره اول، سال چهارم، ۱۳۶۰.

هبا دروازی.

—دیوان هبا، نسخه قلمی مکتوب در (۱۲۸۷ق). متعلق به رازق رویین.

—تاریخ ادبیات، غبار، کابل، ۱۳۳۰.

—افغانستان، بهروز، کابل، ۱۳۳۴.

—دایرة المعارف—جلد ششم، کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و چهل و نه.

هما ، رضا قلی نوایی

تیمورشاه درانی - جلد دوم، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
چار صدو هفتاد - چار صدو هفتادویک .

ی**یاری بدخشی .**

- ار مغان بدخشا ن . کابل ، شماره اول ، سال هشتم ، ۱۳۱۷ ،
صص هشتادو چار - هشتادوهشت
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صدو سی و چار .
- افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴

یاری ، میرزا درویش .

دبیرستان بلخ - حصه چهار، صص پنجصدو هفتادو چار - پنج
صدو هفتادو پنج .

یاور خراسانی .

سخنوران چشم دیده ، ترکی. دکن ، ۱۲۳۲ ق ، صص یکصد و
سی و یک - یکصدو سی و دو .
بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲ .
یحیا ، آخند ملا یحیا .

آثار هرات - جلد سوم. هرات ، ۱۳۱۰ ، صص دوصدو هشتاد .

یحیا ، محمد یحیا کابلی .

- یحیا از شاعران فرا هوش شده ، بهروز . آریانا ، شماره
یازده ، سال دهم ، ۱۳۳۱ ، صص بیست و دو - بیست و شش .
- یاد از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصدو
پنجاه و دو - یکصدو پنجاه و سه

یک چشم ، عین الدین .

سخنوران چشم دیده ، ترکی. ۱۳۳۲ ق ، صص یکصدو سی و دو .

یوسف ، (از خاندان تیمور شاه درانی) .

تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص ۴۰۰
چهار صد و هشتاد و نه .

یوسف کروخی .

دیوان یوسف کروخی . آرشیف ، چار - دوازده .
آثار هرات - جلد سوم . هرات ، ۱۳۱۰ ، ص ۲۰۰
هفتاد و هشت



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

بهره دوم

کتابها و مقالات دوباره اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی عصر

ادبیات معاصر دری ،

بررسی ها ، نظریات و پیشنهادات ، دکتر اسدالله حبیب ،
ادب ، شماره چار ، سال بیست و چار ، ۱۳۵۵ ، صص هجده-سی
ویک و شماره یک و چار ، سال بیست و پنج ، ۱۳۵۶ .

ارمغان کרוخ ،

فکری سلجوقی ، آریانا ، شماره پنج ، سال شش ، ۱۳۲۷ ، صص
پنج - هفده .

اسناد و یادداشت های تاریخی ، حافظ نور محمد . آریانا ، شماره
های مختلف (۱۳۲۲ - ۱۳۲۵)

افغانستان در قرن نوزده ، چاپ سوم ، کابل ، ۱۳۴۶
افغانستان در مسیر تاریخ ، میر غلام محمد غبار ، کابل ،
۱۳۴۶ .

بنیاد اندیشه
بالا حصار کابل ، ج ۱-۲ ، احمد علی کهزاد . کابل ، ۱۳۴۰

بحر الفوائد (مجموعه دوازده اثر منظوم و منثور) ،

محمد یوسف ریاضی ، مشهد ، ۱۳۲۴ ق .

بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نوزدهم ،

پویا فارابی ، هنر ، شماره اول ، چار و پنج ، سال دوم (۱۳۵۸) و
شماره اول ، سال سوم (۱۳۵۹)

برگزیده شعر معاصر افغانستان ،

محمد سرور مولایی . تهران ، ۱۳۵۰ (قسمت مقدمه)

پادشاهان متاخر افغانستان - ج ۱ ، ۲ ،

میرزا محمد یعقوب خان خانی . کابل ، ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ (دوباره این

کتاب به صفحه (سه صد و نود و یک) تاریخ ادبیات افغانستان نیز مراجعه شود .

پیشرو نهضت ها سید جمال الدین افغانی ،
غلام حسین موسوی ، بجف

تاریخ ادبیات افغانستان محمد حیدر ژوبل ، کابل ، ۱۳۳۶
تحفة العلماء یا خطابه امیر شیرعلیخان ،
عبدلرؤف بینوا . آریانا ، ش یازده - دوازده - سال ششم ،
۱۳۲۷ .

(تذکره محمد رضا بر نادی) ،
محمد رضا بر نادی ، دستنویس ، تألیف شده در ربع اول قرن سیزده
تمری ، موجود در کتابخانه کاد می علوم (مطبوع ۱۹۸۴ در
مسکو) .

نلاشهای سیاسی سید جمال الدین افغانی ،
یا مبارز بزرگ سیاسی شرق در قرن نوزده . کابل ، ۱۳۵۵
تیمور شاه درانی - ج ۱ ، طبع ۲ عزیز الدین فوفلزایی . کابل ،
۱۳۴۶ .

جمعی از شعرا ی کابل ، محمد حیدر نیسان . آریانا ، ش
یازده - دوازده ، سال سوم ، ۱۳۲۳ .

جنبش جنگنا مه سرا یی در شعر صدۀ نژده افغانستان ،
دکتور اسدالله حبیب . خرا ن ، شماره اول ، سال دوم ، ۱۳۶۰
جنگنا مه ۱ میر دوست محمد آرشیف ، هشت - یکصد و نه .
جنگنا مه منسوب به فیض الدین درویش ،

از خانواده سعد الدین انصاری (تاریخ ادبیات افغانستان ، ص
سه صد و پنجاه و سه) و مقاله غباردر آریانا ، شماره یازده ، سال
ششم ، ۱۳۲۷ ، صص ۲-۵

حیات سید جمال الدین افغانی ، محمد امین خویانی . کابل ،

دبیرستان بلخ

(نسخه غیر مطبوع ، نو شته شده در ۱۳۳۳) ، مولینا خسته .
 (این اثر از نظر شناخت تعدادی از اهل ادب در سده سیزدهم جدا
 قابل توجه دانسته میشود و سرچشمه معتنمی به حساب می آید .
 درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، فوفلزی یی . کابل ، ۱۳۳۷ .

در زوایای تاریخ معاصر افغانستان ، احمد علی کهزاد .
 کابل، ۱۳۳۱

ذکر برخی از خوشنویسان و هنرمندان .

(قسمت تعلیق از فکری سلجوقی)، کابل ، ۱۳۴۹ .

رجال و رویداد های تاریخی ، احمد علی کهزاد ، کابل ، بدون
 تاریخ .

رساله ها و مقالات در باره سید جمال الدین ،

به اهتمام حبیب الرحمن . کابل ، ۱۳۵۵

روضه الانشاء

محمد رضا بلخی . دستنویس، گنجینه دستنویسها ، تاجیکستان
 زنده گانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی،
 مرتضا مدرسی چهاردهی . تهران، ۱۳۳۴ .
 سراج التواریخ ، ج ۱-۳ ، فیض محمد کاتب . کابل ۱۳۳۱ و
 ۱۳۳۳

سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیرعلیخان ،

داکتر یاور سکی ، ترجمه عبدالغفور برشنا . کابل .

سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی ،

سید حسن تقی زاد . تبریز ، ۱۳۴۸

سید جمال الدین پیشوا و انقلاب شرق ، محمد عثمان .
 کابل ، ۱۳۵۵

سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان ، به اهتمام صدیق
 رهپو . کابل ، ۱۳۵۵ .

سید جمال الدین افغانی ، غلام جیلا نی اعظمی . کابل ، ۱۳۱۷ .

سید جمال الدین افغانی و افغانستان ، کابل ، ۱۳۵۵
 شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف
 به افغانی ، میرزا لطف الله اسد آبا دی . برلین ، ۱۳۰۴
 طرز اداره و تشکیلات نظامی و ملکی عصر امیر شیر علیخان ،
 عبدالله . آریانا ، شماره سوم ، سال سی و هشت ، ۱۳۵۹ ، صص
 هشتاد و چهار - یکصد و سی و چهار .

فتحنامه ، اثر منظوم عظیم الدین تتوی .
 آریانا ، شماره سوم ، سال بیست و هفت ، ۱۳۴۸ ، صص
 نود و هفت - نود و نه .

فرهنگ دوره ابدالیان (در کتاب نگاهی بر نقش فرهنگ
 افغانستان در عهد اسلامی) ، محمد انور نیر . کابل ، ۱۳۵۵ .
 فضای فراموش شده ، افغان نویس . کابل ، شماره
 یازده و دوازده ، سال اول ، ۱۳۱۰ .

کتاب خطی گلشن امارت ، مغبیار . آریانا ، شماره اول ، سال
 ششم ، ۱۳۲۶ ، صص پنج - دوازده . (در باره چگونگی
 کتاب)

گلشن امارت ، نور محمد نوری . کابل ، ۱۳۳۵

لعل بدخشان ، تألیف د ۱۲۸۹ ق .
 مقاله شاه عبدالله بدخشی . کابل ، شماره یکصد و هفت ، سال نهم ،
 ۱۳۱۸ .

مجددیان سند و افغانستان (قسمت تعلیق کتاب تازه نوای
 معارک به تصحیح حبیبی . کراچی ، ۱۹۵۹)

مبارزه سید جمال الدین افغانی ، محمود ابوریح . کابل ، ۱۳۴۱

میرزایان بر نایب ، دایل هروی . کابل ، ۱۳۴۸

نثر دری افغانستان (مسیقه) ، رضوی غزنوی ، تهران ، ۱۳۵۷

نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات دری افغانستان ،
پو یا فاریابی . هنر ، شماره دوم - چارم ، سال سوم - چهارم ،
۱۳۵۹ .

نسب وزادگاه سید جمال الدین افغانی ، حبیبی . کابل ، ۱۳۵۵
نسخه خطی کتاب واقعات شجاع الملك درانی ،
م . غبار . آریانا ، شماره دوم ، سال ششم ، ۱۳۲۶ ، صص یک -
شش .

نظری به ادبی نژدیک سبک هند و مکتب بیدل ،
حبیبی . کابل ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ ، صص
هشتاد و نه - نود و هشت .

نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان ،
حیدر زویل . کابل ، ۱۳۳۷ .
نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان ، (در سالنامه
۱۳۵۹) ، دکتور اسد الله حبیب . کابل ، ۱۳۵۹ ، صص نه صد و
چهل و نه - یک هزار و بیست و چار .

نماد های ادبی در بحر الفوائد ، نایل . خراسان ، شماره چهارم ،
سال اول ، ۱۳۶۰ ، صص پنجاه و سه - شصت و نه .

نوای معارک ، میرزا عطا محمد . کابل ، ۱۳۳۱ .
واقعات شاه شجاع ، شاه شجاع و محمد حسین هراتی .
کابل ، ۱۳۳۱

وضع سیاسی و اجتماعی عصر امیر شیر علیخان ،
پوهاند میر حسین شاه . آریانا ، شماره سوم ، سال سی و هشت ،
۱۳۵۹ ، صص پنج - هشتاد و سه

یادداشت های ابتدایی درباره بعضی از شاعران ،
نایل ، دستنویس .

یادداشت های بر نبادی ، محمد انور نیر ، آریانا ، شماره
هفتم ، سال دوم ، ۱۳۴۱ .

یادنامه سخنوران گمنام دروازی ، لطیف پدرا م ، هنر ،
شماره چهارم ، سال سوم ، ۱۳۵۹

اشارات و توضیحات

- ۱- برگزیده شعر معا صـرا فغانستان ، تالیف محمد سرو ر مولایی ، صفحه (۷) مقدمه، تهران، ۱۳۵۰.
- ۲- در باره این آثم که با آثم اول الذکر یکی خواهد بود یا خیر باید بیشتر تدقیق شود .
- ۳- درین سلسله یاد داشتها ی افغان نویس ، بابعضی از فضلال ناشناخته دیگر سده سیزده نیز میتوان آشنا یی یافت که شماری از آنان درین فهرست آورده شده اند .
- ۴- دبیرستان بلخ که مولا ناخال محمد خسته آنرا به سال (۱۳۳۳) شمسی در پنج بخش به اتمام رسانید ، غیر مطبوع است ونسخه های آن نایاب . نسخه یی از آن در (پنجدو هشتاد) صفحه به صورت تایپ شده دیده شد که چاربخش از پنج بخش را در برداشت و یک بخش آن کم بود. در نسخه دیده شده که حصه چارم آن به نام ((مائر بلخ)) از صفحه سه صد وچهل وپنج تا پنجدو هشتاد را دربر گرفته برای ادبیات سده سیزده و وطن سودمند میباشد .
- ۵- در گنجینه دستنویسهای شهر دوشنبه دونسخه دیگر نیز از دیوان گل محمد افغان وجود دارد .
- ۶- این شاعر مدتها ی زیادیز عمر خود را در دهلی و بهوپال به سر برده است .
- ۷- درباره ابو سعید او بهی ووسعید کابلی که نام اصلی هردو نیز یکبست باید تدقیق صورت بگیرد که هردویکی نباشند .
- ۸- این شاعر به نامهای ((شور)) ، ((بیخود)) و سیفی نیز شعر گفته است .
- ۹- این شخص گرچه اهل افغانستان نیست ، اما ازین جهت که آثار ی به نام های ((جنگ افغانان و سکهان)) و «رنجیت نامه » و ((اکبر نامه)) که مربوط به تاریخ افغانستان است ، دارد ، درین فهرست گرفته شد .

- ۱۰- این اثر علاوه بر معرفی چند شاعر قرن سیزده افغانستان از لحاظ بررسی وضع ادبی و سیاسی افغانستان و بخارا در قرن نوزده (قرن سیزده هجری)، نیز قابل توجه میباشد .
- ۱۱- جد ترکی از افغانستان به هند رفته و مادرش نیز دختر نور محمد هراتی بوده است . پس او از سخنوران قرن سیزده وطن ما و کتابش يك اثر ادبی مربوط به این عصر دانسته میشود. نسخه‌ی از سخنوران چشم دیده در اختیار سر محقق دکتور جاوید قرار دارد.
- ۱۲- نسخه های دستنویس از دیوان تیمور شاه در اکثر کتابخانه های داخل و خارج موجود میباشد . اساساً تیمور شاه از گوینده گان سده (دوازده) به شمار میرود که در چند سال اخیر عمرش ، قرن سیزده را دریافته است و لی در دربار او شعر وادب مورد توجه قرار داشته و چند تن از سخنوران قرن سیزده ، قسمتی از زنده گی خود را در عهد او به سر برده اند و از طرف او مورد قدر دانی واقع گردیده اند .
- ۱۳ و ۱۴- اجداد این دو شاهان افغانستان به هند رفته اند و اینان با منشاء افغانی در هند نشو و نما یافته اند .
- ۱۵- در تاریخ ادبیات افغانستان (ص ۳۵۰ و ۳۵۱) نادر پسر شاه شجاع متخلص به دربی دانسته شده که در موضوع باید تأمل شود .
- ۱۶- این شاعر اصلاً از ناحیه امام در شمال افغانستان است که جلدش از آنجا به حیدرآباد دکن مهاجرت کرده است .
- ۱۷- دیوان شاه شجاع باری در لاهور به چاپ رسیده (۱۳۲۷ هجری، سه صد و چهل و چهار صفحه ، حدود پنج هزار بیت) و در منابع دیگر نیز راجع به او گفت و گوهایی وجود دارد .
- ۱۸- سواد نسخه یی از دیوان شرر زمین داور ی در اختیار هایل هروی قرار دارد .
- ۱۹- قرار معلوم نسخه یگانه یی از دیوان شرر جغتویی در خانواده محمد علی لعلی سابق و کیسل جغتو در شورا وجود دارد .

۲- میر محمد علی فروغی از سادات اصفهان بود که به سال ۱۱۹۲ با تیمور از هند به کابل آمد و ساکن شد و پس از تیمور سالها حیات داشت و از جمله شاعران سده سیزده در افغانستان به حساب می آید.

۲۱- دربار ه این شاعر که در جنگ افغان - ایران به دست بنیاد خان هزاره اسیر شده بود، منابع دیگری نیز موجود میباشد. ذکر او در اینجا به مناسبت اشتراکش در جنگ و اسیر شدن اوست.

۲۲- در اینکه تخلص علی عسکر ((وصفی)) بوده باشد جای تردید باقیست زیرا اشعار او در همه جا به تخلص عسکر دیده شده است. بیشتر غزلها ی این شاعر در دیوان علی نقی و صفی نقل شده که از آن جمله فقط يك غزل او به تخلص و صفی در آن مجموعه دیده میشود و در هر حال این امر دقت بیشتر لازم دارد.

درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
د	شانزده	بوجود آید.	به وجود آید.
-	بیست و سه	«درچشم	در «چشم
ز	هجده	صحنه	صحنه
ط	بیست و دو	گرداند	گردانند
دو	دو	صفحه ده	صفحه سه
-	چار	صفحه سیزده	صفحه هشت
-	شش	صفحه بیست و یک	صفحه نزده
-	هفت	صفحه بیست و چار	صفحه بیست و پنج
شش	یک	هر گویند یی	هر گوینده یی
چارده	پنج	محفوظ	مخطوط
بیست و هشت	دو	ادب زمین داور	ادب در زمین داور
سی و یک	بیست و هشت	مساوی دوسگ	مساوی دوسه سگ
سی و دو	نزده	خلال	حلال
سی و سه	سه	از قضایداو شرر	از قضایداو شرر
سی و چار	بیست و هفت	غندلیب	عند لیب
سی و شش	پانزده	گوی	گوی
سی و هشت	چارده	۱۲۲۷ مساوی	۱۱۸۴ جمع ۴۳
		۴۳ جمع ۱۱۸۴	مساوی ۱۲۲۷
چهل و یک	دو	پادشاه زمان	یاشاه زمان
چهل و دو	بیست و شش	ریدف	زدیف
چهل و سه	هجده	عبش	عیش
چهل و پنج	هفت	کلا	کلام
چهل و شش	سه	(شکر کنج)	«شکر رکنج»

صفحه	سطر	نادرست	درست
چهل و هفت	سر صفحه و بعضی از	نماد های	نماد های
-	سر صفحه های دیگر	خطه	خط
چهل و نه	يك	بدعهدي	بدعهدي (۸)
-	يك	اقتضای	اقتفای
پنجاه	بيست و هشت	اد	ياد
پنجاه و يك	يك	مه	به
پنجاه و هفت	پنج	بعني	بعضي
پنجاه و نه	بيست و به	نواند	تواند
شصت	سه	دنهزار	ده هزار
شصت و يك	بيست و پنج	سرورده	سروده
-	يازده	عبدالسمع	عبدالسميع
شصت و دو	سي	سه صد و چار	سه صد و چار
-	سه	ادبيات	ايبات
شصت و پنج	نزده	تزيست	تزيست
شصت و شش	بيست و سه	فراوان	فراوان
شصت و هشت	بيست و چار	دوره	دره
هفتاد و يك	بيست و دو	۱۲۱۲	۱۲۱۲
هفتاد و چار	دو	بگذاختم	بگذا ختم
هفتاد و شش	چارده	ديگر	ديگر
هفتاد و هفت	بيست و يك	ناسود گر	ناسورد گر
هشتاد	سي	ليهان	لبهائ
هشتاد و سه	بيست و پنج	چمنسان	چمنستان
هشتاد و چار	يك	شعله خوبان	شعله خويان
هشتاد و هفت	يازده	حضر	حضر
نود	بيست و شش	چندي	چند
نويك	چار	زيران	زير ران
نود و دو	بيست و پنج	آسماني	آساني

صفحه	سطر	نادرست	درست
نود و شش	شش	بیوده	بیهوده
-	سیزده	ریایی	ریای
نود و هشت	چارده	دور باره	دوباره
یکصد و نه	بیست و سه	۱۸۱	۱۸۱۰
یکصد و چارده	بیست و دو	تقوا	تقوا و
یکصد و بیست و سه	سیزده	کمی	کسی
یکصد و بیست و هشت	هفت	بازیان	بازبان
یکصد و سی و سه	شانزده	ابولفرج	ابوالفرج
یکصد و سی و شش	پانزده	شده، باشد	شده باشد
یکصد و چهل و شش	نه	درمیان، دری	درمیان دری
یکصد و پنجاه	بیست و هفت	مشتاق، اصفهانی	مشتاق اصفهانی
یکصد و پنجاه و چار	دو-هفت	این سه بیت به ادامه سطر (۲۷)	در صفحه (۱۵۳) خوانده شود
-	نه - چارده	این سه بیت به دوام مطلع واصل	بعد از سطر (۳۰) در صفحه (۱۵۳) خوانده شود.
-	دوازده	کسی	کسی
-	بیست و نه	خونا به،	خونا به
-	سی	فتنه .	فتنه
یکصد و پنجاه و پنج	بیست و هشت	روی است و یا	روی است یا
یکصد و شصت	شانزده	(۱۳۳۱)	(۱۳۳۹)
-	بیست و یک	سی و دو	بیست و شش
-	بیست و پنج	۱۳۳۱	(۱۳۳۹)
یکصد و شصت و دو	شش	آواز	آه از
یکصد و هفتاد و پنج	شش	سرو	سرور
-	پانزده	۲-	۷-
یکصد و هشتاد و یک	چار	پرداختند	پرداخته
یکصد و هشتاد و پنج	بیست و سه	بیشتر از آن	بیشتر از آن

صفحه

سطر

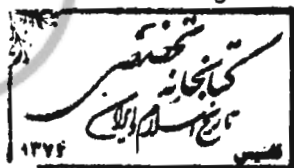
نادرست

درست

یکصد و هشتاد و نه	نه	نیوشد	نیوشد
یکصد و نود و نه	سیزده	بیتو	(از تو)
-	بیست و نه	جای این مصرع بامصرع اول -	سطر سیام عوض شود .

دو صد	نه	گفته های	گفته ها
دو صد و یک	بیست و نه	میشود ، که	میشود که
دو صد و چار	بیست و شش	شه پر علی	شیر علی
دو صد و شش	دو	همشبونان	همشوی نان
-	پانزده	آنانی که	آنانیکه
دو صد و هفت	بیست و نه	قنا	قفا
دو صد و هشت	بیست و یک	فاخر، بیدل	فاخر بیدل
دو صد و شانزده	۴-۳	بیت غلط گرفته شده و صورت صحیح آن چنین است .	به بوستان زگل و لاله رنگ و بو

یی نیست
زیس کشاده

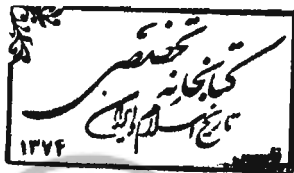


خزان دست در جفا کاری

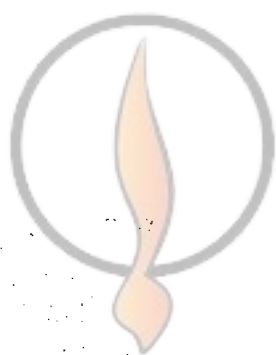
دو صد و هجده	بیست و شش و بیست و هفت	سطر های (۲۶ و ۲۷) غیر منظم چاپ شده خواننده میتواند آنها را با شماره گذاری تصحیح کند .
--------------	------------------------	---

دو صد و بیست و یک	یک	شیرا لدوله	مشیرا لدوله
دو صد و بیست و هفت	بیست و هشت	برسر نتافت	برسرش نتافت
دو صد و سی و هفت	دوازده	پیش از چهل	بیش از چهل
-	-	هزار	هزار
دو صد و سی و هشت	بیست و نه	ذریعة الرضویه	ذریة الرضویه
دو صد و چهل	سه	زیاد . از	زیاد، از
دو صد و چهل و چار	بیست و یک	جمادی اولاول	جمادی الا ول

صفحه	سطر	نادرست	درست
دو صد و چهل و هشت	شانزده	دیرینه کهن سال	دیرینه و کهن سال
دو صد و چهل و نه	بیست و هشت	شه است	شده است
دو صد و پنجاه و یک	هفت	سیزدم	سیزدهم
دو صد و پنجاه و چار	سه	۱-ا	آ-ا
دو صد و پنجاه و هفت	بیست و چار	نواپی	نوابی
دو صد و پنجاه و هشت	بیست و نه	جلد سوم	جلد دوم
دو صد و شصت و یک	یک	تادیه ۸	تاریخ
-	دو	نواپی	نوابی
دو صد و شصت و هفت	هشت	حسن خلیل	حسن خیل
-	بیست و شش	سه صد بود	سه صد و نود و
دو صد و هفتاد و هفت	نزد	سید جمال الدین	سید جمال الدین
دو صد و هفتاد و هشت	دو	۲۳۵۵۰	۱۳۵۵۰
-	هفت	مبارزه بزرگ	مبارز بزرگ
دو صد و هشتاد و شش	سه	چار دوازده	چار صد و دوازده
دو صد و نود و هشت	بیست و پنج	ماکه زهنمایی	ماکه زرخما نی
دو صد و نود و نه	هجده	۱۳۲۸	۱۳۲۸ ق.
سه صد و چار	سیزده	نواپی	نوابی
سه صد و نه	بیست و دو	۱۳۹ صبا	صبا
سه صد و چارده	یازده	کواهدا منی	کوه دامنی
سه صد و هفده	بیست و پنج	محمد یعقوب	یعقوب علی
سه صد و هجده	بیست	خران	خراسان



تاریخ سده ۱۳ بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

کتابهای نشر شده از
انستیتوت زبان و ادب دری

- ۱۳۶۰ - بادبان
۱۳۶۰ - زبان تاجیکی ماوراء النهر
۱۳۶۰ - تاریخ گوپی به تعمیم
۱۳۶۱ - اخبار آل برمک
۱۳۶۲ - لهجه دری پروان
۱۳۶۲ - عقد ثریا
- لغات عامیانه فارسی
۱۳۶۴ - افغانستان باتکمله
- نامه های دستنویس جامی ۱۳۶۵
۱۳۶۵ - سیری در ادبیات دری
سده ۱۳

Dari Institute
Center of Language and Literature
DRA Academy of Sciences

A Glance At Dari literature **in the 13th century(H.)**

بنیاد اندیشه
By
تاسیس ۱۳۹۱

Husain Nayel

